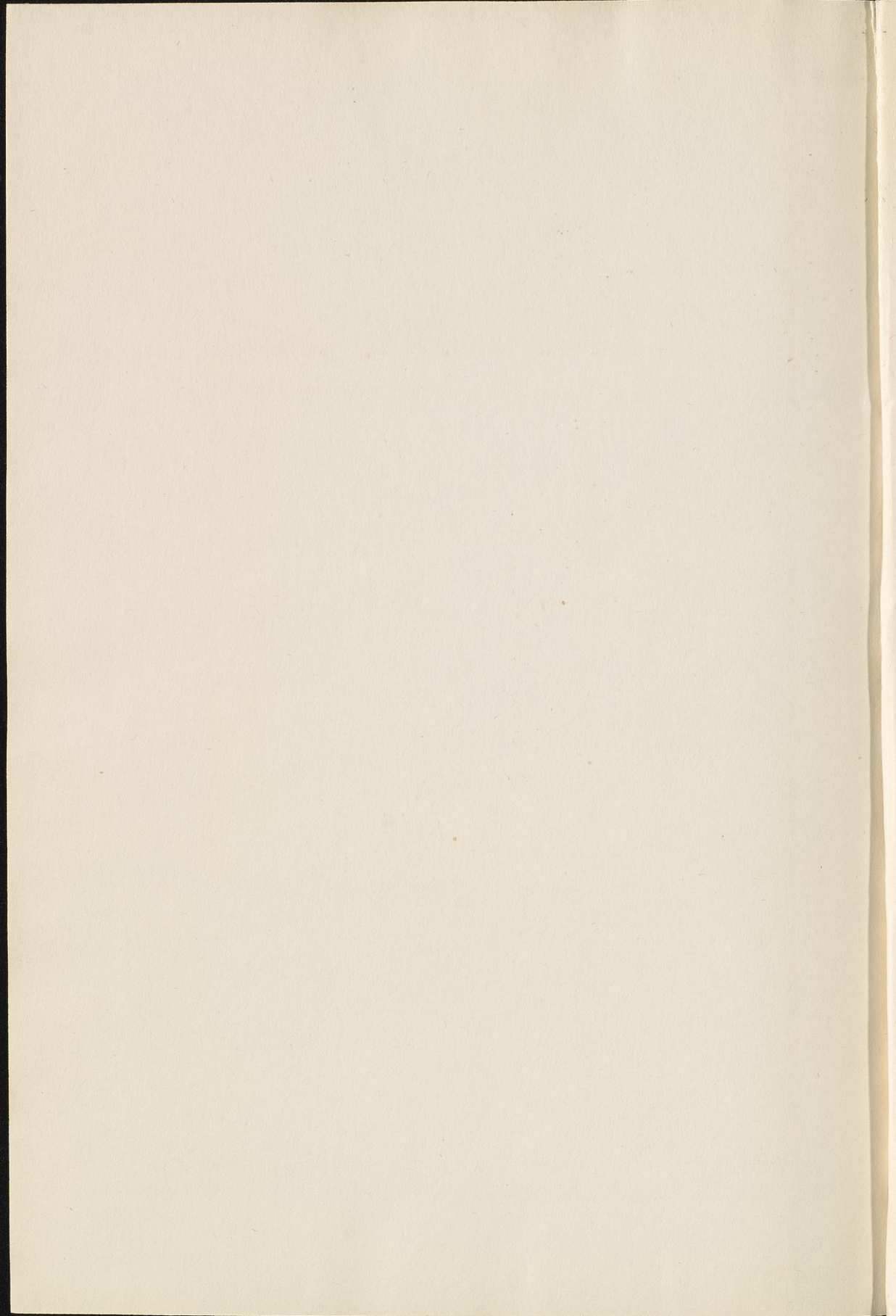
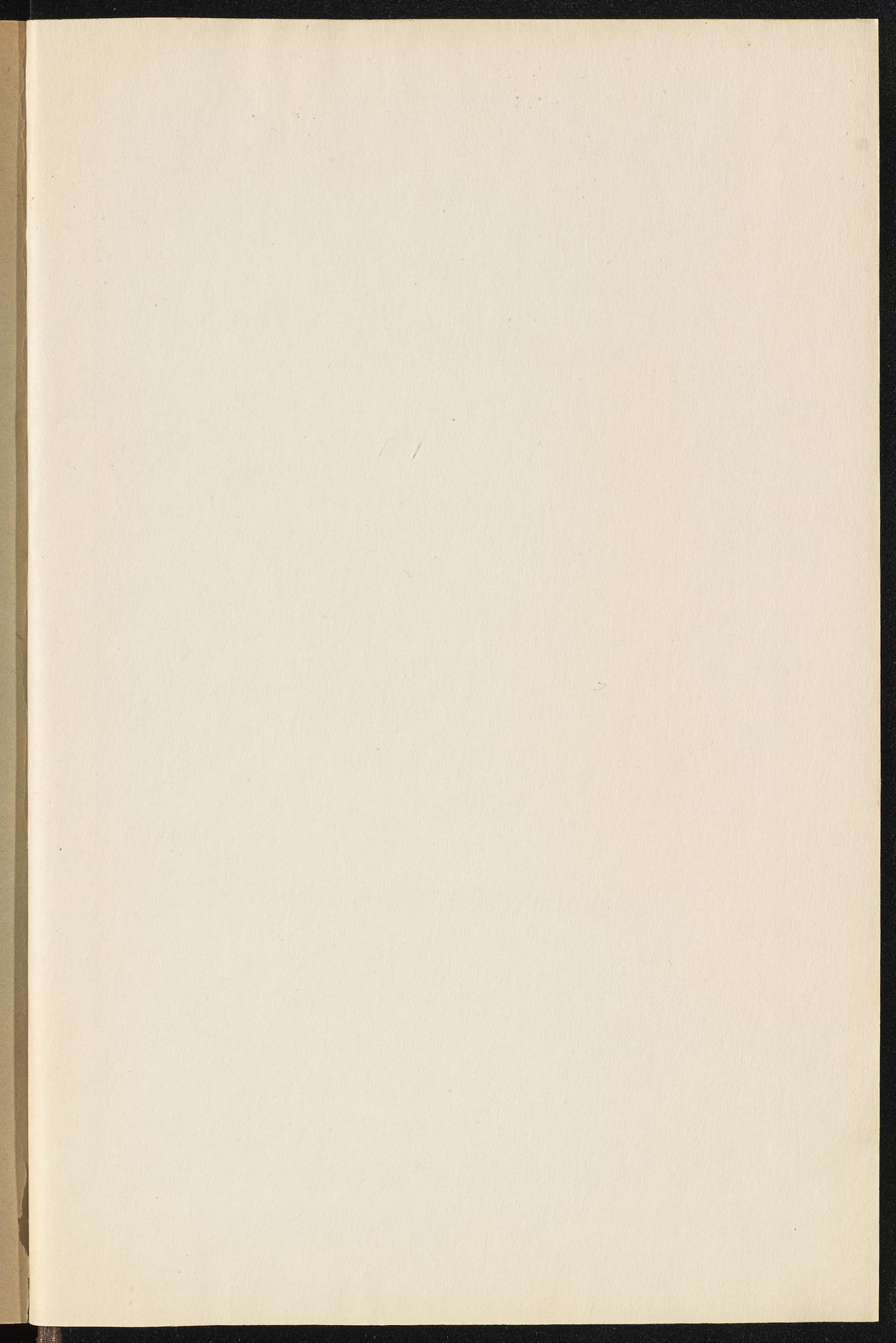




THE LIBRARIES
COLUMBIA UNIVERSITY









دانشکده علوم معقول و منقول

روش مستقیم

زبان و ادبیات عرب

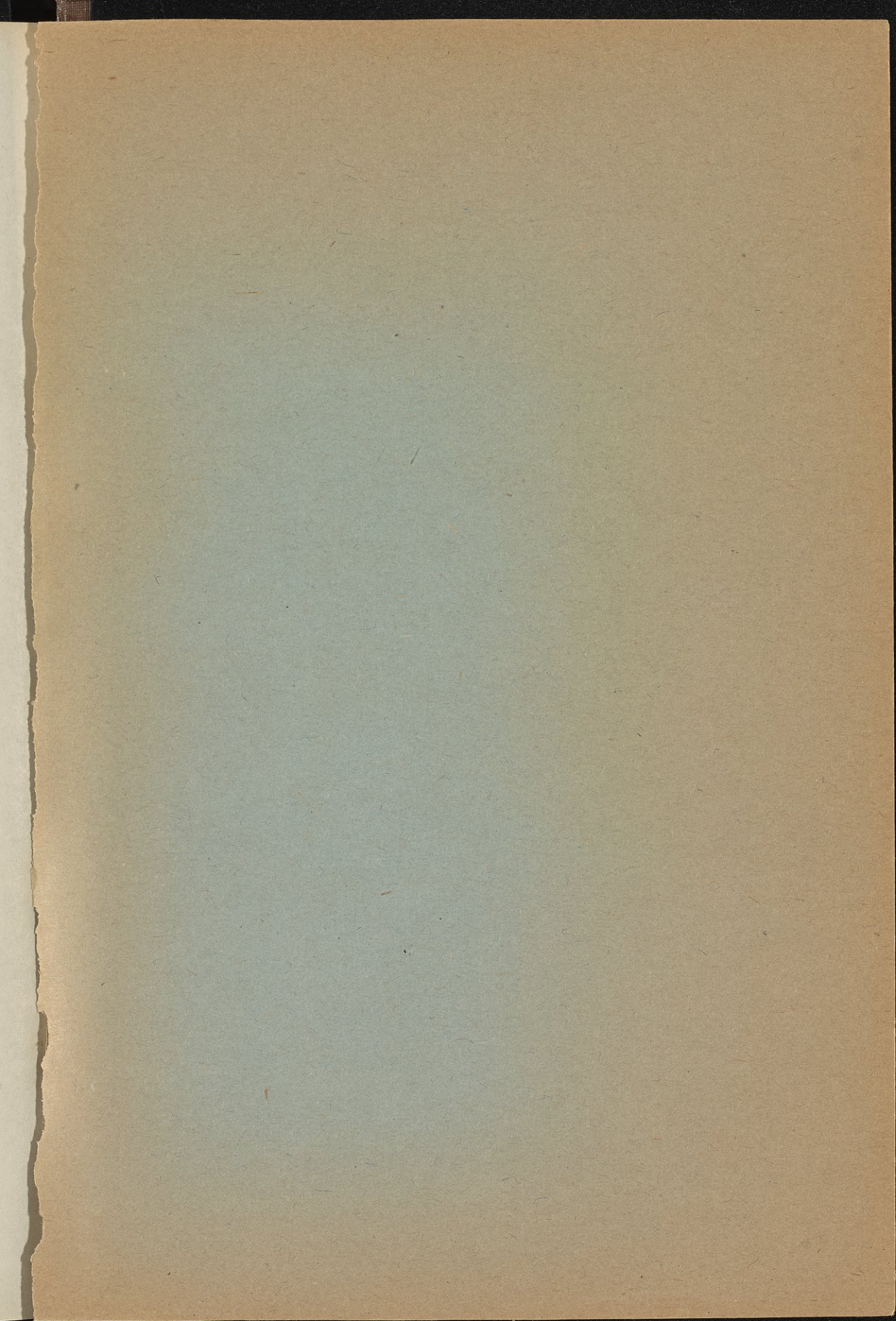
بقلم

حُسن خراسانی

تهران

۱۳۳۸

چاپخانه دانشگاه



روش مستقیم

زبان و ادبیات عرب

تفصیل

حسین خراسانی

تهران

۱۳۳۸

893.742
K 529

54853G

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمین . الرحمان الرحیم .

مالك يوم الدين . اياك نعبد و اياك نستعين .

اهدنا الصراط المستقیم .

صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالین .

* * *

بنام خداوند بخشنده مهربان

ستایش خدای راست، که اوست پروردگار جهانیان . خدای بخشنده مهربان .

مالك روز پاداش . خدایا ! ترا میپرستیم و از تو یاری میجوئیم .

راه راست را بما بنما !

راه کسانی که بانان نعمت دادی ، نه راه کسانی که برایشان خشم نمودی

و نه (راه) گمراهان .

بنام خداوند جان آفرین

حکیم سخن - در زبان - آفرین

جهان متفق بر آلهیتش

فرو مانده در کهنه ماهیتش

بشر ماورای جلالش نیافت

بصر منتهای جمالش نیافت

نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم

نه در ذیل وصفش رسد دست فهم

درین ورطه کشتی فروشد هزار

که پیدا نشد ، تخته‌ای بر کنار!

بوستان سعدی

باسم الآله الباري الأرواح

الحكيم الخالق الكلام في الأفواه

إن العالم متفق على ألوهيته

ولكنه عاجز عن اكتناه ماهيته

لم يعرف البشر شيئاً وراء جلاله

ولم يدرك البصر منتهى جماله

لن يبلغ طائر الوهم أوج ذاته

ولن تدرك يد الفهم أطراف صفاته

كم من سفن غرقت في هذه السلجة

ولم يطف لوح واحد منها على الشاطئ!

خواننده گرامی !

این متد ، پس از مطالعات و آزمایشهای زیادی در پیرامون تعلیم و آموزش (زبانهای فارسی ، عربی و انگلیسی) ، با این اسلوب جالب نوشته شده ، در دسترس همگان قرار داده میشود . بطوریکه ملاحظه میگردد ، اساس تدریس بر روی مکالمات طبیعی و گفت و شنود های عادی و روزانه ، که با زندگی فردی و اجتماعی همه بستگی دارد ، گذارده شده ، نه بر خواندن و نوشتن فقط .

بدیهی است که این يك روش بی سابقه ای برای آموزش زبان و ادبیات عرب است ، که میتواند زحمات و مساعی دانشجویان فارسی زبان را ، در مدت کوتاهی به نتیجه برساند و نیازمندیهایشانرا ، درباره (زبان عربی) برطرف سازد .

البته ، با خواندن یکدوره کامل این متد و بکار بستن تمرینهای آن ، هر کس میتواند آزمایشی (زبان عربی) بهره مند گشته ، از مجلات ، روزنامه ها و کتب عصری و بالاخره از رادیو و فیلمهای عربی بخوبی استفاده کند .

این خدمتی بود ، که ما بنوبه خود نسبت بفرهنگ میهن عزیز خود ، انجام داده ، دانشجویان را از رنج و مشقتهای بیپایه ، که با متد قدیم در این باره بکار می بستند ، آسوده ساختیم . طبیعی است که چنین متدی نمیتواند از هر جهت کامل باشد . امید می رود عربی دانان دانشمند ما ، در آینده نقایص آنرا تکمیل سازند .

دانشجویان عزیز!

شما که اکنون خود را برای فراگرفتن زبانهای خارجی آماده کرده و پس از سالی چند، خود بتدریس آن قیام خواهید نمود، سعی کنید نکات ذیل را بدقت بخاطر بسپارید، که هم خود، زبان مورد نظر را خوب بیاموزید و هم در آینده بتوانید به بهترین وجهی از عهده تدریس آن بر آئید:

رموز و مشکلات زبان

هر زبان دارای ترکیبات، رموز و مشکلات بخصوصی است، که خود اهل زبان مانند یک بیگانه، که تازه آن زبان را آموخته، بانها توجه ندارند. در صورتیکه چون زبان مادری آنهاست، تمام آن ترکیبات و رموز را به بهترین وجهی در محاورات خود بکار میبرند.

و انگهی، این مشکلات برای هر قوم و ملتی، بیک قسم خودنمایی نمیکنند: مثلاً رموز و مشکلات، ترکیبات و اصطلاحات زبان انگلیسی، برای یک نفر ایرانی و یک نفر فرانسوی و یک عرب از هر جهت فرق دارد. باید استاد زبان، این مشکلات را، با در نظر گرفتن زبان مادری هر یک، مورد بحث قرار داده، آنها را حل نماید.

بنابر این، بعقیده ما برای محصلان و دانشجویان ایرانی که میخواهند، در کشور خود زبان بیگانه را بیاموزند، بایستی منحصرأ نزد یک ایرانی که آن زبان خارجه را بخوبی بداند و ضمناً در فن خود، ماهر و ورزیده باشد، بخوانند تا آنکه بتوانند بر آن ترکیبات و اصطلاحات و آن رموز و مشکلات، کاملاً واقف و آگاه گردند. و اینک بنکاتی

چند در اینجا اشاره میکنیم :

۱ - مکالمات روزمره

زبان بیگانه را برای چه میآموزیم؟ اگر برای اینست که بتوانیم مقاصد خود را باهل زبان بفهمانیم و بالاخره با یکدیگر تفاهم کنیم، پس باید آموزش آن زبان، با مکالمه و گفتگوهای روزمره، آغاز شود. اغلب غافلند که مکالمه نقش بسیار مهمی را در فراگرفتن زبانهای بیگانه، انجام میدهد. بنابراین، تمام لغات، ترکیبات و اصطلاحاتی که در ضمن دروس، بدانشجویان داده میشود، باید از راه مکالمات طبیعی و گفت و شنودهای روزانه و عادی در مغز آنان متمرکز ساخت. و از این راه، آنان را بر اسرار و رموز زبانهای خارجه وقواعد و دستورات لازم، واقف و آگاه نمود.

اگر استادان مؤسسه‌های زبان خارجه، باین امر اهتمام دهند، نقش بزرگی را در پیشرفت شاگردان خود، ایفا کرده‌اند. البته در انتخاب سؤالات مفید و پرسشهای لازم، باید نهایت سعی و کوشش را بکار برند. تا در مدت کوتاهی، مساعی و کوشش هاشان (هم استاد و هم شاگرد) به نتیجه مطلوب برسد.

استاد در هر جلسه درس، فهرستی از لغات متناسب را بتدریج روی تخته مینویسد. سپس باید آنها را طوری در جمله سؤالی بگذارد، که دانشجویان مجبور شوند، برای پاسخ صحیح، از آن لغات متناسب که روی تخته نوشته شده، استفاده کنند. البته از ردیف جلو گرفته، با یک یک دانشجویان، مکالمه بعمل میآورد.

مکالمات باید از ساده‌ترین جملات شروع شود.

اگر سؤال نسبتاً مشکل بود و دانشجوئی نتوانست آنرا جواب دهد، کمی دران باره توضیح داده، مجدداً از همان دانشجو سؤال میکند و اگر نتوانست، از کسانی که میتوانند بان پاسخ دهند سؤال میکند و باین ترتیب، تمام لغات را مورد گفتگو قرار داده،

از راه مکالمه در ذهن آنان متمرکز میسازد .

۲ - طرز آموزش لغات

املائی لغات، در هر زبانی در درجه اول اهمیت است . خیلی از عربی خوانده‌های ما حتی کسانی که در کشورهای عربی بوده‌اند و این زبان را می‌توانند صحبت کنند، از املائی برخی لغات آگهی ندارند و مثلاً نمی‌دانند (منضدة) را چگونه بنویسند . زیرا آنان زبان عربی را فقط از راه گفتگوهای عادی و اجتماعی آموخته‌اند و اینطور زبان دانستن صحیح نیست و چندان سودی ندارد .

باید کاری کرد که از آغاز کار توجه دانشجویان را باملا و نوشتن واژه‌های عربی معطوف داشت . استادان با تجربه میدانند، که نوشتن چه لغاتی برای ایرانیان مشکل است . مثلاً نود و پنج درصد دیپلمه‌ها ، لغات (عادة ، الأولى ، سعیداً) را غلطی اینطور مینویسند : (عادتا ، عادتن - الأولى - سعید ، سعیدن) .

بنابراین ، استاد زبان عربی ، باید اینچنین لغات را با خط خوانا و واضح روی تخته بنویسد و آن قسمت‌های کلمه را که اغلب دانشجویان غلط مینویسند ، با ترسیم خطی در زیر آنها ، مشخص سازد مانند عادة ، الأولى ، سعیداً . اگر این روش پیروی شود ، مسلماً املائی لغات در ذهن دانشجویان خواهد ماند و حتی یکنفر هم ، این واژه‌ها را غلط نخواهد نوشت . علاوه ، حافظه چشمی آنان ، که از نظر روانشناسی فوق‌العاده اهمیت دارد ، قوی شده ، بالطبع دارای چشمانی دقیق‌بین میگردند و برای بخاطر سپردن لغتی ، کافی است که فقط یکبار املائی آنرا به‌بینند .

۳ - رسم الخط عربی

استادان زبان سعی میکنند ، همیشه دانشجویان خوب بنویسند ولی متدی بآنان نمیدهند . رسم الخط گرچه بنظر بچگانه میرسد ، ولی شکی نیست که برای زیبا نوشتن بسیار مفید است . همین روش عملی را باید در کلاس تعقیب کرد . و مراقب بود ، کلمات

را روی تخته سیاه واضح و روشن بنویسند .

ممکن است برای سر مشق، گاهی خود استاد تخته را خط کشی کرده ، يك سطر درمیان عبارتی را بنویسد و دانشجویان را وادار نماید با دقت کامل بهمین رویه بنویسند و همین مراقبت را در جزوه‌های خود بکار برند .

در زبان عربی ، خطوط گوناگونی وجود دارد ، ولی بهتر از همه (خط قرانی) است که بنام (خط نسخ) نامیده میشود . اگر دانشجویان این خط را بخوبی بیاموزند و نامه‌های خود را با این خط بنویسند ، در تمام کشورهای عربی مورد استفاده واقع میگردد .

۴- دیکته

منظور از دیکته گفتن چیست ؟

همه میدانیم که منظور آنستکه دانشجویان در املائی و آژه‌های تازه قوی گشته، همیشه کلمات را با املائی صحیح بنویسند. ولی متأسفانه ، اغلب این منظور حاصل نشده و نمیشود وسیعی و کوشش دانشجویان به نتیجه ای منتهی نمیگردد .

بعقیده ما ، بهترین راه برای وصول باین منظور ، آنستکه شرایط زیر مراعات گردد :

۱- دانشجویان بایستی لغات را طبق دستور بالا آموخته ، مشخصات و ممیزات هر کلمه‌ای را بخوبی در خاطر بسپارند. آنگاه استاد، دیکته را بمنظور آزمایش آن واژه‌ها بکاربرد تا معلوم شود : آیا آنها را بخوبی آموخته اند یا نه ؟

۲- دانشجویان باید جزوه بخصوصی تهیه کرده ، دیکته را در صفحه دست راست آن، يك خط درمیان، با قلم جوهر ، بانهایت دقت بنویسند. صفحه دست چپ را برای پا کنویس همان دیکته ، سفید باقی بگذارند .

۳- در تمام مدتی که دیکته گفته میشود ، استاد باید توجه دانشجویان را بخود جلب کرده ، گاهی برخی تذکرات بدهد و گاه بعضی کلمات را عمداً غلط بگوید .

و اگر دانشجویان متوجه نشوند، آنرا مورد مؤاخذ قرار دهد. و همین رویه را،
ما برای تقویت گرامر زبان بکار میبریم.

۴ - پس از اینکه دیکته تمام شد، استاد باید آنرا بطور صحیح و بانهایت وضوح
روی تخته بنویسد و دستور دهد: دانشجویان اشتباهات خود را با قلم رنگی اصلاح کنند،
یعنی زیر آنها خط رنگی کشیده، صحیح آنرا روی آن بنویسند. سپس دیکته را در صفحه
دست چپ پاکنویس نموده، غلطها شانرا با قلم رنگی بنویسند. در جمیع مراحل، استاد
باید مراقبت کامل نماید، که دستورات او اجرا شده یا نه؟

ما برای سرمشق، نمونه زیر را میآوریم:

صفحه دست چپ

صفحه دست راست

سَيَأْتِي عَلَى بَيْتِ فَقِيرٍ بِاللَّيْلِ	سَيَأْتِي عَلَى بَيْتِ فَقِيرٍ بِاللَّيْلِ
وَإِذَا يَفْطَسُ لَعَلَّ يَجِدَ شَيْئًا	وَإِذَا يَفْطَسُ لَعَلَّ يَجِدَ شَيْئًا
سِرْقَةً. وَكَانَ الْفَقِيرُ مُسْتَيْقِظًا	سِرْقَةً. وَكَانَ الْفَقِيرُ مُسْتَيْقِظًا
وَإِلَّا يَنْقَبُ، فَصَاحَ بِهِ:	وَإِلَّا يَنْقَبُ، فَصَاحَ بِهِ:
إِنِّي فِي زُرْوَةِ النَّهَارِ لَا أَجِدُ	إِنِّي فِي زُرْوَةِ النَّهَارِ لَا أَجِدُ
فِي هَذَا الْبَيْتِ شَيْئًا إِفْهَامًا	فِي هَذَا الْبَيْتِ شَيْئًا إِفْهَامًا
تُرِيدُ أَنْ تَجِدَ فِي ظِلِّهِ اللَّيْلَ	تُرِيدُ أَنْ تَجِدَ فِي ظِلِّهِ اللَّيْلَ
الْبَهِيمَ؟	الْبَهِيمَ؟

از گلستان سعدی (عربی)

البته چنین دیکته‌ای، میتواند کار چندین دیکته را بکند و ضمناً حافظهٔ چشمی دانشجویان را طوری قوی کند، که بامشخص کردن اغلاط و اشتباهات خود، دیگر آنها تکرار نشود.

۵- اصلاح تکالیف

دبیران و استادان برای دانش آموزان و دانشجویان، تکالیفی از قبیل ترجمه از فارسی به عربی و غیره تعیین میکنند، که در خارج از کلاس انجام دهند، ولی اغلب در اصلاح آنها، آنطوریکه شاید و باید، نمی کوشند. راستی هم، اصلاح تکالیف بویژه در کلاسهای که عدهٔ شاگردان زیاد است، کار بسیار مشکل و طاقت فرسائی است.

باید اسلوب تازه‌ای بکار بست، که بتوان حد اکثر استفاده را کرده، بدینوسیله دانشجویان را در رشتهٔ زبان خود تقویت نمود و خلاصه کاری کرد، که خود آنان با اشتباهات خویش پی برده، طوری آنها را در ذهن بسپارند، که دیگر برای هیچوقت تکرار نشود.

روشی که اکنون در برخی کشورهای مترقی معمول است و سالیان دراز مورد تجربه و آزمایش ما واقع شده، بسیار مؤثر و دارای نتایج فوق العاده‌ای بوده است.

این روش آنستکه بایستی قبلاً فهرستی که دارای نمراتی چند باشد، بطور قراردادی و رمز مانند، بدان دانشجویان داد. البته این نمرات هر کدام معنای خاصی داشته و یکنوع اشتباه بخصوصی را میفهماند. ما در اینجا برای نمونه، بفهرست ده شماره‌ای که توانسته‌ایم با زبان عربی تطبیق کنیم، اشاره میکنیم و طبیعی است که در مراحل بعدی این شماره‌ها زیاد میشود. ما از این نظر، این نمرات را انتخاب کرده‌ایم، که بتوان در تمام زبانها بکار برد:

نمرات قرار دادی برای اصلاح تکالیف:

I - یعنی ترکیب و ساختمان جمله بکلی غلط است (بدرس یکم و چهارم رجوع شود).

- II - یعنی فعل با فاعل مطابقت نکرده ، باید عوض شود .
- III - یعنی جای کلمه در جمله غلط است (باید جای صحیح را بوسیله X نشاندار) .
- IV - یعنی اصل کلمه غلط است ، باید با املائی صحیح نوشته شود .
- V - یعنی مذکر بجای مؤنث و بالعکس استعمال شده است .
- VI - یعنی این کلمه بيمورد است باید کلمه ديگر بکار برد (راهنمائی لازم ميشود) .
- VII - یعنی صفت است و باید اسم بکار برد (ويا بعکس) .
- VIII - مفرد است و باید تثنيه و يا جمع باشد (ويا بعکس) .
- IX - یعنی فعل است و باید صفت استعمال شود (يا بعکس) .
- X - یعنی جمله غلط است ، مثلاً فعل ماضی باید استعمال شود . حال استعمال شده .

این فهرست (یا غیر آن) بسان قراردادی میان استاد و دانشجویان معهود میماند . استاد در موقع تصحیح تکالیف ، بوسیله همین نمرات ، آنان را باشتباهاتشان راهنمائی میکند . البته دانشجویان ، بمجرد دیدن آن نمرات میفهمند : هر کلمه ای چه عیب دارد؟ خود قلم رنگی را بدست گرفته ، تکالیفشان را اصلاح نموده ، سپس بهمان منوال سابق در صفحه دست چپ پا کنویس میکنند .

انشاء و مقاله نویسی

هنوز در دبیرستانها و مؤسسات زبان همان روش کهنه، برای انشاء و مقاله نویسی بکار میرود : یعنی حفظ جملات ، عبارات و قطعات ادبی را ، وسیله آموزش زبان قرارداده ، سالی چند شاگردانرا سرگرم میکنند . و از این راه ، استعمال کلمات ، تعبیرات و اصطلاحات آنرا بدانشجویان میآموزند ! سپس بدون اینکه ، طرز جمله بندی ، ترکیب کلمات را بوجه صحیح آموخته باشند موضوعهای مشکلیکه نوشتن آن در زبان مادریشان چندان آسان نیست ، برای انشاء بآنان میدهند . بدیهی است که دانشجویان از عهده

این انشاء و مقاله نویسی بر نیامده، نتیجه کار همان است که می بینیم!

انشاء را باید وقتی داد که دانشجویان، طرز جمله بندی را بر اساس قواعد صحیح، آموخته باشند و بتوانند افعال، حروف اضافه، قیود زمانی و مکانی را بخوبی و بمورد خود بکار برند. قوه مشاهده و ملاحظه آنان قوی گشته، بتوانند موضوعات گوناگون و حوادث روزمره زندگی را، توصیف نمایند. اگر این مراحل را پیموده باشند، آنان راه چیز نویسی و بالاخره قلم پردازی را آموخته، میتوانند انشاء بنویسند و از عهده هم بر آیند.

روشی که ما برای تقویت انشاء در این کتاب بکار برده ایم، آنستکه در هر حله اول سعی شده که با تمرینهای سهل و آسان (و یا نشان دادن تابلوهایی رنگی)، حس مشاهده و ملاحظه دانشجویان، تقویت گردد و مطالب، بعبارات گوناگون و متنوعی جلوه داده شود.

در آخر هر درس، یک موضوع توصیفی بعنوان (قرائت) آورده ایم، که تمام جملات و عبارات آن، در ضمن دروس گذشته حل شده است.

ضمناً برای تقویت قوه انشاء دانشجویان نیز در آخر هر درسی یک مکالمه روزمره گذارده ایم، تا بتوانند درباره موضوعهای گوناگون صحبت کرده، مطالب را بزبان عربی انشاء نمایند.

بعقیده ما، برای انشاء باید در مراحل اول، از ساده ترین موضوعها از قبیل (از خواب برخاستن، صبحانه خوردن، لباس پوشیدن، در باغ ملی قدم زدن، بادوستی در خیابان ملاقات کردن، بسینما و...) استفاده کرد. اگر دانشجویان نتوانند درباره این موضوعها انشاء روانی بنویسند، هیچگاه صلاح نیست در باره موضوعهای مشکلی (از قبیل اینکه قلم بهتر است یا شمشیر؟ روز بهتر است یا شب؟ زمستان مفیدتر است یا تابستان و...) با آنان انشاء داد و از آنان توقع داشت که انشاء بنویسند و خوب هم بنویسند.

۷ - ترجمه

لفظی را بلفظی ترجمه کردن، کاری است بس غلط. این روش اغلب در اوراق دیپلمه‌ها که بدانشگاه روی می‌آوردند و بر همین اساس غلط، سوالات کنکور را ترجمه میکنند، دیده میشود. کسانی که قرآن کریم را بزبان فارسی ترجمه کرده‌اند، بیشتر از همین روش غلط پیروی کرده، لفظی را بلفظی برگردانیده‌اند و بطوریکه ملاحظه میشود، نه تنها مقصود و منظور قرآن فهمانده نشده، بلکه گاهی ترجمه آن، مسخره‌آمیز از کار درآمده است.

در ترجمه، باید اسلوب زبان مزبور رعایت شود. یعنی باید جمله‌ای را گرفته معنی آنرا فهمید و هضم کرد سپس همان معنی را بدون کم و زیاد، در قالب زبان مورد ترجمه درآورد. اینست معنی ترجمه دقیق، که باید در تمام جملات قطعه مزبور رعایت گردد. ما برای سهولت اینکار، جمله مورد نظر را شماره گذاری کرده، سپس آن شماره‌ها را در زیر جمله ترجمه شده قرار میدهیم، تا معلوم شود: چه جزء از جمله ترجمه نشده (بدرس یکم و چهارم رجوع شود).

گاهی برخی اشخاص قوی، مقاله‌ای را خوانده، سپس مضمون آنرا بزبان دیگر مینویسند. این طرز ترجمه، گرچه برای روزنامه‌نگاران، خوبست و مورد پسند است ولی دقیق نیست و در مورد ترجمه متون کتب نباید بکار برد.

ما در این کتاب تمام جملات را ترجمه کرده‌ایم. علاوه، در هر درسی يك قطعه ادبی از فارسی بعربی و يك قطعه ادبی از عربی بفارسی ترجمه نموده، گاهی این عمل را نیز در مورد اشعار مناسب با آن قطعات، انجام داده‌ایم. طبیعی است که تمرین کردن و پیروی نمودن از این روش، قدرت عجیب و شگرفی بدانشجویان می‌بخشد و آنرا برای هر گونه ترجمه‌ای مهیا میسازد.

۸ - گرامر زبان

گرامر زبان ، برای بیگانگان دارای اهمیت شایانی است و باید در طرز و اسلوب آموختن آنها ، سعی وافری مبذول داشت . بانهایت تأسف باید بگوئیم : با آنکه کتابهای زیادی در این زمینه نوشته شده ، باز يك متد جامعی که نیازمندیهای دانشجویان ما را ، درباره مشکلات زبانهای خارجه مرتفع سازد ، وجود ندارد .

کتابهایی که هم اکنون در دست است ، اهل زبان برای خود نوشته اند و بدرد بیگانگان نمیخورد و نیازمندیهای ایرانیانی که زبان عربی میخوانند ، نمیتواند بر طرف سازد زیرا اهل زبان آن کتابها را برای خودشان نوشته اند ، نه برای خارجیان . بعقیده ما ، دستورات گرامری زبان را ، میتوان مانند کلمات با نهایت سهولت ، با کار چشم تدریس نمود . و بدون اینکه ، ذهن دانشجویان و محصلان با آموختن لغات بیفایده و قواعد غیر ضروری خسته شود ، آنان را بر تمام دستورات گرامری لازم ، واقف و آگاه کرد .

اینک روش ما در تدریس دستورات گرامری :

مذکر : سعید (مثقف) ، هذا . مؤنث : سعیده (مثقفة) ، هـذه .	}	اسم
---	---	-----

از این رو ، با کار چشم می فهمیم که آخر اسمهای مؤنث و (صفات آنها) در مفرد ، (ة - ة) داشته و بدینوسیله مذکر از مؤنث مشخص میگردد . مؤنث علامتهای دیگری نیز دارد .

مذکر : هذا قلم ، ذلك كتاب . مؤنث : هـذه محبرة ، تلك كـناشـة .	}	استعمال اسم اشاره
--	---	-------------------

از اینجا می فهمیم : اسم اشاره از لحاظ تذکیر و تأنیث، با مشارالیه باید مطابقت کند.
برای مذکر، (هذا و ذلك) و برای مؤنث (هذه و تلك) بکار می رود.

مفرد :	رجل	} اقسام اسم
تثنیه :	رجلان	
جمع :	رجال (بیقاعده است)	

مفرد :	سعید	} اسم وصف مذکر
تثنیه :	سعیدان (در حالت رفع) سعیدین (« نصب و جر)	
جمع :	سعیدون (« رفع) سعیدین (« نصب و جر)	

بدینوسیله می فهمیم : اگر خواسته باشیم اسمی را تثنیه کنیم ، يك الف و نون مکسور (در حالت رفع) و یا یاء ماقبل مفتوح و نون مکسور (در حالت نصب و جر) بآن میافزائیم . و اگر خواسته باشیم جمع بسازیم . باید بآخر آن واو ماقبل مضموم و نون مفتوح (در حالت رفع) و یا یاء ماقبل مکسور و نون مفتوح (در حالت نصب و جر) بیافزائیم .

البته این قاعده (جمع صحیح) است .

مفرد :	سعیدة	} اسم مؤنث
تثنیه :	سعیدتان (در حالت رفع) سعیدتین (در حالت نصب و جر)	
جمع :	سعیدات	

از اینجا میفهمیم: تشبیه در مذکر مؤنث یکسان است، ولی در جمع مؤنث، فقط (ات) بمفرد مذکر آن، اضافه میکنند.

<p>بافاعل مذکر : جاء <u>سعيد</u> ، <u>سعيد</u> ان ، <u>سعيد</u> ون</p> <p>بامفعول مذکر : رأى <u>سعيد</u> ا ، <u>سعيد</u> ين ، <u>سعيد</u> ين</p> <p>باسم مجرور مذکر : انظر الى <u>سعيد</u> <u>سعيد</u> ين <u>سعيد</u> ين</p>	}	فعل
--	---	-----

بدینوسیله حال فاعل مذکر را در مفرد، تشبیه و جمع بخوبی میفهمیم و همچنین از اعراب آنها، در حال رفع، نصب و جر آگاه میگردیم.

<p>بافاعل مؤنث : جاءت <u>سعيدة</u> ، <u>سعيد</u> تان ، <u>سعيد</u> ات</p> <p>بامفعول « : رأى <u>سعيدة</u> <u>سعيد</u> تين ، <u>سعيد</u> ات</p> <p>باسم مجرور « : انظر الى <u>سعيدة</u> <u>سعيد</u> تين <u>سعيد</u> ات</p>	}	فعل
---	---	-----

در اینجا می بینیم که فعل با فاعل مؤنث (اعم از اینکه مفرد باشد یا تشبیه و جمع) فقط در سوم شخص مفرد (ت) ساکن که علامت مؤنث است، میگیرد. و حالت فعل با فاعل مؤنث در حالت نصب و جر، با حالت فعل و فاعل مذکر یکسان است.

<p><u>سعيد</u> ذهب ، <u>يذهب</u></p> <p><u>سعيد</u> ان <u>ذهب</u> ، <u>يذهب</u> ان</p> <p><u>سعيد</u> ون <u>ذهبوا</u> ، <u>يذهبون</u></p>	}	حالت فعل که پس از فاعل مذکر بیاید
---	---	-----------------------------------

دقت کنید! در اینجا فعل با فاعل مفرد، مفرد و با فاعل تشبیه، تشبیه و با فاعل جمع، جمع آورده شده. این مطابقت برای همیشه و در همه جا ضروری است.

سعید	ذهبت	تذهب	} حالت فعل با فاعل موث، که بر آن مقدم میشود
سعیدتان	ذهبتان	تذهبان	
سعیدات	ذهبن	تذهبن	

در اینجا فعل، هم از نظر تأنیث وهم از لحاظ مفرد، تشبیه و جمع تطبیق کرده است.

رأیت	شاباً	مثقفاً	} تطبیق صفت با موصوف، در چهار چیز از ده چیز
«	فتاةً	مثقفةً	

در مثال اول می بینیم که (شاب) در چهار چیز (مذکر، مفرد، نکره و نصب) از ده چیز (مذکر و موث، مفرد و تشبیه و جمع، معرفه و نکره، رفع و نصب و جر) مطابقت کرده. مثال دوم، فقط از لحاظ تأنیث با مثال اول فرق دارد.

جمع

مفرد

رفتیم : ذهبنا	۱ - رفتم : ذهبتُ	} صرف افعال
رفتید : ذهبتُم	۲ - رفتی : ذهبتَ	
رفتند : ذهبوا	۳ - رفت : ذهب	

صرف افعال باروش کهنه چهارده صیغه ای کاری بس غلط و بیفایده است. بعقیده ما باید افعال، که مهمترین رکن جمله بندی زبان را تشکیل میدهند، طوری تدریس شوند، که شخص بتواند آنها را مانند زبان مادری خود، صرف و استعمال نماید.

ما صرف افعال را در عربی با صرف افعال زبان فارسی تطبیق کرده، در سه مرحله انجام میدهم:

۱ - در مرحله اول، فقط صرف سه ریخت مفرد و سه ریخت جمع انجام میگردد،

چنانچه در بالا دیدیم. البته اگر دانشجویان خیلی ضعیف باشند، همین شش ریخت را در دومر حله انجام میدهم: اول سدریخت مفرد و سپس سهریخت جمع.

۲ - درمر حله دوم، صرف ریختهای مؤنث، بآنها اضافه میشود مانند:

ذهبنا	رفتیم	ذهب ^۱	۱ - رفتم	} صرف ده ریخت مفرد و جمع
ذهبتم	رفتید	ذهب ^۲	} ۲ - رفتی	
ذهبتمن		ذهب ^۳		
ذهبوا	رفتند	ذهب	} ۳ - رفت	
ذهبنا		ذهب ^۴		

دقت کنید! در اینجا ریختهای اول شخص مفرد و جمع، مانند زبان فارسی، هم برای مذکر و هم برای مؤنث بکار میروند. ولی در دوم شخصها و سوم شخصها هر کدام ریخت بخصوصی برای مذکر و ریخت بخصوصی برای مؤنث دارند.

۳ - در مرحله سوم، ریختهای تشبیه که ویژه زبان عربی است، بدین ترتیب اضافه میشود:

جمع	تشبیه	مفرد
ذهبنا	ذهبنا	ذهب ^۱ ۱ - رفتم
ذهبتم	ذهبتما	} ۲ - رفتی
ذهبتمن	«	
ذهبوا	ذهبوا	} ۳ - رفت
ذهبنا	ذهبنا	

ملاحظه کنید! ریختهای اول شخص تشبیه و جمع و ریختهای دوم شخص تشبیه

مشترك هستند. و بدین ترتیب، مجموع ریخته‌های يك فعل در زبان عربی ۱۵ ریخت می‌گردد. شکی نیست، که با این روش دانشجویان بسهولت میتوانند این ۱۵ ریخت را فراگیرند و در مورد خود بخوبی بکار برند. طرز آموزش ابواب اصول و فروع را در درس پنجم ص ۶۱ و اقسام صحیح و معتدل را در درس ۱۰۳-۱۱۲ به بینید.

۹- روش استعمال افعال

همانطور که قبلاً اشاره کردیم، فعل در هر زبان، عامل اساسی ساختمان جمله بشمار میرود و از این جهت دارای اهمیت فوق العاده‌ای است و باید در استعمال آن نهایت اهتمام را بکاربرد، تا بر خلاف اصطلاح اهل زبان، فعلی بجای فعل دیگر استعمال نشود. از اینجاست که استادان زبان باید اکیداً قذغن نمایند: شاگردان افعال را از پیش خود تحت اللفظی ترجمه نکنند. زیرا صرف نظر از اینکه، این چنین استعمال، مقصود و منظورشانرا نمی‌فهماند، اغلب مورد استهزاء اهل زبان واقع می‌گردد. برای روشن شدن مطلب، چند فعل زیر را از نظر يك ایرانی ترجمه می‌کنیم:

۱- آب خوردم = أكلت الماء بجای «شربت الماء»

۲- گردش نمودم = عملت السياحة «تجولت»

۳- زیاد افسوس خوردم = أكلت حزناً كثيراً «اسفت كثيراً»

۴- زناشوئی کردم = فعلت الزواج «تزوجت»

۵- شنا کردم = فعلت السباحة «سبحت»

دقت کنید! چه فرق فاحشی وجود دارد: میان ترجمه‌ای که ممکن است يك ایرانی درباره جملات فوق بنماید و میان اصطلاحی که خود اهل زبان بکار می‌برند؟ برای اینکه دانشجویان با اهمیت این موضوع پی ببرند، لازم میدانیم بترجمه چند جمله دیگر از زبان يك ایرانی، اشاره کنیم:

- ۱ - فردا مسافرت میکنم : (أسافر غداً) ، نه آنکه گفته شود: (غداً أفعال السفر)
- ۲ - خانه ام را گرو دادم : (رهنت داری) « « « : (أعطيت بيتي رهناً)
- ۳ - شام خوردم : (تعشيت) « « « : (أكلت العشاء)
- ۴ - ناهار خوردم : (تغديت) « « « : (أكلت الغداء)
- ۵ - کانی را کشف میکنم : (اكتشف معدنا) « « « : (اعمل كشف معدنا)
- ۶ - ترا پند میدهم : (أنصحك) « « « : (أعطيك النصيحة)
- ۷ - الاغ غلط زد : (تروغ الحمار) « « « : (الحمار يضرب التروغ)
- ۸ - يك سيگار کشیدم : (دخت سيجارة) « « « : (واحد سيجار مدت)

دانشجویان، از مثالهای بالا میتوانند بخوبی استنباط نمایند، که افعال را هیچوقت نمیتوان تحت اللفظی ترجمه کرد و ابداً ممکن نیست شخص بدینوسیله مقصود خود را بفهماند. بلکه لازم است تعبیر صحیح را، از اهل زبان بیاموزد. بویژه که افعال در زبان فارسی اغلب بیشتر از دو کلمه، مرکب است (شام: اسم، خوردم: فعل)، ولی در عربی بجای این دو، بیشتر يك فعل بکار میرود مانند (تعشيت).

۱۰ - متعلقات فعل

افعال از جهات و نواحی مختلفه دیگری (مانند لازم، متعدی، نحوه گرفتن حروف اضافه و یاسایر متعلقات) فرق فاحشی دارند. و از این نظر، نمیتوان آنها را در زبان بيك منوال استعمال نمود.

در اینجا ما فقط به پنج مبحث زیر اشاره میکنیم:

- اول - افعالیکه در زبان عربی (متعدی) هستند یعنی بخودی خود مفعول میگیرند ولی در زبان فارسی (لازم) اند یعنی بوسیله حروف اضافه (حروف جارّه) بمفعول میرسند مانند:

الف - تزوج فرید فتاة جميلة = فرید با دوشیزهٔ زیبایی زناشوئی کرد.

ب - کلم سعید آخاه = سعید با برادرش سخن گفت.

ج - تسلّمت هذه الشجرة = از این درخت بالا رفتم .

د - هنأنی جلیل يوم العيد = جلیل روز عید به من تبریک گفت.

دوم - افعالیکه در زبان فارسی (متعدی) و در زبان عربی (لازم) اند و بحروف

اضافه نیازمند :

الف - سعید اورا فریاد زد = صاح سعید به .

ب - فرید قلم را گرفت = ضنب با قلم (أخذ القلم) .

ج - اورا مستخره کردم = سخرت به (منه) .

د - احمد بخل کرد ، حریص شد = شح به (علیه) .

سوم - افعالیکه در هر دوزبان (لازم) اند ولی نوع واسطه و حروف اضافهٔ آنها

فرق دارد، مانند :

الف - اقرأ علیه سلامی ! = سلام مرا با او برسان !

ب - ضربنی سعید بیده = سعید با دستش مرا زد .

ج - أدن منی ! = به من نزدیک شو !

د - بماذا أفتح الباب ؟ = با چه درب را باز کنم ؟

چهارم - افعالیکه اگر واسطهٔ آنها در زبان عربی عوض شود ، بکلی معنی خود را

از دست میدهند و یک معنی دیگری بخود میگیرند ، مانند :

بیست و یکم

رغب سعید فی الفلسفة = سعید از فلسفه خوشش آمد و آهنگ آنرا نمود. }
 الف - رغب سعید عنها = سعید از آن بدش آمد و از آن اعراض کرد.
 رغب سعید الی الله تعالی = سعید بخدا ابتهال نمود.

رضی فرید عنه (علیه) = فرید از او خشنود گشت. }
 ب - رضی فرید به (فیه) = فرید آنرا برگزید و بدو قانع شد.

ردّ احمد عن الموسيقى = احمد او را از نواختن موسیقی منع کرد. }
 ج - ردّ احمد الیه جوابه = احمد پاسخش را برای او فرستاد.

تردّد جلیل الیه = جلیل نزد او رفت و آمد کرد. }
 د - تردّد جلیل فیه = جلیل درباره او مردد و مشکوک گشت.

پنجم - افعالیکه در زبان فارسی استعمال میشوند، ولی در زبان عربی در برابر آنها

فعلی بکار نمی‌رود، مانند :

الف - من خوشگل هستم = انا جمیل .

ب - من پدر دانشمندی دارم = لی اب عالم .

ج - من یک ساعت طلا دارم = عندی ساعة ذهبية .

این بود ، نمونه‌ای از استعمال گونا گونا گون افعال در فارسی و عربی . اینک دانشجویان

بخوبی میتوانند دریابند : چگونه مورد استعمال افعال در دو زبان متفاوت است ؟ و تاجه

اندازه بایستی بآموختن تعبیرات خود اهل زبان، اهمیت بدهند .

۱۱ - اشتقاق فعل از اسم

شاید در زبان فارسی اسم جامدی سراغ نداشته باشیم، که بتوان از آن فعل اشتقاق نموده، آنرا در محاورات خود بکار بریم. ولی در زبان عربی، اسماء زیادی یافت میشود، که از آنها فعل اشتقاق یافته، در مکالمات روزمره خود بکار میبرند، مانند:

۱ - الخیمة : خیم الزملاء (ضربوا خیمة) = دوستان چادر زدند.

۲ - الابن : تبنیت سعیدا (اتخذته ابنا) = سعید را به پسری گرفتم.

۳ - الأیم : تأیمت فریده (صارت ایما) = فریده بیوه زن شد.

۴ - العراق : أعرق جلیل (قصد العراق) = جلیل آهننگ عراق نمود.

۵ - الحجاز : أحجز خلیل (قصد الحجاز) = خلیل آهننگ حجاز کرد.

بطوریکه ملاحظه میشود، (خیمه، ابن، ایم، عراق و حجاز) اسماء جامدی هستند، که در زبان عربی فعل از آنها اشتقاق یافته و مورد استعمال قرار گرفته‌اند. ولی در زبان فارسی آن اسماء (چادر، پسر، بیوه زن، عراق و حجاز) همیشه اسم استعمال شده و نمیتوان آنها را بصورت فعل در آورده، مثلاً گفت (آنها چادر زدند).

۱۲ - مذکر و مؤنث

یکی از مهمترین جهات امتیاز زبان عربی از زبان فارسی موضوع تذکیر و تانیث است، که مانند زبان فرانسه نقش مؤثری را در این زبان ایفاء میکند. ولی در زبان فارسی مذکر و مؤنث معنی ندارد. يك فعل و يك ضمیر، هم برای مذکر بکار میروند و هم برای مؤنث. افعال در فارسی فقط دارای شش ریخت‌اند در صورتیکه دانشجویان ملاحظه نمودند که فعل در زبان عربی دارای ۱۵ ریخت است. و حتی در این زبان، ریختهائی برای دو نفر (تثنیه) بکار میروند، که اصلاً در خیلی زبانهای زنده دنیا وجود ندارد.

فاعل در زبان عربی اگر مذکر باشد باید فعل را هم مذکر استعمال کرد. و اگر مؤنث باشد نیز باید فعل را با آن تطبیق داده، مؤنث بکار برد.

علاوه، در این زبان برخی اشیاء نیز مؤنث مجازی شناخته شده‌اند: مانند (خورشید، زمین، آتش، جنگک، پا و آنچه از اعضاء انسان که جفت باشد). بنابراین، فعلیکه با این اشیاء بکار میرود نیز مؤنث میباشد، مانند:

۱ - الشمس طلعت یا طلعت الشمس.

۲ - الحرب قامت یا قامت الحرب.

۳ - النار اشتعلت یا اشتعلت النار.

* * *

اینست، روشی که ما برای آموزش گرامر زبان بکار می‌بریم و بدینوسیله دانشجویان را بر قواعد لازم آگاه می‌سازیم. و اینست نکاتی را که می‌خواستیم در این مقدمه بدان دانشجویان گوشزد نمائیم. البته ما ادعا نمی‌کنیم که این متد کامل است و هیچگونه نقصی ندارد ولی همانطور که گفتیم: این کاملترین کتابی است که تا کنون در ایران انتشار یافته و با این متد میتوان زبان عربی آموخت، با اهل زبان گفتگو کرد، مقاله نوشت، کتب و مجلات عربی را بزبان فارسی ترجمه کرد، از ایستگاههای رادیو و فیلمهای عربی استفاده نمود و بالاخره با این متد میتوان سخنرانی کرد و در مجامع بین‌المللی عرب، کنفرانس داد. ما خود، آزمایش کرده‌ایم: با این روش مستقیم، میتوان در ۶۰ جلسه بطور متوسط در جلسات خصوصی، طوری زبان عربی را آموخت، که شخص بتواند احتیاجات اولیه خود را، در این زبان بر طرف سازد.

بیست و چهارم

ايها القارى الكريم!

هذه هي النواحي التى نستهدف شرحها وكشف الغطاء عنها ، بأسلوب لم يسبقنا فيه احد . ونحن نقوم بتعليمها فى جامعة طهران ، لا من طريق القراءة والكتابة فقط ، بل من طريق المحادثات الطبيعية التى هى بنفسها ، لا كبر عامل مشوق فى دراسة هذه اللغة وتدريبها - تلك التى يحتاج اليها الطالب فى حياته ليلا ونهارا .

ولاشك بانه لا ينجح أحد منهجنا هذا ، الا ويستطيع أن يقوم بما هو فى حاجة اليه من قراءة المجالات ، الجرائد والكتب العربية ، الترجمة الصحيحة ، الإنشاء الحر وحتى قرض الشعر ، كما يتمكن من إبراز ما فى ضميره ، عند ما يجتمع بزملائه فى شتى الحفلات ، متناولا أطراف الحديث فى مختلف المواضيع ، عارفا باللغة العربية ومصطلحاتها ، رموزها ، لطايفها ، قواعدها أصولا وفروعا ومالها من الأساليب الخاصة .

من ينكر هذا ؟ بان الكتب العربية فى بلادنا ، بمالها من الأساليب القديمة التى **أكل الدهر عليها وشرب** ، لاتسدّ هذا الفراغ . كيف ؟ وان مؤلفيها لم يلقنوا النظر الى هذه النواحي الهامة . وانما كان هدفهم الوحيد ، هو تعليم القواعد النحويّة والصرفيّة وتقوية الطلاب لقراءة المتون القديمة . كل ذلك بصورة جامدة جافّة .

ونحن بعد أن بلونا التعليم طورا وأحطنا بالتلاميذ خبرا و درسنا عقولهم وميولهم وغرائزهم فى مختلف البلاد وشتى المعاهد ، وضعنا هذا المنهج الصافى و هذا الاسلوب الطريف .

ولانكذب بالله تعالى : إن لمنهاج التعليم والدراسة ، لاثر الاثرا قويا فى تقدم الطالب و رقيّة .

لهذا وذاك ، نحن نعتقد : إنه من اللازم أن يقوم بتعليم اللغات الأجنبية ، من تذلّع

فيها وعرف رموزها الغامضة التي تختلف عن لغته الأصلية ، تلك التي تقف عقبة في طريق

رقي الطلاب ، لكي يتمكن من القيام بهذه المهمة

وهذه الرموز تمثل مشكلات ، تختلف في كل لغة وليست على شكل واحد في

جميع اللغات . فمثلا اللغة الانجليزية مشكلات وصعوبات بالنسبة الى الطالب الفارسي ،

تختلف عن الصعوبات التي يواجهها الطالب الفرنسي ، كما تختلف عما يواجهها الطالب

العربي .

وهذه النواحي هي اهم ما كشفنا عنها الغطاء خلال بحوث هذا الكتاب وهذه المقدمة

للأساتذة والطلاب . فما من مكان وضعنا حروفا كبيرة او خطأ اسود تحتها الا وان يكون

هناك شيء يحتاج الى دقة نظر أكثر .

ونحن قد بذلنا الجهد الكثير والجهد المتواصل في سبيل تيسير هذا الكتاب و

ضبط حقايقه باخلاص وصراحة . فان أحسنا فذلك ما أردناه وهو فرض أدبنا وان أخطأنا

فترجو السماح والمعذرة ببذل الجهد وصدق النية .

ونشكر الباري تعالى شأنه لما وفقنا من القيام بهذه الخدمة - خدمة العلم وخدمة

اللغة العربية ولغة القرآن الكريم - وحمل هذا العبء الثقيل ونسأله أن يمدنا بتوفيقه

ويكفل عملنا بالنجاح .

طهران / تيرماه / ١٣٣٨

حسين الخراساني

ووفق ربه ليوم الحساب ، تسامحنا وبلغنا واليهما نرجو : راحة طلابنا

تيسيرنا وبالعلماء

وتسليمنا ، فبيننا كما نلتزم وبعون الله تعالى : بقية نية ، شأنه انما

الدرس الأول

باغ ملی	الحديقة العامة
دیشب ، دیروز عصر	مساءً أمس (مساءً : شب ، امس : دیروز)
به ، بسوی	إلى
رفتم	ذهبت
من دیشب باغ ملی رفتم .	ذهبت الى الحديقة مساءً أمس .

دانشجویان عزیز! از هم اکنون ، بآموختن تلفظ صحیح حروف مختصه بعربی اهمیت بدهید و مخارج آنها را بدقت بیاموزید . حرف (ذ) یکی از آن حروفست و تلفظ صحیح آن ، با گذاردن دندانهای پیشین بالا روی نوک زبان ، انجام میگیرد . کسانی که با تلفظ (Th) در انگلیسی آشنا هستند ، حرف (ذ) را با مقایسه آن بخوبی میتوانند تلفظ کنند .

دانشگاه	جامعة
صبح ، پیش از ظهر	صباح
رفت	ذهب

ذهب (سعید) الى الجامعة صباح أمس . سعید صبح دیروز بدانشگاه رفت .
 (ع) و (ح) نیز از حروف مختصه بعربی هستند . تلفظ صحیح آنها ، از توی حلق است ، با این فرق که هنگام تلفظ حرف (ح) دهان باید باز باشد ، ولی حرف (ع) با دهان نسبتاً بسته تلفظ میشود .

صرف فعل ماضی

۱- رفتم : ذهبْتُ (اول شخص مفرد)

۲- رفتی : ذهبْتَ (دوم « »)

۳- رفت : ذهبَ (سوم « »)

دانشکده کَلِيَّةُ

آیا هَلْ (حرف استفهام)

آری ، بله نَعَمْ

نه لا - ما (حرف نفی)

هل ذهبْتُ الى الكليةِ أمس؟ يا خليل! آيا ديروز بدانسکده رفتی؟
مخرج حرف (ك) در عربی ، کمی بالاتر از مخرج (ك) فارسی است . این حروف
درست مانند (K) انگلیسی تلفظ میشود .

استاد ، پرفسور ، معلم اُسْتَاذُ

بلکه بَلْ

یا - یا ایها! (حرف ندا) آى!

نَعَمْ یا اُستاذ! ذهبْتُ الى الكليةِ أمس. آری استاد! ديروز بدانسکده رفتم.

لا ، یا اُستاذ! ما ذهبْتُ الى الكليةِ أمس بل ذهبْتُ الى الجامعة .

نه ، استاد! ديروز بدانسکده نرفتم بلکه بدانسگاه رفتم .

دقت کنید! بهر سؤالی دو پاسخ میتوان داد: یکی مثبت و دیگری منفی . در پاسخ

مثبت ، باید با کلمه (نعم) آغاز شود و سپس جمله سؤالی عیناً بصورت مثبت بکار رود .

ولی در پاسخ منفی با کلمه (لا) آغاز و سپس همان جمله مثبت با کلمه (ما) بصورت نفی

در آمده ، استعمال میگردد .

البته این دستور، برای مراحل مقدماتی و در افعال ماضی بکار میرود.

المكتبة العامة کتابخانه ملی (عمومی)

مسرح تئاتر

این { هذا (اسم اشاره برای مذکر)
هذه (« « مؤنث)

هل ذهب فريد الى المكتبة العامة هذا الصباح؟ يا سعيدة!

سعيدة! آیا فريد امروز صبح بکتابخانه ملی رفت؟

دقت کنید! (هذا) اگر پیش از اسمها اینکه دارای (ال) باشند، بیاید هیچگاه (الف) آن حذف نمیشود، بلکه باید در هر حال نوشته شود: هذا الصباح، هذا الكتاب، هذا الدرس، هذا المسرح و...

نعم يا استاذ! بله، استاذ! (گاهی بهمین پاسخ مختصر، اکتفا میشود)

لا، يا استاذ، ما ذهب الى المكتبة، بل ذهب الى المسرح.

نه، استاذ! وی بکتابخانه نرفت، بلکه بتئاتر رفت.

سه قسم دیگر از فعل ماضی

سه ریخت ماضی مفرد (رفتن: الذهاب) را، با (روش مستقیم) یعنی بسبک افعال فارسی صرف کرده، استعمال نمودیم. و اینک سه ریخت جمع آن:

۱- رفتیم: ذهبوا (اول شخص جمع)

۲- رفتید: ذهبتم (دوم « «)

۳- رفتند: ذهبوا (سوم « «)

ذهبنا الى الحديقة العامة هذا الصباح. امروز صبح بباغ ملی رفتیم.

حرف (ص) یکی دیگر از حروف مختصه زبان عربی است. تلفظ صحیح آن، از پشت دندانهای پیشین بالا، با حایل نگهداشتن زبان پشت آنها، انجام میگردد. در موقع

تلفظ این حرف ، گوئی شخص از پشت دندانها سوت میزند .

حرف (ق) یکی دیگر از حروف عربی است . ولی تلفظ آن با آنچه ما در فارسی تلفظ میکنیم ، چندان فرقی ندارد . فقط در عربی کمی محکمتر تلفظ میشود .

روزنامه	صَحِيفَةٌ (جَرِيدَةٌ)
هفته ، هفتگی	أُسْبُوعٌ - أُسْبُوعِيَّةٌ
دانشجویان	طُلَّابٌ - طَلَبَةٌ (جمع طالب)

قرأ الطلاب صحيفة هذا الاسبوع . دانشجویان در این هفته روزنامه‌ای خواندند .

معرفه و نکره

در مثال بالا، مقصود روزنامهٔ بخصوصی نیست . و اگر روزنامه بخصوصی مراد باشد، که بدانیم چه روزنامه‌ایست ، باید (صحیفه) را با (ال) استعمال کرده ، بگوئیم (الصحيفة) و اینک دو مثال دیگر:

١- ذهب طالب الى الجامعة . ٢- قرأ الطالب جريدة اطلاعات .

دقت کنید ! در مثال اول ، چون مقصود دانشجویی بخصوصی نیست از اینجهت بدون (ال) بکار رفته ؛ ولی در مثال دوم، چون مقصود دانشجویی بخصوصی است و او را میشناسیم ، از این نظر با (ال) استعمال گردیده .

بنابراین ، هر گاه اسم یا صفتی با (ال) استعمال شود ، معلوم الحال و (معرفة) میباشد . و اگر اسم یا صفتی بهیچوجه معلوم الحال نباشد ، آنرا (نکره) میگویند مانند (طالب) در مثال بالا. کسانیکه با زبان انگلیسی آشنائی دارند ، میتوانند (ال) را با (The) مقایسه نموده ، بمقصود و مورد استعمال حقیقی آن پی ببرند .

هل ذهب شاب الى المكتبة العامة هذا اليوم؟ یا احمد!

لا ، یا استاذ! ما ذهب شاب الى المكتبة هذا اليوم بل ذهب هناك السيد جلیل .

شباب (جمع شاب : جوان) جوانان

شارع - زَقَاق خیابان - كوچه

سَيِّدَة - سَيِّد خانم - آقا

اليوم - الليلة امروز - امشب

هنا - هُنَاكَ اینجا - آنجا

هل ذهبتم الى شارع (لاله‌زار) صباح اليوم؟ ايها الشباب!
 جوانان! آیا امروز صبح بخيابان لاله‌زار رفتيد؟
 نعم، يا سيدى! ذهبنا هناك.
 لا، يا سيدتى ما ذهبنا هناك، بل ذهبنا الى شارع اسطنبول.
 نه، خانم! آنجا نرفتيم بلکه بخيابان استانبول رفتيم.

هُؤْلَاءُ - أَوْلِيَاكَ اينان - آنان

رِجَال (جمع رجل: مرد) مردان

مَوْقِفُ الباصات رقم واحد (جمع باص: اتوبوس) ايستگاه اتوبوسهاى خط (۱)
 هؤولاء الرجال ذهبوا الى موقف الباصات رقم واحد و اولئك الشباب ذهبوا الى جامعة طهران.
 اين مردان بايستگاه اتوبوسهاى خط ۱ رفتند و آن ...

دستور

۱- دقت كنيد! ريخت سوم شخص جمع (ذهبوا)، در تمام افعال (ماضى، مضارع وغيره)، بايد پس از جمع استعمال گردد نه مفرد. جمله بالا را، ميتوانيم با ريخت مفرد هم، استعمال كنيم:

۲- (روش مستقيم) در صرف افعال، همان روشى است كه در (زبان فارسى) و تمام زبانهاى زنده دنيا بكار ميرود. ما معتقديم، كه بايد همين روش را، براى آموزش (زبان عربى) بكار برد. دانشجويان، براى اينكه بهتر مفهوم واقعى افعال پي ببرند، لازمست

در هر مورد ، صرف فعل را ، در زبان مادری بخاطر بیاورند ، آنگاه ریخت مرادف آنرا در عربی بکار برند .

۳ - ریخته‌های ماضی که تا کنون خوانده‌ایم ، هم بجای (ماضی مطلق) و هم بجای (ماضی نقلی) گر امر فارسی ، بکار می‌رود .

و اینک شش ریخت ماضی از فعل (خواندن = القراءة) :

۱- خواندم : قَرَأْتُ خواندیم : قَرَأْنَا

۲- خواندی : قَرَأْتَ خواندید : قَرَأْتُمْ

۳- خواند : قَرَأَ خواندند : قَرَأُوا

قَرَأْتُ سُورَةَ مِنَ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ هَذَا الصَّبَاحَ . امروز صبح يك سوره قران خواندم .

الْدَّرْسُ الْأَوَّلُ درس یکم

الْقِرَاءَةُ الْأُولَى قرائت یکم

الْدَّرْسُ الثَّانِي درس دوم

حرف (ث) یکی دیگر از حروفی است، که در فارسی وجود ندارد . مخرج آن با مخرج (ذ) یکی است . یعنی با گذاردن سر دانه‌های پیشین روی نوک زبان تلفظ می‌شود . ولی باید دقت کرد که هنگام تلفظ (ث) نفس از داخل دهان با کمی فشار از بین زبان و دندانها خارج شده ، دهان باز گردد .

الْقِرَاءَةُ الثَّانِيَّةُ قرائت دوم

طَالِبٌ - تَلْمِيذٌ دانشجو - دانش آموز

قَرَأَ طَالِبُ الدَّرْسِ الْأَوَّلِ . دانشجوئی درس یکم را خواند .

حرف (ط) نیز از حروف مختصه بزبان عربی است . برای تلفظ صحیح آن ، باید

نوک زبان بسقف دهان زده شده ، در همان حال دهان باز گردد .

هل قرأت الدرس الثاني والقراءة الاولى ؟ یافرید !

فرید ! آیا درس دوم وقرئت یکم را خواندی ؟

نه استاد ! نخواندم .

لا ، یا أستاذ ! ما قرأت .

پنجشنبه

الخميس

هل قرأتكم مجلة الجامعة الاسبوعية صباح الخميس ؟ ايها الطلاب !

دانشجویان ! آیا صبح پنجشنبه ، مجله هفتگی دانشگاه را خواندید ؟

نعم ، یا أستاذ ! قرأنا مجلة الجامعة هذا المساء . بله استاد ! آنرا همین امشب خواندیم .

آن	{	ذلك ، ذاك	(اسم اشاره مذکر برای دور)
		تلك	(« مؤنث » « »)

هل قرأت هذه الصحيفة ؟ یا جلیل جلیل ! آیا این روزنامه را خواندی ؟
لا ، یا سیدی ! ما قرأت هذه بل قرأت تلك . نه ، آقا این را نخواندم بلکه آنرا خواندم .

طرز جمله سازی

طرز جمله سازی ، در زبان فارسی و عربی فرق میکند . دانشجویان ، برای اینکه
در این باره مهارتی بدست بیاورند و بتوانند بخوبی مکالمه نمایند و مقالاتی بسبک جدید
بنویسند ، باید در آغاز ، کار خود را ز جملات کوتاه و ساده شروع کنند . مقایسه ذیل
بآنان بخوبی میفهماند ، که چه اختلاف اساسی میان دو زبان وجود دارد :

سعید دیروز مقاله‌ای را خواند

۴

۳

۲

۱

ملاحظه کنید ! در فارسی فاعل (سعید) در آغاز جمله ، سپس قید زمان و آنگاه
مفعول و سرانجام ، جمله با فعل (خواند) بسته میشود . و در حقیقت فاعل و فعل که دو عامل
اساسی جمله بکار میروند ، در زبان فارسی ، در آغاز و انجام جمله قرار میگیرند . ولی در

زبان عربی ، جمله درست بعکس این ترتیب ، ساخته میشود : مثلاً ترجمه بالا اینست :

قرأ	سعید	مقالاً	أمس
۴	۱	۳	۲

دقت کنید ! در اینجا فعل (قرأ) در آغاز جمله آمده ، سپس فاعل ، آنگاه مفعول و سرانجام ، قیود مکانی و زمانی قرار میگیرد .

رفع ، نصب و جر

ضمناً بخاطر بسیاری که علامت فاعلی در عربی (رفع : ُ) و علامت مفعول (نصب : َ ، اَ) است . اولی را (مرفوع) و دومی را (منصوب) میگویند . برخی افعال بحروف اضافه (حروف جاره از قبیل الی ، من ، علی ، فی و ...) نیازمند میباشند . و این حروف اسمها و صفتهای بعد از خود را (جر : ِ) میدهند . بچنین اسم یا صفتی (مجرور) میگویند .

چند مقایسه دیگر :

خلیل	امروز	بدانشگاه	رفت	}	۱
۱	۲	۳	۴		
ذهب	خلیل	الی الجامعة	هذا اليوم .	}	۱
۴	۱	۳	۲		
قرأ	الطلاب	صحيفة عربية	صباح أمس .	}	۲
۱	۲	۳	۴		
دانشجویان	صبح دیروز	یک روزنامه عربی را	خواندند .	}	۲
۲	۴	۳	۱		
من	امروز صبح	بباغ ملی	رفتم	}	۳
۱	۲	۳	۴		
ذهبت	الی الحديقة العامة	صباح هذا اليوم .		}	۳
۱+۴	۳	۲			

هل قرأتم	الدرس الاول	في الجامعة	مساء امس؟	ايها الطلاب!			
۳+۲+۱	۴	۵	۶	۷			۴
دانشجویان!	آیا شما	دیشب	درس یکم را	در دانشگاه	خواندید؟		
۷	۱	۳	۶	۴	۵	۲	
أمجدیه	در تهران	یک میدان ورزش عمومی	برای انواع ورزشهاست				۵
۱	۲	۳	۳				
الأمجدیه	ملعب عام	للالعاب الرياضيه	في طهران.				
۱	۲	۳	۴				

دقت کنید! جای هر کلمه در جملات شماره گذاری شده. عیناً همان شماره در ترجمه آن جمله، در زیر کلمه مرادف آن، بکاررفته، با این روش، جمله سازی برای همه آسان بنظر میرسد.



تمرین و پرورش

۱- شش ریخت ماضی افعال ذیل را صرف کنید و در جمله بگذارید :

الآخذ (گرفتن - برداشتن) ، الوضع (نهادن) الجلوس (نشستن) ، الحفظ (نگهداری و ازبر کردن) ، النشر (پخش کردن) ، والقصر (کوتاه کردن) .

۲- ریخت سوم شخص مفرد و جمع را چگونه باید استعمال کرد؟ برای هر کدام پنج مثال بنویسید .

۳- طرز جمله سازی را در زبان فارسی و عربی ، و اختلاف میان آنها را ، در ضمن چند مثال بیان کنید .

متوجه باشید ، این اغلاط از شما دیده نشود :

۱- باسم وصفتی که (ال) دارد ، تنوین داخل نکنید . (الحدیقة) غلط است .
 ۲- « اضافه کردید (ال) » « (الحدیقتی) » « زیرا اضافه برای (تعریف) است . (ال) نیز برای تعریف است . دو علامت تعریف ، در يك مورد صحیح نیست . در انگلیسی هم نمیگوئیم :

My The garden

صحیح نیست . در انگلیسی هم نمیگوئیم :

۳- (ذلك) و (هذا الصباح) بنویسید ، نه (ذالك) و (هذا الصباح) .

۴- در حالت نصبی (اسبوعاً ، مقالاً ، سعیداً ، حدیقة و سیده) بنویسید ، نه (اسبوعاً ، مقال ، سعیداً ، حدیقتاً و سیدتاً) .

۵- با اسماء اشاره ، مانند (هذا ، ذلك و ...) حرف تعریف یعنی (ال) داخل نکنید

زیرا خود معرفة هستند و نیازی بتعریف ندارند . بنابراین (الذالك) غلط است .

۶- هیچوقت فعل جمع (مانند ذهبوا) را ، در آغاز جمله بکار نبرید ، مثلاً نگوئید :

(ذهبوا الشباب الى المكتبة العامة) . بلکه بگوئید : (الشباب ذهبوا) .

و یا فعل را مفرد بکار برید مانند :

ذهب الشباب الى المكتبة العامة .

جملات تمريني

- ١- أنا ذهبتُ الى الجامعة أمس . فهل ذهبتَ أنت ؟ يا سعيد !
- ٢- نعم ، يا أستاذ ! انا ذهبتُ الى الجامعة صباح أمس .
- ٣- لا ، يا أستاذ ! ما ذهبتُ الى الجامعة أمس بل ذهبتُ الى الكلية .
- ٤- هل ذهب سعيد الى الحديقة العامة مساء أمس ؟ يا خليل !
- ٥- نعم ، ذهب سعيد الى الحديقة وذهب فريد الى المسرح .
- ٦- لا ، ما ذهب سعيد الى الحديقة ولكن ذهب فريد اليها .
- ٧- هذه حديقة عامة وتلك جامعة طهران .
- ٨- نحن ذهبنا الى الحديقة العامة هذا الصباح .
- ٩- هنا موقف الباصات رقم واحد . وهناك موقفُ سيارات الاجرة .
- ١٠- هؤلاء الشباب ذهبوا الى شارع اسطنبول هذا المساء .
- ١١- هذا درس عربي وذلك درس انجليزي وذاك درس فرنسي .
- ١٢- قرأتُ هذه الصحيفة اولاً وتلك المجلة ثانياً .
- ١٣- هذه صحيفة عربية وتلك جريدة مصرية (عراقية) .
- ١٤- هل قرأتُ شيئاً هذا المساء ؟ يا سعيد !
- ١٥- نعم ، ياسيدى ! قرأتُ جريدة ... هذا المساء .
- ١٦- لا ، ياسيدى ! ما قرأتُ شيئاً هذا المساء .

المحادثة : گفتگو

جليل ! صبح بخير

صباح النور ، يا جليل !

مسعود !

صباح العافية ، يا مسعود !

- هل ذهب الطلاب الى الجامعة هذا الصباح ؟

آيا امروز صبح دانشجويان بدانشگاه رفتند ؟

- نعم ، يا سيدى ! ذهبوا هناك .

بله ، آقا آنجا رفتند .

- وهل ذهبوا الى المكتبة العامة ؟

و آيا بكتابخانه ملي رفتند ؟

- لا يا سيدى ! ما ذهبوا اليها ولكن ذهبوا الى نادى الجامعة .

نه ، آقا ! بكتابخانه نرفتند ، بلکه باشگاه دانشگاه رفتند .

- متى ذهبوا الى النادى ؟

چه وقت باشگاه رفتند ؟

- ذهبوا اليه فى الساعة التاسعة صباحاً .

ساعت نه صبح باشگاه رفتند .

- فهل تجول هولاء الطلبة فى الحديقة التى هى امام النادى ؟

آيا اين دانشجويان درباغچه جلوباشگاه ، گردش کردند ؟

- نعم ، يا سيدى ! تجولوا كثيراً .

بله ، آقا ! خيلى گردش کردند .

- طيب ، انا سررت كثيرا من زيارتك .

خوب ، من خيلى از ملاقات تو خوشحال شدم .

- فهل قرأت شيئاً جديداً فى هذا الأسبوع ؟

آيا چيز تازه اى در اين هفته خواندى ؟

- لا ، مع الأسف ، يا سيدى ! ما قرأت شيئاً جديداً .

متأسفانه ، نه آقا ! چيز تازه اى نخواندم .

- إني بالعكس ، قرأت بعض القصائد العربية الجديدة .

من بعكس ، برخى قصايد عربى تازه خواندم .

- طيب ، نهارك سعيد .

(جليل در حال دست دادن ميگويد) خوب خوش باشى .

- مع السلامة .

(مسعود ضمن دست دادن پاسخ ميدهد) بسلامتى .

الدرس الثاني

غرفة - اطاق

صَفّ - كلاس

ثالث - ثالثَة سوم

رابع - رابعَة چهارم

خامس - خامسة پنجم

هل ذهبت الى كلية الزراعة في الساعة الرابعة من مساء هذا اليوم؟ يا فريد!
فريد! آيا امروز چهار بعد از ظهر بدانشگده کشاورزی رفتی؟

لا، يا سيدى! ما ذهبت هناك في الرابعة بل ذهبت اليها في الساعة الخامسة.

ريختهاى مؤنث

تا کنون ما فقط افعال مذکرا خوانده واستعمال کردیم. واینک آنهارا با ریختهاى

مؤنث صرف میکنیم:

۱ - رفتم : ذهبتُ رفتیم : ذهبنا

۲ - رفتی : ذهبتِ رفتید : ذهبتُم
ذهبتن : ذهبتن

۳ - رفت : ذهبَ رفتند : ذهبوا
ذهبت : ذهبتن

بطوریکه ملاحظه میکنید، اول شخص مفرد و اول شخص جمع مشترک است،

یعنی يك ریخت ، هم برای مذکر استعمال میشود و هم برای مؤنث . ولی دوم شخصها و سوم شخصها ، هر کدام ریخت بخصوصی برای مذکر و مؤنث دارند .

فتاة دختر ، دوشیزه

فتیات دوشیزگان

ذهبت فتاة الى غرفة الرئيس في الساعة الثالثة مساءً .

تلفظ حرف (غ) در فارسی و عربی فرق میکند ، در زبان عربی باید از توی گلو ، با غلط دادن صدا ، تلفظ شود .

توپ فوتبال ، باسکتبال

كرة القدم - كرة السلة

پینگ پنگ

كرة الطاولة

مسابقة

مباراة - سباق

مطار (اسم مکان از طیران : پرواز کردن) فرودگاه

متاسفانه

مع الأسف

هل ذهبتن الى الامجدية لمباراة كرة القدم؟ ايها الفتيات!

دوشیزگان! آیا برای مسابقه فوتبال با مجدییه رفتید؟

لا، یا سیدی! مع الأسف، ما ذهبنا هناك بل ذهبنا الى المطار.

نه، آقا! متاسفانه آنجا نرفتیم بلکه بفرودگاه رفتیم.

یادآوری

دقت کنید! همیشه اگر سؤال از دوم شخص باشد، اول شخص در جواب میآید.

و بعکس اگر از اول شخص باشد، دوم شخص در جواب گفته میشود. ولی درسوم شخص،

خود همان ریخت (یعنی سوم شخص) در جواب ، بکار میرود .

مَلْعَبٌ زمین بازی - میدان بازی

أَلْعَابُ (جمع لعب : بازی) بازیها

الرِّيَاضِيَّةُ البَدَنِيَّةُ تربیت بدنی (ورزش بدنی)

الأمجدية ملعب عام للألعاب الرياضية في طهران .

میدان أمجدیه در تهران ، يك محل عمومی برای ورزش است .

الألعاب الوطنية - الألعاب الأوروبية - بازیهای ملی - بازیها اروپائی

أبطال (جمع بطل : قهرمان) قهرمانان

الرياضة البدنية ضرورية للإنسان . ورزش برای انسان لازم است .

ریختهای ماضی از (دیدن : الرؤیة)

۱- دیدم : رأيتُ دیدیم : رأينا

۲- دیدی } رأيتَ دیدید } رأيتُمُ
 } رأيتِ } رأيتنَّ

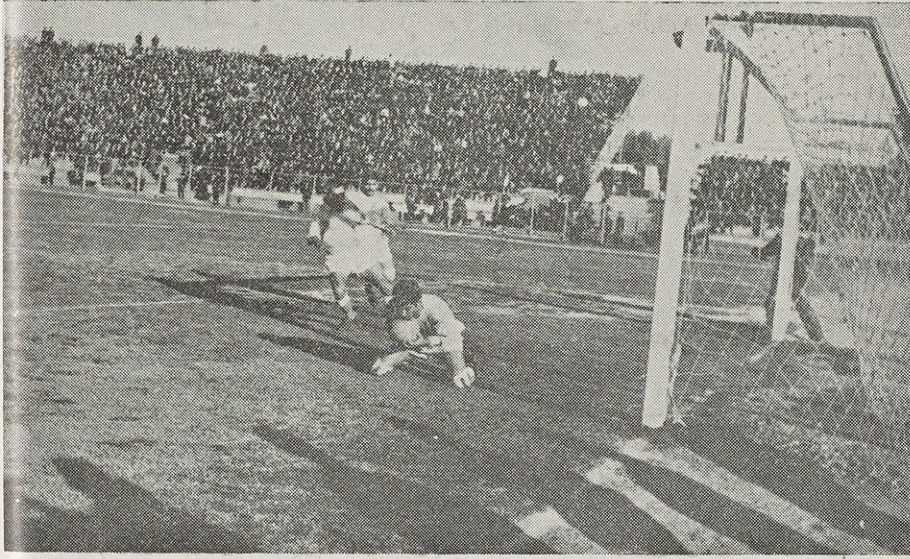
۳- دید } رأی دیدند } رأوا
 } رأت } رأينَ

مِحْفَظَةٌ - حَقِيقَةٌ کیف، کیف بغلی - چمدان، کیف دستی زنانه

طَاوِلَةٌ - (تَرَابِيزَةٌ) میز، میز کوچک (عسلی)

رأى سعيد حقیقة السيدة مریم علی الطاولة. سعید کیف خانم مریم راوی میزدید.

ملعب الألعاب الرياضية بأمجدية



نرى في هذه الصورة منظرًا مهيبًا لمباراة كرة القدم .

* * *

ذهب طلاب الجامعة الى الأمجدية هذا الصباح . وهو ملعب عام للألعاب الرياضية في طهران . فذهبوا هناك لمباراة كرة القدم وقد أعدت مقاعد وكراسي عديدة للاساتذة وغيرهم من المتفرجين .

وقد اشترك في هذه المباراة ، طلاب جميع الكليات ، كما اشترك فيها شباب آخرون من نادى (الرياضة البدنية) .

وذهبت انا هناك في الساعة التاسعة صباحاً . فرأيت منظرًا مهيبًا في ساحة الملعب . فاخذ المصورون (عكاسان) هذه الصورة من ذلك المنظر البديع . رأيت زميلي بين اللاعبين . وهو الآن طالب بكلية الطب ومن أبطال كرة القدم البارزين .

تمثل هذه الصورة ثلاثة من اللاعبين احدهم حارس المرمى ونرى طالبين من زملائه

بهجمن عليه . انتهت المباراة في الساعة الحادية عشرة صباحاً بين هُتاف المشاهدين
و تصفيقهم للفائزين . و كان الفوز لفريق الجامعة ، فمنحت (داده شد) لكل واحد
منهم جائزة .

مِحْبَرَةٌ - مِسْطَرَةٌ دوات - خط کش

حرف (ط) یکی دیگر از حروف مختصه بزبان عربی است . تلفظ صحیح آن ، با
زدن نوک زبان بسقف دهان و باز کردن آن ، انجام میگیرد .

مِنْضَدَةٌ - دَوَّارَةٌ میز تحریر - پرگار

آنِسَةٌ (لقب دختر با کره) دوشیزه

رَأَتْ آلَانِسَةَ فائِزَةً مِحْبَرَةً عَلَى الْمِنْضَدَةِ . دوشیزه فائره دواتی روی میز تحریر دید .
حرف (ض) در لغات فارسی وجود ندارد . برای تلفظ صحیح آن ، باید پهلوی زبان
را ببغل دندانهای کرسی گذارده ، دهان را کمی باز کرد .

هل أخذت محفظة زميلي هذا الصباح ؟ آیا کیف بغلی دوستم را امروز صبح گرفتی؟
نعم ، یا سیدی ! أخذتها هذا الصباح . بله ، آقا ! آنرا امروز گرفتم .

تلفظ هفت حرف از حروف مختصه بزبان عربی را ، آموختیم . و اینک هشتمی و

آخری آنها حرف (ظ) است . تلفظ صحیح آن ، از فضای سقف دهان ، با گذاردن نوک
زبان بیشت دندانهای پیشین ، انجام میگیرد .

هل رأيت تلك المحبرة على المنضدة؟ یا سعیده !

لا ، یا سیدی ! مارأيتها عليها ولكن رأيت دواراة عليها .

نه ، خانم ! دوات را روی میز تحریر ندیدم ولی پرگار را روی آن دیدم .

سَبُورَةٌ - لَوْحَةٌ تخته سیاه - تخته ، تابلو

مَمْسُوحَةٌ ، مَمْحَاةٌ تخته پاک کن

شَجَرٌ - عَصْفُورٌ درخت - گنجشک

هل رأيتن عصفورة على هذه الشجرة؟ ايتها الفتيات!

لا، يا سيدتي! مارأينا على هذه وانمارأيناها على تلك الشجرة.

اخذ تلميذ مسطرة من زميله. یکی از شاگردان خط کشی ازدوستش گرفت.

السبورة ضرورية للأساتذة. تخته سیاه برای استادان ضروری است.

هل رأيت لوحة الإعلانات هذا الصباح؟ آیا امروز صبح تابلو آگهی ها را دیدی؟

نعم، يا سيدى! رأيتها. بله، آقا آنرا دیدم.

فهل قرأت بلاغ عميد الكلية؟ آیا ابلاغیه رئیس دانشکده را خواندی؟

لا، يا سيدى! ماذا كان هذا البلاغ؟ نه، آقا! این ابلاغیه چه بود؟

كان هذا البلاغ بشأن أمر هام. این ابلاغیه درباره امر مهمی بود.

ذهب أبطال الرياضة لقراءة هذا البلاغ.

قهرمانان ورزشی برای خواندن ابلاغیه رفتند.

رأت الانسة سعيدة هولاء الابطال امام اللوحة.

دوشیزه سعیده این قهرمانانرا جلو تابلومزبور دید.

فهل رأيتم هولاء الابطال هناك؟ ايها الشباب!

جوانان! آیا شما این قهرمانانرا آنجا دیدید؟

لا، يا سيدى! نحن مارأيناهم هناك وانما رأيناهم أمام غرفة العميد.

نه، آقا! ما آنانرا آنجا ندیدیم ولی جلو اتاق رئیس دیدیم.

ضمائر فاعلي

۱- من : أنا

۲- تو : انت
انت
انت

۳- او : هو
هو
هي

ما : نحن

شما : انتم
انتن
انتن

ایشان : هم
هم
هن

لا، یا استاذ! ما أخذتها من حضرة العميد وانما أخذتها من المعاون .

نه ، استاد! از جناب آقای رئیس نگرفتم ولی از معاون دانشکده گرفتم .

دقت کنید!

در جملات بالا ، که پاسخ سؤال منفی است ، ابتدا بوسیله کلمه (لا) سؤال نفی شده ، سپس تفصیل آن ، با ریخت ماضی منفی (یعنی ماضی مثبت + ما) ، بیان گردیده . از گذاردن علامت احترام بعد از کلمه (لا) و (نعم) فراموش نکنید . نمونه های دیگری در جملات آینده خواهید دید .

قَلَمُ الْجِبْرِ - قَلَمُ الرَّصَاصِ قلم خود نویس - مداد

مِصْبَاحُ (مِصْبَاحِ) لامپ ، چراغ

كَهْرَبَاءُ - كَهْرَبَائِي قوه برق - برقی

فَوْقَ - تَحْتَ بالا - پائین

هل رأيت شبابا أخذوا مصباحا كهربائيا من فوق الطاولة؟ يا فرید!

فرید! آیا جوانانی را دیدی که يك لامپ برقی از روی میز بردارند؟

لا، یا سیدی! ما رأيت ... نه ، آقا! ندیدم ...

أَمَامَ - وَرَاءَ پیش ، جلو - عقب ، پشت

إِنَّ - إِنَّمَا همانا ، قطعاً - فقط

ما أخذتُ قَلَمَ الرَّصَاصِ مِنَ الْمُنْضَدَةِ وَأِنَّمَا أَخَذْتُ قَلَمَ الْجِبْرِ .

ما قرأتُ فِتَاةَ الْقِرَاءَةِ الْأُولَى إِلَى الْآنَ ، بَلْ قَرَأْتُ الدَّرْسَ الْأَوَّلَ .

مذکرو مؤنث

در زبان عربی (بعکس زبان فارسی) ، موضوع مذکر (نر) و مؤنث (ماده) ، نه

تنها در انسان و حیوان اعتبار شده ، بلکه حتی در برخی جمادات و نباتات این اعتبار

رعایت گردیده . علامت مؤنث در اسماء و صفات (ة - ة) است ، مانند : (فتاة مثقفة - آنسة

جميلة) .

این مبحث ، از نظر اینکه در ایران ، بامند صحیحی تدریس نشده ، اغلب موجبات تنفر و انزجار محصلین و دانشجویان ایرانی را ، از زبان عربی فراهم آورده . روشی که در این کتاب در پیش گرفته شده ، بسیار ساده و دلپذیر است .

دانشجویان نباید بخود اجازه دهند افعال را بسبک قدیم صرف کنند . یعنی نباید صرف تمام چهارده صیغه (ریخت) آن ، در مراحل ابتدائی آموزش زبان ، تدریس شود ؛ بلکه همانطوریکه ملاحظه نمودید ، باید در آغاز کار ، همان شش ریختی که در زبان مادری ما یافت میشود ، صرف کرده ، مورد استعمال قرار داد . البته ، کم کم در مراحل بعدی ، ریختهای مؤنث (درمفرد و جمع) بآنها ، اضافه میگردد .

هنگامیکه ، محصلین و دانشجویان در صرف و استعمال این ده ریخت و ساختن جملات صحیح ، ورزیده و ماهر شدند ، آنگاه نوبه بآموزش پنج ریخت تشبیه (یعنی آنهاییکه برای دونفر و یا دو شیئی بکار میروند) ، که نیز ویژه (زبان عربی) است ، میرسد . اینک باید دانست ، همانطور که اسماء و صفات از نظر (تذکیر و تانیث) بدورسته تقسیم میشوند ، افعال ، ضمائر و اسماء اشاره نیز بدورسته تقسیم میگردند : یعنی برخی مذکر اند و برخی مؤنث .

مطابقه فعل با فاعل (یعنی فعل مذکر برای فاعل مذکر و فعل مؤنث برای فاعل مؤنث) و همچنین ضمائر با مرجع آنها (یعنی برگشتن ضمیر مذکر بمذکر و ضمیر مؤنث بمؤنث) و اسم اشاره با مشارالیه آن ، لازم است .

غُرْفَةُ الْإِسْتِقْبَالِ اطاق پذیرائی

دَارٌ - بَيْتٌ خانه (محل) - منزل

غُرْفَةُ الْمَنَامِ اطاق خواب

غُرْفَةُ الطَّعَامِ اطاق ناهارخوری

طَائِرَةٌ - دَرَّاجَةٌ
 هُوَ اَيْمًا - دُوچَرخَه
 يَوْمَ السَّبْتِ
 رُوژ شَنبَه

... ی (ضمیر مفعولی اول شخص مفرد - ضمیر مجرور)
 مرا - ... ام

4 - 5 } (ضمیر مفعولی سوم شخص مفرد - ضمیر مجرور)
 او را - ... اش }
 ها - هما

حُرُوفُ الْهِيْجَاءِ
 القباى زبان عربى

فعل مضارع

افعالیکه ، تا کنون خواندیم ، مربوط بزمان گذشته بود. واینک شش ریخت زمان حال و آینده (مضارع) از فعل (رفتن : الذهاب) :

- ۱- میروم : أَزْهَبُ میرویم : نَذهَبُ
 ۲- میروی : تَذهَبُ میروید : تَذهَبُونَ
 ۳- میروود : یَذهَبُ میروند : یَذهَبُونَ

یذهب الأستاذ الى الصف الثانى مساء يوم السبت فى الساعة الخامسة .

استاد ، ساعت پنج بعد از ظهر روز شنبه ، بکلاس دوم میروود .

هل تذهبون الى غرفة الاستقبال ؟ ايها الشباب !

نعم يا سيدى ! نحن نذهب ... باه ، آقا ! ما باطاق پذیرائى میرویم ...

وهل تذهب اليها مع هؤلاء الشباب ؟ يا فريد !

نعم ، ياسيدى ! أنا أذهب معهم اليها .

زبان عربی دارای بیست و هشت حرفست

طرز نوشتن	طرز تلفظ	طرز نوشتن	طرز تلفظ	طرز نوشتن	طرز تلفظ
ء (اؤی)	همزه	ز	زای	ق	قاف
ب	باء	س	سین	ك	کاف
ت	تاء	ش	شین	ل	لام
ث	ثاء	ع	صاد	م	میم
ج	جیم	ض	ضاد	ن	ن
ح	حاء	ط	طاء	و	واو
خ	خاء	ظ	ظاء	ه	هاء
د	دال	ع	عین	ا (لا)	(لام) الف (لام)
ذ	ذال	غ	غین	ی	یاء
ر	راء	ف	فاء		

یاد آوری

۱ - سه حرف از این حروف (ا - و - ی) را ، (حروف علة) و ۲۵ حرف دیگر را (حروف صحه) میگویند .

۲- الف (ا) در زبان عربی نماینده دو صداست و باین اعتبار میتوان آنرا دو حرف بشمار آورد : یکی صدای الفی که از فضای دهان بوضع خاصی بیرون میآید و پیوسته در وسط و یا آخر کلمات قرار میگیرد مانند : (قام - رأی) . زیرا آن، حرکت قبول نمیکند و بنابراین، نمیتواند در اول کلمه بیاید . و از همین جاست که مجبور شده اند ، برای شناساندن آن ، همیشه آنرا در ضمن کلمه (لا) بیاورند .

و دیگری صدای همزه (ء) است که از بینخ گلو تلفظ میشود مانند (إنسان - أرض) . همزه در اول ، در وسط و در آخر کلمات میاید مانند (أخذ - سأل - قرأ) .

تہرین و پرمیش

بسؤالات زیریاسخ دادہ ، دستورات ذیل را انجام دہید :

۱- موادی را کہ در تہرین گذشتہ صرف کردید، اینک مضارع آنها را صرف نمائید.
۲- ماضی و مضارع این افعال را صرف کنید : (النطق : سخن گفتن ، الحضور: حاضر شدن ، الحصول : حاصل شدن ، الکثرة : زیاد شدن ، الحمد : ستایش کردن والشکر : سپاسگزاردن).

۳- طرز ساختن (ماضی منفی) را از (ماضی مثبت) بیان کنید و چند مثال بنویسید .

۴- از مبحث مذکور مؤث چہ فہمیدید ذہ در ضمن چند مثال بیان کنید .

۵- این جملات را کامل نمائید :

(الف) - ینہب - الی - العامۃ - خلیل !

(ب) - هل - غدا - فی - الثالثۃ

(ج) - تذهب - - فرنسا - الغد او - ابوک ؟

۶- این جملات را بعربی ترجمہ نمائید :

الف - من ساعت ۸ امروز بدانشگاہ رفتہم و دوستانہم را آنجا دیدم .

ب - ساعت ۹ صبح استادم مرا دید ، ولی من او را ندیدم .

ج - من روز شنبہ بفرود گاہ میروم . آیا شما ہم میآئید ؟

د - دوشیزہ فریدہ بخانہ دوستش رفت ولی او را ندید .

ه - تمام دوشیزگان دانشجو ، برای دیدن مسابقہ فوتبال بمیدان امجدیہ رفتند .

القراءة الاولى

هذه صحيفة يومية و تلك مجلة الجامعة الاسبوعية . ان طلاب الجامعة في الاغلب يقرأون الصحف اليومية والمجلات الاسبوعية . نحن نقرأ مختلف الكتب و المجلات في المكتبات العامة .

هذه السيدة جلست على الكرسي و بيدها مجلة عربية تقرأها . تلك الأنسة توزع الأوراق الامتحانية بين الطالبات وهذا الشاب يوزع أوراق الطلاب . فكل طالب يأخذ ورقته منه و يجلس على كرسيه الخاص و يكتب عليها اسمه .

هذا مقال فرنسي و ذلك مقال عربي . أخذت هذه المقالة من الأنسة فائزة هذا الصباح . دخل السيد خالد في الصف و جلس على كرسيه . نحن الشباب ذهينا الى المسرح أمس و رأينا مسرحية أخلاقية . أنا أذهب الى الجامعة دائما بالباص رقم أربعة (٤) . هذه السيارة لا تذهب الى الحديقة العامة و انما تذهب الى المتحف .

اخطاء

ترجمة قرائت و تمام تكاليفي را كه بايد انجام دهيد ، در صفحه دست راست دفترچه خصوصي ، يك سطر در ميان ، بنويسيد . و پس از تصحيح ، آنها را در صفحه دست چپ همان دفترچه ، يا كنويس نماييد . بخاطر داشته باشيد ، اشتباهات ترا هميشه با قلم رنگي بنويسيد ، كه براي خودتان مشخص باشد و ديگر آنها تكرر نشود .

المحادثة

- مساء الخير يا سعيد !
مساء العافية يا فريد !
- سعيد ! عصر بخير
فريد ! » »
- هل ذهبت الى (شيران) صباح أمس ؟
- نعم ، يا سيدى ! وذهبت الى (قلبك) ايضاً .
- آيا ديروز صبح بشيران رفتى ؟
بله آقا ! و بقلبك هم رفتم .
- وهل ذهب خليل الى الحديقة العامة هذا المساء ؟
- نعم ، يا سيدى ! وقرأ هناك صحيفة لبنانية ومجلة مصرية .
- هل ذهبت الى المسرح مساء أمس ؟
- لا ، يا سيدى ! ما ذهبت اليه ولكن ذهبت الى زيارة بعض زملايى .
- آيا ديشب بتاتر رفتى ؟
نه ، آقا ! بتاتر نرفتم ، ولى بديدن برخى دوستانم رفتم .
- من كان هذا الرجل ؟
- كان هذا زميلى ، اسمه السيد ...
- آيا ديشب بتاتر رفتى ؟
اين مرد كه بود ؟
- هل كان مريضاً ؟
- نعم ، يا سيدى ، كانت صحته منحرفة .
- آيا ديشب بتاتر رفتى ؟
بله ، آقا ! كمى كسالت داشت .
- مشافى ! معافى !
- اميدوارم حالش خوب بشود .
- طيب ، أين تذهب الآن ؟
- خوب ، حالا كجا ميروى ؟
- أرجع الى البيت .
- بخانه برميگردم .
- سلم على أخيك السيد مسعود .
- ازقول من بيرادرت مسعود آقاسلام برسان .
- الشكر .
- متشكرم (مرسى)
- والى اللقاء .
- باميد ديذار .
- مع السلامة .
- بسلامتى (خدا حافظ) .

اصطلاحات کثیر الاستعمال

- عفواً ، أرجو المعذرة .
 ببخشید ! - معذرت میخوام .
- بکل سرور .
 با نهایت خوشوقتی .
- طیب ، مضبوط .
 خوب ، صحیح (برای تصدیق گوینده بکار می رود) .
- مُنذُ کَمْ مُدَّة ؟
 از چقدر وقت پیش ؟
- منذ مدة قصيرة ...
 از مدت کمی است ...
- منذ زمن بعيد ...
 از خیلی وقت است ...
- متی تذهب ؟ (تذهبون!)
 چه وقت میروی ؟ (میروید ؟)
- سأذهب في الأسبوع القادم .
 در هفته آینده خواهم رفت .
- أين ذاهب ؟ (این ذاهبون ؟)
 (هم اکنون) کجا میروی ؟ کجا میروید ؟
- أنا ذاهب الى ...
 به ... میروم .
- تعال ! - اذهب !
 بیا ! - برو !



روزا قلیوفا و یارانه در کتبخانه (آ) تهران، ۱۳۵۰ (منشأ اولی) - ۱۳۵۰

الدرس الثالث

أب - أم

پدر - مادر

أخ - أخت

برادر - خواهر

ابن - بنت (ابنة)

فرزند پسر - فرزند دختر

شش ریخت زمان حال و آینده از (أأخذ)

مِیگیریم : نأخذ

۱- میگیرم : آخذُ (أأخذ)

مِیگیرید : تأخذون

۲- میگیری : تأخذ

مِیگیرند : يأخذون

۳- میگیرد : يأخذ

ریختهای بالا، که بنام (فعل مضارع) نامیده میشود، هم برای (زمان حال) و هم

برای (زمان آینده) بکار میرود. اگر خواسته باشیم، این ریختها بر آینده نزدیک دلالت

کند، کلمه (س) و برای آینده دور کلمه (سوف) را بکار میبریم:

۱- أنا آخذ قلمًا رصاصيًا من أبي .
من يك قلم مداد از پدرم میگیرم .

۲- سيأخذ أخي قلمه و كناشته من أمي .

برادرم بهمین زودی، قلم و دفترچه اش را از مادرم میگیرد .

۳- سوف يذهب ابني الى انكلترا .

فرزندم، در آینده به انگلستان خواهد رفت .

۱- آخذ در اصل (آخذ) بوده، بنا بر این، (آ) در اینگونه موارد، نماینده این

دو همزه است .

حروف مختصهٔ عبری

الفبای زبان عبری را، در درس گذشته خواندیم. هشت حرف از آن حروف، مختص

بزبان عبری است. و آنها بترتیب عبارتند از:

«ث، ج، ص، ض، ط، ظ، ع، ق»

چهار حرف یعنی «پ، چ، ژ، گ» که از مختصات زبان فارسی

است، بهمان الفبای عبری اضافه میشود. و کلماتی که دارای این حروف باشد، اینطور

(تعریب) میگردد:

پ = ب : پاریس = باریس } = چ
 ص : چین = سین
 ش : اکچینف = اکشینوف

ژ = ی : ژاپن = یابان } = ک
 ج : انگلیس = انجلیز
 ج : ژرژ = جورج } = گ
 غ : گوته = غوته

بقیه حروف مزبور، که عبارت از ۲۱ حرف، باین شرح «ء، ب، ت، ج،

خ، د، ذ، ر، ز، س، ش، غ، ف، ك، ل، م، ن، و، ه، لا،

ی» میباشد، در زبان فارسی و عبری مشترك است.

شش ریخت فعل مضارع از «القراءة»

۱- میخوانم : أَقْرَأُ

میخوانیم : نَقْرَأُ

۲- میخوانی : تَقْرَأُ

میخوانید : تَقْرَأُونَ

۳- میخواند : يَقْرَأُ

میخوانند : يَقْرَأُونَ

نحن نقرأ الدرس الثالث، فهل تقرأون هذا الدرس ايضا؟ ايها الطلاب!

نعم، يا استاذ! نحن نقرأ هذا الدرس ونقرأ ايضا القراءة الثانية.

دستور

اگر خواسته باشیم ریختهای بالا، فقط بر زمان حال دلالت نماید، باید آنها را

با لام مفتوحه (ل) استعمال کنیم، مانند:

لَيَقْرَأُ سَعِيدٌ دَرَسَهُ أَمَامَ الْأَسْتَاذِ .

سَعِيدٌ هَمَّ الْكُنُونِ دَرَسَتِي رَا تَرَدُّ (پیش) اسْتَاذٌ مِيخْوَانَدُ .
بِنَابَرَايْنِ ، فَعْلٌ مُضَارِعٌ اِكْرَبَا (س) يَا (سَوْفَ) اسْتِعْمَالُ شُورِدْ ، بِمَعْنَى آيْمِنْدَه وَ اِكْرَبَا
بَا (لَ) بَكَاز رُوْد ، بِمَعْنَى (حَال) اسْتِ . وَ اِكْرَبَدُوْنِ آتَهَا ، مَوْرِدُ اسْتِعْمَالِ قَرَارِ كِيْرِدْ ،
بَايْدِ آتَرَا (زَمَانِ حَالِ عَادِي) نَامِ كِنْدَارِدْ . زِيْرَا دَرَايْنِ صَوْرَتِ ، عِلْوَتِ وَ رُوْشِ عِلْوِي شَخْصِ
رَا بِيَانِ مِيكَنْدِ مَانْتَدِ :

أَنَا أَذْهَبُ كُلَّ صَبَاحٍ إِلَى الدَّائِرَةِ .
من هر روز صبح با دانه ميروم .

يَذْهَبُ أَخِي إِلَى الْمَسْرَحِ كُلَّ لَيْلَةٍ .
براهرم هر شب بتاتر ميرود .

وَاحِدٌ - أَحَدٌ (وَاحِدَةٌ - أَحَدِي) يَك - ١

اِثْنَانٌ - اِثْنَيْنِ (اِثْنَتَانِ - اِثْنَتَيْنِ) دُو - ٢

يَوْمَ الْاَحَدِ يَكْشِبُهُ

يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ دَوْشَبَه

رِسَالَةٌ - كِتَابٌ ، خِطَابٌ نَامَه ، مَرْقُومَه

مَكْتَبٌ دَفْتَرٌ - اِطَاقْ كَار

بِخَاطِرِ دَاشْتَه بَاشِيْدِ ! اَيَّامِ هَفْتَه ، اَعْدَادِ وَ مَاهِمَا رَا دَرِ اَبْغَازِ اَمُوْشِ ،
دَرِ هِيچِيكِ اَزِ زَبَانِهَائِي بِيگَانَه ، بِتَرْتِيْبِ حَفْظِ نَكْنِيْدِ . زِيْرَا مُمْكِنِ اسْتِ دَرِ مَوْقِعِ اسْتِعْمَالِ ،
اَنْچَه مِيخْوَانِيْدِ بِخَاطِرِ تَانِ نِيَايِيْدِ ، مَجْبُوْر شُوِيْدِ چَنْدِيْنِ بَارِ ، اَزِ اَوَّلِ تَا جَانِيكِه حَفْظِ كَرْدِه اِيْدِ ،
بِطَوْرِ (لَقْلَقَه زَبَانِ) بِيگوِيْدِ وَ سِرَّ اَنْجَامِ نَتُوَانِيْدِ ، لَفْظِ مَوْرِدِ نِيَازِ خُوْدِ رَا بِيَايِيْدِ .

مَتَّحِفٌ ، دَارُ الْاَثَارِ مَوْزَه

صَحْفِي ، صَحَافِي رُوْزْ نَامَه نِكَاار ، خَبَرْ نِكَاار

زَمَلَاءُ (جمع زمیل : دوست) دوستان

مَتَى؟ - کَم؟
چه وقت؟ - چقدر؟ چند عدد؟

غَدًا - الْآن
فردا - هم اکنون

المحادثة بشأن المتحف

هل ستذهب الى المتحف الإيراني يوم الاثنين؟ يا نبيل!
لا، ياسيدي! بل سأذهب هناك غدا.
- هل يُوجد (يافت میشود) هناك بعض الآثار اليابانية والصينية؟
- لا أدري، يجب أن أسأل زميلنا (جورج) بهذا الشأن.
- هل تقرأون (تدرسون) شيئاً بشأن هذه الآثار في الجامعة؟
- نعم، ياسيدي! ندرسُ في كلية الآداب فرع الآثار القديمة.
- متى نذهبُ هناك؟
- چه وقت آنجا برویم؟

- سنذهبُ هناك في الساعة التاسعة من صباح الغد.

- كم طالباً سيُجى معنا؟ وكم طالبة؟

- أفكر سيُجى معنا بعض الصحفيين فقط.

ريختهای فعل ماضی از (آمدن : المجيء)

۱- آمدم : جِئْتُ آمديم : جِئْنَا

۲- آمدي } جِئْتُ } آمديد } جِئْتُمْ }
جِئْنَا } جِئْتُ } جِئْنَا } جِئْتُمْ }

۳- آمدم } جَاءَ } آمدمند } جَاءُوا }
جِئْنَا } جَاءَتْ } جِئْنَا } جَاءَتْ }

محادثة اخرى

متى جئت هنا؟ يا فريدة!

جئت هنا في الساعة الخامسة بالضبط، يا فريد!

- طيب، أنا مسرور من زيارتك، تعالي الى غرفة الاستقبال!

- بكل سرور، أشكرك يا فريد!

- وهل جئت هنا مساء أمس؟

- لا، يا فريد! بل جاءت أختي.

- وهل جاء ساير زملائنا هنا أمس؟

- والله، لأدرى. أفكر إنهم جاؤا. - فكر ميكنم آمده باشند.

* * *

المعرض الصناعي (الزراعي) - نمايشگاه صنعتي (كشاورزي)

معرض الدرّة

نمايشگاه اتم

مَصِيف - نَصْف

بيلاقي - نيمه (نيم)

عام (سنة) - شَهْر

سال - ماه

اصطيفاف

بيلاق رفتن، تابستان را در بيلاق گذراندن.

- متى جئتن الى المعرض الصناعي هذا، أمس؟ ايها الفتيات!

- جئنا هنا، يا سيدي! في الساعة الرابعة والنصف.

- هل جئتم الى هذا المصيف في العام الغابر؟ ايها الشباب!

- لا، يا سيدي! ماجئنا هنا وانما ذهبنا في العام الماضي الى نواحي شمال.

نحن رأينا في الشهر الماضي، عدة من طلاب الجامعة، جاءوا هنا للاصطيفاف.

دقت كنيدي! ريخته‌های سوم شخص جمع (چهمذکروچه مؤنث) بايد در وسط جمله يعنى

پس از جمع بکار رود مانند (جاءوا) که پس از (طلاب) استعمال شده. زیرا در آن، ضمير

(هم) مستتر است و باید برای برگشتن این ضمیر، اسم مناسبی پیش از آن فعل، وجود داشته باشد.

حروف شمسی و قمری

(ال) در زبان عربی علامت تعریف است. حروفی که پس از آن می‌آیند، بدو دسته

تقسیم میشوند:

۱- حروف شمسی. اینها حروفی هستند، که هنگامیکه (ال) بر سرشان، در آید، این حروف مشدّد گردیده، (ل) تلفظ نمیشود. مانند (الشمس) و (الزمیل) که تلفظ میشوند، (اشمس) و (ازمیل).

۲- حروف قمری. اینها حروفی هستند بعکس حروف شمسی، یعنی هنگامیکه (ال) بر سرشان در آید، مشدّد نمیشوند. یعنی (ل) تلفظ می‌گردد. مانند (القمر) که تلفظ میشود: (القَمَر).

جدول کامل حروف شمسی و قمری

حروف قمری

حروف شمسی

أ : الأستاز	ف : أَلْقَتَا	ش : الشّارع	ت : التّاريخ
ب : أَلْبَدَايَة	ق : أَلْقَلَم	ص : الصّف	ث : الثّقافة
ج : أَلْجَامِعَة	ك : أَلْكِتَاب	ض : الضّابط	د : الدّرس
ح : أَلْحَفْلَة	م : أَلْمَتْحَف	ط : الطّائرة	ذ : الذّهَاب
خ : أَلْخَمِيس	و : أَلْوَا حِد	ظ : الظّاهِر	ر : الرّؤيَة
ع : أَلْعَصْفُور	ه : أَلْهَدَايَة	ل : اللّيل	ز : الزّميل
غ : أَلْغُرْفَة	ي : أَلْيَابَان	ن : النّور	س : السّماء

بطوریکه ملاحظه میشود، از (۲۸) حرف عربی، (۱۴) حرف آن، شمسی و (۱۴)

حرف آن، قمری است.

سه - ۳

ثلاث - ثلاثة -

چهار - ۴

أربع - أربعة

پنج - ۵ خمس - خَمْسَة

پادشاه مَلِك - مَلِيك

دربار - افسران ضَبَّاط (جمع ضابط)

سپاه - هنگک ، اردو گاه نظامی جیش - مَعْسِكِر

ریخته‌های مضارع از «الذهاب»

جمع		مفرد	
نذهبُ	میرویم	أَنْزَهَبُ	میروم
تذهبون	میروید	تذهب	میروی
تذهبین		تذهبین	
ینذهبون	میروند	ینذهب	میرود
ینذهبین		تذهب	

ان أربعة من ضباط الجيش ، سيذهبون الى البلاط الملكي .

چهار نفر از افسران ارتش بهمین زودی بدربار سلطنتی خواهند رفت .

هل ستذهبين هناك أيضا ؟ يا فریده !

نعم ، یاسیدتی ! وستذهب هناك عدة من طالبات الجامعة .

دقت کنید ! ریخت دوم شخص مذکر (تذهب) با ریخت سوم شخص مؤنث در مضارع

همیشه یکسان است . مقصود گوینده را ، باید از قرائن استعمال فهمید . مثلاً در جمله

اخیر ، بخوبی معلوم میشود که مقصود سوم شخص مؤنث است ، نه دوم شخص مذکر .

کجا ؟ این ؟

چطور ؟ چگونه ؟ کیف ؟

يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ - يَوْمَ الْاِبْعَاءِ سه شنبه - چهارشنبه

باص (باصات، اوتوبیسات: اتوبوسها) اتوبوس

مَوْقِفُ السَّيَّارَاتِ ایستگاه ماشینها

حرکات و اعراب

کلمات، پس از اینکه در جمله قرار گرفتند، برخی از آنها، آخرشان هرگز تغییر نمیکنند. چنین کلمه‌ای را (مَبْنِي) میگویند مانند: (ذَهَبٌ)، (أَمْسِي)، (حَيْثُ) و (مِنْ). حرکت اولی (ـِ) را فتحه، دومی (ـَ) را کسره، سومی (ـُ) را ضمه و چهارمی (ـِ) را سکون مینامند. اسم، فعل و حرفی که دارای چنین حرکت و صدائی باشد، بترتیب مقتوح، مکسور، مضموم و مبنی بر سکون میگویند. و مجموع آنها را، (حرکات) نامیده اند.

برخی دیگر از کلمات، پیوسته با اختلاف عامل تغییر میکنند، یعنی در هر جمله‌ای تنوین (۱) و اعراب بخصوصی میگیرند، مانند (سعید) در جملات ذیل:

- ۱- جاء سعیدٌ الی اُخیه .
- ۲- رأیت سعیداً فی المعرض الزراعی .
- ۳- ذهب الی سعیدٍ فی مکتبه الخاص .
- ۴- ما ذهب = لم یذهب .

اعراب اولی (ـِ) را رفع، دومی (ـَ) را نصب، سومی (ـِ) را جر و چهارمی (ـِ) را جزم میگویند. اسم و فعلی که دارای چنین اعرابی باشند، بترتیب مرفوع، منصوب، مجرور و مجزوم مینامند و مجموع آنها اعراب گفته میشود.

۱- دو صدا را در عربی تنوین میگویند. تنوین نون ساکنی است که تلفظ میشود ولی نوشته نمیشود، مانند (کتابٌ) که تلفظ میشود: (کتابین). تنوین را، گاهی هم اینطور (ـِ) نشان میدهند.

بنابر این، انواع حرکات چهار است مانند: (— — — —) و انواع اعراب نیز چهار، مانند (— — — —) .

صیاد - طائر
شکارچی - پرنده
لحم - الأكل (أكل - يأكل)
گوشت - خوردن

لا تأسف على ما فات! —
بر گذشته افسوس مخور!

لا تقبل المحال ولا تصدقه —
سخن محال را باور مکن!

كيف جئت هنا؟ يا احمد! —
احمد! چگونه اینجا آمدی؟

جئت هنا بالباص رقم ٣ (ثلاثة) —
با اتوبوس خط ۳ اینجا آمدم.

كيف تذهب عادة الى الجامعة؟ —
چگونه تذهب عاده الى الجامعة؟

الى اين تذهب الآنسة فريدة يوم الاربعاء؟ —
الى اين تذهب الآنسة فريدة يوم الاربعاء؟

الذبح (ذبح - يذبح) —
سربریدن حيوان

الإشباع (أشبع - يشبع) —
سیر کردن

الصنع (صنع - يصنع) —
انجام دادن - کردن

البيع (باع - يبيع) —
فروختن

الإطلاق (أطلق - يطلق) —
رها کردن (تیر و غیره)، آزاد کردن

ماذا تريد أن تصنع بي؟ يا صياد! —
صیاد! با من چه میخواهی بکنی؟

أريد ان أذبحك و آكل لحمك اللذيذ .

میخواهم سرت را ببرم و گوشت لذیذت را بخورم .

لا يشبعك لحمي ولا ينفعك ثمني ، اذا بعثني .

نه گوشت من، ترا سیر میکند و نه پولیکه در برابر فروش من بگیری، بتوسودی میدهد.

أَطْلِقْنِي أَيُّهَا الصَّيَادُ! صياد، مرا رها کن!

انی آنصَحَكَ ثلاث نَصَاحٍ، تَفِيدُكَ طَوَالَ حَيَاتِكَ.

ترا سه پند میدهم، که سراسر زندگی بدردت بخورد.

الإِطْمِئْنَانُ (اطمئن - يطمئن) مطمئن شدن

أَذَى - مَقْرَبَةٌ، قُرْبٌ آزار - نزدیک

عُصْنُ الشَّجَرِ - بَطْنٌ شاخه درخت - شکم

الشَّرْوَةُ الْخَطِيرَةُ - عَضًا نَامِلَةً نَدَمَا ثَرَوَاتٍ زِيَادٍ - از روی پشیمانی انگشت گزید.

دَعِ النَّصِيحَةَ، مَا الْفَائِدَةُ فِيهَا لَكَ؟

از پند و اندرز سخن مگو! برای تو چه سودی دارد؟

وَقَدْ أَسَفْتُ عَلَى إِطْلَاقِي أَيُّهَا الصَّيَادُ!

صیاد! از اینکه مرا رها کردی افسوس خوردم.

داستان صیاد و گنجشک

صیادی گنجشکی را بدام انداخت و خواست او را سر ببرد. گنجشک گفت:

«ای صیاد! نه گوشت من ترا سیر میکند و نه پولیکه در برابر فروش من بگیری،

بتوسودی میدهد، مرا رها کن، من ترا سه نصیحت میکنم.» صیاد قبول کرد و گفت

نصیحت اول را بگو! گنجشک گفت:

«بر گذشته افسوس منخور!» و پس از اینکه او را آزاد کرد، روی دست صیاد نشست

و گفت: «هرگز سخن محال را باور مکن!» سپس روی شاخه درخت نشست و گفت: افسوس

ای صیاد! که مرا رها کردی. در شکم من گوهر گرانبهائی است که ۲۰ مثقال وزن دارد.

صیاد بسیار افسوس خورده، گفت در هر صورت، نصیحت سوم را بگو! گنجشک

گفت: «چه نتیجه‌ای دارد؟ تو که بدو نصیحت گذشته عمل نکردی.» و سر انجام پدید

و گفت: بامید دیدار!

روش مستقیم برای تقویت بیان

این روش تازه ایستکه ما برای تقویت بیان دانشجویان بکار برده ایم . اصطلاحات و لغات مشکل این داستان را قبلاً بعربی ترجمه نمودیم . و اینک در این باره بسؤال و جواب میپردازیم :

ماذا كان عنوان القصة ؟ كانت القصة بعنوان (الصيد والعصفور) .
 ماذا قال العصفور للصيد؟ قال : ماذا تريد أن تصنع بي ؟
 ماذا أجاب له الصيد ؟ اجاب : أريد أن اذبحك وآكل لحمك اللذيذ.
 ثم ماذا اقترح (بيشهاد كرد العصفور)

قال : أطلقني ايها الصيد ! وإني انصحك ثلاث نصائح .
 فهل قبل الصيد هذا الاقتراح ؟ نعم ، قبل وقال : هات النصيحة الأولى .
 ماذا نصح العصفور ؟ قال : (لا تأسف على مافات !)
 وماذا كانت النصيحة الثانية ؟ كانت هي قوله : (لا تقبل المحال ولا تصدقه !)

فبعد ما جلس العصفور على غصن الشجرة ، ماذا قال للصيد ؟
 قال: آسفاً ايها الصيد ! لقد خسرت ، فان في بطني لؤلؤة يساوي وزنها عشرين مثقالاً .
 ماذا صنع الصيد عند ذلك؟ عنى انامله ندماً وقال: هات النصيحة الثالثة!
 فماذا قال العصفور اخيراً ؟ قال: دع هذه ، ما الفائدة فيها فانك لم تعمل بالنصيحتين
 الساء بقتين .

وماذا سأل الصيد ؟ سأل : « وكيف ذلك ؟ »
 وكيف شرح له العصفور ؟ شرح له كلما نصح له . فقال : ألم أقل لك : لا تأسف على مافات ؟
 وقد اسفت على إطلاقي عند ما اخبرتك بمافي بطني و...
 وماذا قال اخيراً ؟ وداع الصيد قائلاً : « والى اللقاء ! »

أَسْئَلَةٌ وَتَمَارِينُ

بسؤالات زیر پاسخ دهید و دستورات ذیل را اجرا نمایید :

- ۱- در افعال ماضی و مضارع ، چند ریخت مشترك یافت میشود ؟ سه مثال بنویسید .
- ۲- فهرستی از حروف مختصهٔ عبری و فارسی ، حروف مشترك ، حروف شمسی و قمری بدهید .

۳- زمان حال ، زمان حال عادی ، زمان آینده نزدیک و دور را ، چگونه میسازیم ؟ برای هر يك پنج مثال بنویسید .

۴- روش مستقیم ، دربارهٔ حفظ ایام ، ماهها ، اعداد و غیره چه اقتضائی میکند ؟ اگر در این مورد ، تجربه‌ای دارید و یا شنیده‌اید ، بیان کنید .

۵- ریخته‌های ماضی و مضارع این افعال را صرف نمایید : (الر كوب : براسب و غیره سوار شدن ، الخروج : خارج شدن ، الغرس : کاشتن ، الأكل ، الأمر : فرماندادن ، الدفع : پرداختن ، السبق : پیشی گرفتن ، السؤال : پرسیدن ، الوجدان «وجد» یافتن ، العبوس : گرفته بودن صورت و السنوح : پیش آمد کردن ، عارض شدن) .

۶- فرق میان اعراب و حرکات و اقسام هر يك را ، ضمن چند مثال بیان کنید .

۷- جملات سری الف را اصلاح و سری ب را ترجمه و سری ج را کامل نمایید :

رأيتك اليوم الجمعة في باص الرقم التسع ، في ساعة التاسع صباحاً . جاءت السيد سعيدة ومعها كتابها الجغرافيا و كناشته الأبيض .	}	الف
--	---	-----

من بهمين زودی بامریکا میروم و در آنجا مناظر زیبائی خواهم دید . فردا روز چهارشنبه است . دوستانم ساعت پنج نزد من خواهند آمد .	}	ب
--	---	---

- تذهیبین - - فرنسا - الغد ، او - أبوك ؟ أنا - الی - وأبی - - انكلترا . كيف - الأنسة - الی - كل - و - يرجع - البيت ؟ هی تذهب - - بالباص - - و - الی - مع دراجته .	}	ج
--	---	---

المحادثة بين زميلين

- صباح النور، يافريد !
صباح العافية ، يا سيدى !
- من اين انت ؟ يافريد !
- من ايران ، (انا ايرانى) .
- من أى بلد من بلاد ايران .
- من طهران .
- أين تسكن فى طهران ؟
- أسكن فى شارع ...
- فى أى زقاق ؟
- زقاق ... البناية الخامسة .
وأين عنوانك ياسيدى !
- نحن نسكن فى شيمران شارع ...
- متى تذهب الى الاصطياف ؟ يافريد !
- والله ، لأدرى . أنا أذهب مع أبى .
- هل رأيت فيلم (شارلى شابلن) ؟
- نعم يا سيدى ! رأيتة قبل خمس سنين .
هو من أحسن الأفلام الهزلية .
- طيبّ والى اللقاء .
- مع السلامة .

المحادثة بين زميل وزميلة

- كيف أنتِ ؟ يا حميدة !
أنا بخير وعافية ، والحمد لله ، يا عدنان !
- كم يوماً تذهين الى المدرسة فى الأسبوع ؟
- ستة أيام .
- ماذا تعملين أيام العطلة ؟
- أذهب مع أمى الى الحديقة العامة .
- وهل تذهبين هناك كل عطلة ؟
لا، ياسيدى ! فانى أترك الذهاب أحياناً ،
- لأشغال ضرورية او وظائف مدرسية .
- بأى صف انت تدرسين الآن ؟
- أنا أدرس الآن بالصف الخامس .
- هل عندك خريطة ايران .
- نعم، عندى كل شئى .
- كم كتاباً عندك ؟
- عندى عشرون كتاباً .
- هل تذهبين الى السينما ليالى الجمعة
او ليالى السبت ؟
- أذهب الى السينما ليالى السبت وأذهب
الى المسجد ليالى الجمعة .

اين دو مكالمه را بدقت ترجمه كنيد



الصيد والعصفور

كان هناك صياد ، قد صاد
عصفورة و جعلها في قفص . فقال
العصفور : « ايها الصياد ! ماذا تريد
أن تصنع بي ؟ فاجاب : أريد ان
أذبحك و آكل لحمك اللذيذ .

فقال العصفور :

انى طائر صغير و ضعيف ، لا يشبعك لحمى ولا ينفعك ثمنى ، اذا بعتنى . أطيعنى

ايها الصياد !

وانى انصحك ثلاث نصايح ، تفيدك طوال حياتك : واحدة فى القفص والاخرى على
كفك والثالثة على الشجرة . فقبل الصياد وقال هات النصيحة الاولى . فقال « لا تأسف على
مافات ! » ففتح الصياد باب القفص ، فخرج العصفور وجلس على كف الصياد و قال :

« لا تقبل المحال ولا تصدقه ! »

فحينذاك طار العصفور نحو شجرة ، كانت على مقربة منه و جلس على غصن منها .
ولما اطمئن من أذى الصياد قال : « لقد خسرت ايها الصياد ! خسرا عظيما . فان فى بطنى
لؤلؤة كبيرة ، يساوى وزنها عشرين مثقالا وتبلغ قيمتها آلاف ليرة ايرانية ولكن مع الاسف ،
ان هذه الثروة الخطيرة قد ذهبت من يدك . »

فتأسف الصياد وعش أنامله ندما وقال « إنك مع صغرك مكرتني و على اى

حال ، هات النصيحة الثالثة . » فقال العصفور :

« دع هذه ، ما الفائدة فيها ؟ فانك لم تعمل بالنصيحتين السابقتين . »

فقال الصياد : « وكيف ذلك ؟ »

فاجاب العصفور : « ألم أقل لك : لاتأسف على ما فات ؟ وقد أسفت على إطلاقى ،

عند ما اخبرتك بما فى بطنى . ثم ألم أقل لك : لاتقبل المحال ولا تصدقه ؟ وقد قبلت

المحال ، من غير أن تتصور » أن جثة لاتبلغ عشرة مثاقيل ، كيف يمكن أن تكون فى جوفها

لؤلؤة كبيرة يساوى وزنها عشرين مثقالا ؟

« فتحير الصياد من ذلكاءه وفطانتته ولم يدرك ماذا يقول ؟

واخيرا طار العصفور قائلا : « والى اللقاء ! »



اصطلاحات کثیر الاستعمال

خواهشمندم ، تمنا دارم	أرجوك ، من فضلك
من متشکرم ، خیلی متشکرم	أنا متشکر ، متشکر جدا
باو گفتم - وی بمن چیزی نگفت .	قلت له - لم یقل لی شیئا .
لطفاً ، اجازه بده ! لطفاً اجازه بدهید!	اسمح لی - اسمحوا لی
ملتفت میشوید؟ آیا فهمیدی؟	هل تفهموننی؟ هل فهمت؟
بله آقا! میفهمم ، ملتفت میشوم.	نعم ، یاسیدی! أفهمك.
نه آقا! نمیفهمم ، ملتفت نمیشوم.	لا ، یاسیدی! لا أفهمك .
لطفاً ، یکبار دیگر بفرمائید .	تکرّم باعادة ما قلت !



الدرس الرابع

راديو - ميكرفون

موج (راديو) - مذياع

بلندگو

مكبرة - مكبر الصوت

تلفن

هاتف (تلفون)

ایستگاه رادیوی ایران

محطة الاذاعة الإيرانية

عندنا موج كبير، وضعناه في غرفة الاستقبال.

مايك رادیوی بزرگی داریم، که در اطاق پذیرائی گذارده ایم.

وعندنا هاتف اتوماتيكي، جعلناه في الصالون.

وتلفن خود کار داریم، که آنرا در سالن قرار داده ایم.

رایت سعیداً واقفا بجانب المذياع وأمامه مكبرة صغيرة.

سعید را دیدم، پهلوی میکرفون ایستاده و جلوش يك بلندگوی کوچکی بود.

میکروسکوب

مجهر - مجهرة

گرامافون

حاکي (فونوغراف)

صفحة گرامافون

أسطوانة (جمع: اسطوانات)

قطب نما

حك - بوصلة

آلة التصوير (كاميرا) دوربین عکاسی

هذه أسطوانة عربية وتلك أسطوانة إيرانية .

یادآوری

در زبان عربی ، فعلیکه معنی (داشتن) را در فارسی ومعنی (To have) را در انگلیسی بدهد ، وجود ندارد . عربها معمولا ، برای این معنی ، کلمه (عند) را بکار میبرند . و برای زمان ماضی از فعل (کان) استفاده میکنند مانند :

کان عندی قلم جمیل . من یک قلم زیبایی داشتم .

ضمائر متصل منصوب ومجرور

ما را - ام : ی ما را - ما : نا

ك	} ترا - ات	ك	} شمارا - تان
ك		ك	

ه	} او - اش	ه	} ایشانرا - شان
ها		هن	

این ضمائر ، اگر بافعال ملحق شوند ، بنام (ضمیر متصل مفعولی) یا (ضمیر منصوب) نامیده میشوند مانند این مثالها :

۱- جائتی السید مسعود یوم الثلاثاء . آقای مسعود روزشنبه نزد من آمد .

۲- رأیتک یا خلیل ! أمام المسرح أمس .

خلیل ! من ترا دیروز جلو تما تر دیدم .

۳- رأیتک یا آنسة فی غرفة العمید . دوشیزه ! من ترا در اطاق رئیس دیدم .

۴ - رآه الدكتور كامل في حفلة موسيقية .

د کتر کامل او (آنر د) را دريك حفلة موسيقى ديد .

۵ ... رأيتها عند بائع الأحذية . او (آنخانم) را نزد كفاش ديدم .

۶ - هل جاء كم الأستاذ هذا الصباح ؟ ايها الطلاب ! نعم ، جاءنا .

۷ - هذه هي الفتيات التي رأيتهن في محطة الإذاعة هذا المساء .

اينها همان دوشيز گاني هستند، که من آنها را امشب در ايستگاه راديو ديدم .

۸ - دخل شباب في الجامعة واني رأيتهم أمام ملعب الطلاب .

☆ ☆ ☆

و اگر همين ضميرها در آخر أسماء در بيانيد ، بنام (ضمير متصل معرور) ناميده

ميشوند :

۱ - هذا كتابي وتلك كناشك .

۲ - وضعت الآنسة (لميعة) كتابها على كتبنا .

۳ - متى أخذتم أوراقكم من مكتب الكلية ؟ ايها الطلاب !

۴ - ذهبت الآنسات الى غرفاتهن وذهب الشباب الى غرفاتهم .

نون وقايه

در مثالهای گذشته ، فعل (جائنی) را دیدیم که با ضمير مفعولی اول شخص مفرد ،

بکاررفته بود . دقت کنید! در (جاء - ن - ی) نون مکسوری ، میان فعل و ضمير فاصله شده ،

که از داخل شدن کسره ، بفعل جلو گیری نماید . بدینجهت آنرا ، (نون وقايه) مینامند .

تمام افعالیکه با چنین ضمیری استعمال شوند ، باین (ن) نیازمندند .

سفید أبيض - بِيضاء

سیاه - مشکی أسود - سوداء

سبز أخضر - خضراء

سرخ، قرمز	أحمر - حمراء
آبی - آسمانی	أزرق - زرقاء
زرد	أصفر - صفراء
گندم گون	أسمر - سمراء

این صفات، غیر منصرف هستند یعنی هیچوقت تنوین با آنها داخل نمیشود و در حال جرّی، آنها فتحه میگیرند. ردیف اول برای اسماء و صفات مذکر بکار میرود و ردیف دوم برای اسماء و صفات مؤنث :

۱- هذه المحبرة سوداء وتلك المنضدة، صفراء . این دوات سیاه است و...

۲- هذا كتاب أخضر و ذلك قلم أحمر .

این ، کتاب سبزی است و آن قلم قرمزی است .

۳- وضعت المحبرة السوداء على المنضدة الصفراء دون الحمراء .

۴- أخذت قلما أسود و ورقة بيضاء من الأستاذ فتحتي كامل .

۵- أخذ سعيد محفظة زرقاء من أبيه و وردة حمراء من أمه .

۶- الآنسة فائزة، بيضاء ولكن الآنسة فوزية سمراء .

۷- رأيت الآنسة فريدة عصفورة صفراء على تلك الشجرة الخضراء .

۸- هذه باقة من الأزهار المختلفة ، فيها الأحمر، الأبيض ، الأزرق والأصفر.

طراز استعمال عدد با معدود

استعمال عدد با معدود ، در (زبان عربی) بطرز مخصوصی میباشد . مثلاً ما در فارسی

میگوئیم : «من سه قلم دارم» .

ملاحظه کنید ! عدد سه را در فارسی اول؛ و بعد معدود یعنی (قلم) را پس از آن

بصورت مفرد ، بکار میبریم . ولی در عربی (بعکس زبان فارسی) در مورد یک و دو ، عدد

استعمال نمیشود. مثلاً میگوئیم:

۱- عندی قلم وعندك قلمان *

من يك قلم دارم وتو دو قلم.

۲- عندی منضدة وعندك منضدتان.

من يك ميز تحریر دارم وتو دو ميز.

استعمال عدد با معدود در عربی، از سه به بالا است. طرز این استعمال، از سه تا ده،

اینطور است:

۱- عندی ثلاثة أقلام (قلم).

من سه قلم دارم.

۲- عندنا ثلاث غرفات (غرفة).

ما چهار اتاق داریم.

دقت کنید! معدود از سه تا ده، باید حتماً جمع باشد و از لحاظ اعراب باید میجرور

(ـ) باشد. آنگاه باید توجه داشت، که مفرد این معدود، مذکر است یا مؤنث. ما

دو مثال زدیم، در مثال اول معدود مذکر است و در مثال دوم مؤنث.

در اینجا قاعده اینست که با معدود مذکر عدد مؤنث استعمال شود و با معدود مؤنث،

عدد مذکر بکار رود. خوب بخاطر بسپارید! این ضدیت عدد جزء، با معدود از لحاظ

تذکیرو تأنیث، همیشه باقی است. و اینک دو مثال دیگر:

۱- رأَت السَيِّدَةُ (سعيدة) أربع فتيات في الحديقة العامة. (فتاة)

۲- انی رأیت خمسة كتب عربية وأربعة كتب انجليزية علی منضدة الدكتور...

چند، چندین

بِضْعٍ - بِيضْعَةٍ

شش - ۶

سِت - سِتَّة

هشت - ۸

اَثْمَانِي - اَثْمَانِيَّة

* - باین ریخت (قلمان - منضدتان) تشبیه میگویند. ما افعال وصفات و ضمائر تشبیه

را، از این پس صرف خواهیم کرد.

عَشْر - عَشْرَة ده - ۱۰

سَبْع - سَبْعَة هفت - ۷

تِسْع - تِسْعَة نه - ۹

این اعداد ، که برای شمردن اشیاء بکار می‌رود ، بنام (اعداد اصلی) نامیده میشوند.

ششم سَادِس - سَادِسَة

هفتم سَابِع - سَابِعَة

هشتم ثَامِن - ثَامِنَة

نهم تَاسِع - تَاسِعَة

دهم عَاشِر - عَاشِرَة

همچنین ، نیز كَذَلِكَ - هَكَذَا

باین اعداد ، که برای صفت قرار دادن بکار می‌رود ، ما در فارسی (اعداد ترتیبی)

می‌گوئیم . ردیف اول هر يك از این دو دسته ، مذکر و ردیف دوم مؤنث است .

دقت کنید ! در (اعداد ترتیبی) باید معدود قبل از عدد استعمال شود و هر دو باید یکدیگر

مطابقه کنند . مانند :

۱- الصف السادس ، المصباح العاشر (هر دو مذکر)

۲- المقال السابع ، الشهر الثامن « «

۳- الأستوانة التاسعة ، الساعة الثامنة (هر دو مؤنث)

۴- الصحيفة السادسة ، المسرحية السابعة « «

فعل مضارع از «خواندن - القراءة»

میخوانیم	:	أقرأ	میخوانم	
تقرأون	}	تقرأ	}	میخوانی
تقرآن		تقرآن		تقرآین
یقرآون	}	یقرأ	}	میخواند
یقرآن		تقرأ		تقرأ

یقرأ سعید سورة كاملة من القرآن الکریم کل صباح .

هل تقرآین الجرائد والمجلات العربية کل اسبوع؟ یا فوزیة!

نعم، یا سیدتی! أقرأها ولكن أمی تقرأ الجرائد الانجليزية .

هل تقرآون الجرائد اليومية کل صباح؟ ایها الشباب!

نعم، نقرأها . وقد قرأنا فيها مقالا سياسيا هاماً بشأن البترول قبل بضعة أسابيع .

یاد آوری

بطوریکه درمثال بالا ملاحظه میکنید، (بضعة) بجای عدد بکار رفته وهمان اعتبار

تذکیر وتأنیت دران مراعات گشته : یعنی چون (اسبوع) در اینجا مذکراست، (بضعة)

مؤنث استعمال شده واگر مؤنث باشد (مانند : لیلة) باید (بضع) مذکرا بکار رود و گفته شود:

(بضع لیال) .

أماکن (جمع مکان) مکانها، آثار

أثری، أثریة قدیمی، باستانی

زُخْرُف طلاکاری، نقاشی، رنگارنگ

فَسِيفِساءُ

کاشی کاری ، خاتم کاری

الأمّا کن الأثریة فی ایران کثیرة جداً وکلها (سواء كانت اسلامیة او غیرها) مزینة بالصور او النقوش المزخرفة والفسیفساء . آثار باستانی در ایران خیلی زیاد است و...

شَعْب

(شُعُوب)

ملت

المُسْتَوَى الثَّقَافَى

سطح فرهنگی

مَسَاعَى

(مَسْعَى)

کوشش ها

جُهُود (جُهد) - البَدَل (بذل - یبذل) - دیجهدات - } بخشش کردن
کوشش خود را بکار بستن

يجب علی کل ایرانی أن یبذل جهوده و مساعیه نحو إسعاد (خوشبخت کردن) شعبه الکریم و رفع المستوى الثقافی فی ایران وانی أبذل جهودی لاسعادهم .

ترجمه

آموزش زبان بر اساس روش ترجمه، همان اندازه بی فایده و غلط است، که آموزش زبان با روش گرامری. و بهتر از هر کس ما ایرانیان میتوانیم در این باره قضاوت کنیم. زیرا سالیان متمادی است، که زبان عربی (و همچنین زبانهای دیگر) با این دو روش در کشور ما تدریس میشود و هرگز نتوانسته ایم، نتیجه مطلوب را بدست بیاوریم.

مقصود اینست، که روش ترجمه را باید بر اساس صحیح، در ضمن برنامه های گوناگون زبان، تدریس نمود، نه آنکه آنرا اساس آموزش زبان قرار داد. ما این روش را، از همین درس شروع میکنیم و بیشتر هدف ما اینست، که این متد را با برنامه دانشکده، که با متون عربی بستگی تامی دارد، تطبیق دهیم. و اینک به بیان روشهای ترجمه

میپردازیم:

۱ - روش اجمالی : این روش، اغلب برای گزارش دادن بکار میرود . مثلاً مقاله

مفصلی را در چند سطر مختصر میکنند . قواعدی، نمیتوان برای این روش بیان کرد ، آنچه در این باره میتوان گفت ، اینست که این چند سطر باید مطالب مهم را اجمالاً بیان کند .

۲ - روش نگارشی . این روش، درست بعکس روش قبل است . نویسنده ، مطلب

کوچکی و یا ضرب المثلی را بصورت داستانی درآورده ، آنچه میتواند ، در این باره ، قلمفرسائی کرده ، تشبیهات و استعارات خیال انگیزی بکار میبرد . در این مورد ، هیچگاه نمیتوان گفت ، ترجمه‌ای انجام گرفته ، بلکه شاید بهتر باشد، همان اصطلاح معروف یعنی (اقتباس و نگارش) بکار برده شود .

۳ - روش علمی و تطبیقی . این روش برای ترجمه دقیق علوم و فنون بکار میرود .

مترجم باید سعی کند ، که ترجمه‌اش با اصل متن کاملاً تطبیق نماید . و این همان روشی است که ما میخواهیم در اینجا بیان کنیم . در این مورد ، نیز کار خود را از آسانترین مرحله ترجمه ، اینطور آغاز میکنیم :

۱- ذهب سعید الى الجامعة هذا الصباح .

۱ ۲ ۳ ۴

سعید صبح امروز بدانشگاه رفت .

۱ ۲ ۳ ۴

۲- عندما ذهب الأئمة فائقة الى الاصطياف، حملت معها مكتبتها الصغيرة .

۱ ۲ ۳ ۴ ۲+۱ ۳ ۴

هنگامیکه دوشیزه فائقه به ییلاق رفت، (او) کتابخانه کوچکش را باخودش برد .

۱ ۳ ۴ ۲ ۲ ۴ ۳ ۱

ادات استفهام

اداتی که تا کنون تدریجاً برای استفهام خوانده‌ایم، در اینجا یکبار دیگر تکرار میکنیم و مجدداً یاد آور میشویم: فراگرفتن طرزاستعمال آنها، کمک شایانی میکند، که شخص بتواند سؤالی را باسانی طرح و بان جواب لازم بدهد:

چه؟ چه چیز؟

ما؟ - ماذا؟

چه وقت؟

متی؟

کجا؟

این؟

قرأت ما تيسر من القرآن الحكيم .

ماذا قرأت هذا الصباح؟

ذهبت الى المسرح في الساعة الثامنة مساء .

متى ذهبت الى المسرح؟

رأيت الآنسة فريدة في الحديقة العامة .

این رأیت الآنسة فريدة؟

چند دانه؟

کَمْ؟

چقدر؟

چطور؟ چگونه؟

کَيْفَ؟

کدام؟ چه؟

أَيُّ؟

که؟ چه کسی؟

مَنْ؟

چرا؟ برای چه؟

لِمَاذَا؟

آیا؟

هل؟ أ؟

آیا نه؟

أما؟ ألم؟

کم کوبا من الحليب شربت ؟

شربت ثلاثة أكواب .

كيف جئت هنا ؟

جئت هنا بالباص رقم واحد .

أى عام كنت فى أمريكا ؟

كنت فى أمريكا فى العام الماضى .

عند من درست اللغة العربية ؟

درست عند أستاذ إيرانى .

لماذا جئت متأخراً الى الصف ؟

كانت عندى (داشتم) مشاغل كثيرة .

أما كتبت رسالة الى اخيك ؟

نعم، ياسيدى! كتبت اليه رسالة هذا الصباح .

ألم تذهب الى الجامع (مسجد) ليلة الجمعة؟ نعم، ياسيدى! ذهبت . . .

* * *

دقت کنید! برخی کلمات با حروف درشت تر چاپ شده . هدف ما از این عمل این است ، که دقت و توجه خوانندگانرا باین نکته جلب کنیم : سؤال از چه بوده ؟ و ما چگونه بآن پاسخ صحیح داده ایم ؟ مثلاً در جملات بالا (متى) با (فى الساعة ..) و (أين) با (فى الحقيقة) ارتباط دارد . یعنی چون در اولی سؤال از وقت شده و در دومى از مکان ، از این نظر ، آن قسمت از جواب که مورد توجه بوده ، با حروف درشت تر و سیاه تر چاپ شده .



گویند: روزی نوشیروان عادل برنشسته بود و با خاصگیان بشکار میرفت .

بر کنار دیهی گذر کرد . پیری را دید نودساله، که گوز (نهال گردو) در زمین مینشاند . نوشیروان را عجب آمد، زیرا که بیست سال گوز کشته ، بر میدهد .

گفت ای پیر! گوز میکاری؟ پیر گفت: کشتند و خوردیم و کاریم و خورند .

نوشیروان را خوش آمده ، گفت : زه ! درهما نوقت خزینه دار را فرمود ، تا هزار درهم بپردازد .

پیر گفت: ای خداوند! هیچکس زودتر از بنده ، بر این گوز نخورد. گفت چگونه؟

پیر گفت : اگر من گوز نکشتمی و خدایگان اینجا گذر نکردی و آنچه به بنده رسیدی ، نرسیدی و بنده آن جواب ندادمی ، من این هزار درهم از کجا یافتمی ؟

نوشیروان گفت : زهازه ! خزانه دار در وقت هزار درم دیگر، بدو داد ...

قیل : إن انوشروان العادل ركب ذات يوم ومعه خاصته، فخر جواجميعاً للصيد .

فمرّ بقرية، رأى هناك شيخاً هراً وهو ناهز على التسعين من عمره، يغرّس فسيل الجوز . فتعجب المليك من هذا الغرس ! لان الجوز لا تؤتى ثمرته الا بعد عشرين عاماً .

فقال : هل تغرس فسيل الجوز؟ يا شيخ! فأجاب (نعم) : غرسوا لنا فأكلنا ونغرس نحن فيأكلون .

فسرّ المليك من كلامه وقال: أحسنت! فأمر أمين الصندوق وكان حاضراً ، أن يدفع الى الشيخ ألف درهم .

فقال الشيخ : ايها المليك ! لم يسبقني أحد في أكل ثمر فسيلي هذا . فقال وكيف ذلك !

فقال الشيخ : لو لم أغرس هذا الجوز ولم يجتز المليك من هذه القرية ؛ ولم يسألني عما سألتني و اني لم أجبه بذلك الجواب ، فمن أين وجدت ألف درهم هذه .

فقال الملك : أحسنت ، أحسنت ! فاعطاه الأمين ثانياً ألف درهم ...

ایران

و

الوحدة الاسلامیة (۱)

لیس ببعید علی همم (۲) الایرانیین و علو افکارهم ، ان یکونوا اول القائمین بتجدید الوحدة الاسلامیة و تقویة الصلوات (۳) الدینیة .

کما قاموا فی بدایة (۴) الاسلام بنشر علومه و حفظ احکامه و کشف أسرارہ .

و ما قصرُوا فی خدمة الشرع الشریف بأیة وسیلة .

نعم ، البخاری و مسلم و النیسابوری والنسائی و الترمذی و ابن باجة و ابو جعفر البلخی و کلینی و غیرهم ، همن انبتهم (۵) أراضی ایران .

ایران

و

اتحاد اسلامی

از همت نفس و بلندی افکار ایرانیان دور نبود ، که برای نخستین بار قیام کنند و نهضت مجدد اسلام را ، در سایه اتحاد بوجود آورده ، روابط و مناسبات دینی (ملل مسلمان) را تقویت نمایند .

همچنانکه آنان در آغاز اسلام قیام کرده ، علوم و احکام اسلامی را انتشار دادند و اسرار و حقایق آنرا بیان نمودند .

آنان بهر وسیلهئی که (توانستند) از خدمت بدین حنیف اسلام ، کوتاهی نکردند .

آری بخاری ، مسلم ، نیشابوری ، نسائی ، ترمذی ، ابن باجة ، ابو جعفر بلخی ، کلینی و دیگران را ، سرزمین ایران تربیت کرده ، (بعالم اسلام تقدیم داشته) است .

- ۱ - این قطعه ، که از سخنان سید جمال الدین اسدآبادی در روزنامه (عروة الوثقی) است ، از درس اللغة و الادب (ج ۱ ط ۲ ص ۱۰۶) نقل و ترجمه شده .
- ۲ - صلة : رابطه ۳ - همم جمع همة : همت نفس . ۴ - بدایة : ابتداء ، آغاز .

القراءة الثالثة

هذه مجبرة سوداء ، وضعتها على منضدة من المناضد الصفراء .
قلمي أحمر وقلمك أزرق وقلم الآنسة سلمى أسود ولكن مجبرتها حمراء .
هذه الأستوانة سوداء ولكن وسطها أخضر ؛ وقد أخذتها من المهندس
انا لأدرى : كم أستوانة من الأستوانات العربية ، وضعتها على الموج .
الأستوانات العربية خضراء لا حمراء ولكن الأستوانات الأجنبية لونها أحمر .
الباصات (الأتوبيسات) في طهران زرقاء قائمة ولكن سيارات الأجرة مختلفة
ألوانها : بعضها أحمر وبعضها أسود والبعض الآخر مادي او بُنى .
رأيت في الغرفة الفوقانية أربع مناضد حمراء وستة كراسي صفراء في القاعة .
رأى سعيد تسعة أقلام وثمانى أوراق و خمس محابر على الطاولة (التريزة) .
عندى كناشة واحدة وهي خضراء وعندك كناشتان ، هما حمراء وبيضاء .
جاء ابني من (شيمران) صباح أمس ولكن أمي ذهبت هناك هذا الصباح .
هل تعلم : ان ابنتك ذهبت الى الجمهورية اللبنانية في أواخر العام الغابر ؟
رجع ابني من أوروبا وسيذهب الى أمريكا الجنوبية او الى الصين الوطني .
رأيت اختك الصغيرة ، تذهب الى المطار في الساعة التاسعة من هذا الصباح .
رأى اخي (السيد كمال) أربعة ضباط ، يذهبون الى البلاط الملكي هذا المساء .
ان هؤلاء الشباب أخذوا كناشاتهم من مكتب الكلية النهارى .

جملات و اصطلاحات کثیر الاستعمال

لاأهمية له - لافرق عندي .	اهمیتی ندارد - برای من فرق نمیکند.
ماذا حدث؟	چه شده؟ چه خبر است؟
لاشيئاً .	هیچ چیزی نیست (قابلی ندارد) .
لاأعلم ، لأدري	نمیدانم .
ما العمل؟ ما العلاج؟	چه باید کرد؟ چه چاره باید اندیشید؟
تعالوا! - اذهبوا!	بیایید! - بروید!
نذهب او نتوقف؟	برویم یا بایستیم؟
من حصل؟ من خسر؟	که برد؟ که باخت؟
كل أحد يعلم ذلك (جميع الناس يعلمون)	هر کس این را میداند (همه مردم آنرا میدانند).
غفلةً ، وقت أمانه	ناگهان جلوی چشم سبز شدم (ایستادم) .
عاجلاً - آجلاً	بزودی - دیرتر
لماذا تكذب؟	چرا دروغ میگوئی؟
لا والله لأكذب	نه بخدا، دروغ نمیگویم .
وصلني كتابك الكريم	نامه گرامی شما بمن رسید .
حظيت من قرائته	از خواندن آن لذت بردم .
إنها أمور صعبة جداً	اینها کارهای مشکلی است .
هذا أمر سهل (بسيط جداً)	این کار آسانی است .
بكل سهولة - بكل صعوبة	آسانی - بمشکلی
شرف! - شرفوا!	بفرما! - بفرمائید!

الدرس الخامس

میهن - هم میهن

پرچم - ملت ایران

سه رنگ

زیباترین کشورهای خاوری

وَطَن - مَواطِن

عَلَم - الأُمَّة الإِیرانیَّة

ذاتُ الوانِ ثلاثَة

أَجْمَلُ البِلادِ الشَّرقیَّة

- وطنی ایران ، أَجْمَلُ البِلادِ الشَّرقیَّة .

- مسقط رأسی (تولد) خراسان !

شعار ملت ایران چیست ؟

- شعارنا جَمیعاً هَذَا : رَبَّنَا اللهُ ، دیننا الإسلام ، نبیننا محمد (ص) ، مذهبنا جعفری ،

وطننا ایران . نَحِبُ وَطَننا وَنَتَّحِدُ مَعَ مَواطِننا لخدمته وَرَفَعُ مُستَواه الی مَصابِ الأُمم

الراقیة . میهن خود را دوست داریم و با سایر هموطنان برای پیشرفت آن هم آهنگی

میکنیم ، که در شمار کشورهای مرفقی قرار گیرد .

سبزی و خرمی - خشکی

سرزمینهای هموار

خوش طینت - اشاره کردن

خُصْب - جَدْب

سُهول (جمع : سهل)

حَسَنُ السَّریرَة - الایعاز

- هل تحب العلم الإيراني؟ نعم أجبه كثيرا

- لماذا تحب هذا العلم؟

- لأنه رمز القومية الإيرانية و لأنه يوحد بين أجزاء الوطن . فهوذات ألوان
ثلاثة : الأخضر، الأبيض والأحمر .

- الى ماذا تر هذه الألوان؟ اين رنگها رمز چیست؟

- اللون الأخضر يشير الى اخضرار سهل وطننا و خصب أراضيه و وفرة الفواكه
فيه . و الأبيض يرمز الى صفاء قلب الإيراني، حسن سيرته، إخلاصه لواجبه و محبته للضيف.
و الأحمر يوعز الى حمرة الجمال الفطري الذي يبدو على الوجوه الإيرانية الساحرة ؛
و الى حمرة دماء آبائنا الذين أراقوها في سبيل استقلال هذا الوطن العزيز .

اوزان اصلي و فرعي

در زبان عربی ، برای اسماء و افعال يك اوزان اصلي وجود دارد و يك اوزان فرعي.
اولین میزان و مقیاسی که برای تشخیص اسمها و فعلهای سه حرفی (ثلاثی مجرد) ، بکار
برده اند ، (ف - ع - ل) است . این حروف را ، که پهلوی یکدیگر قرار دهیم ، (فعل)
می شود .

اول و آخر این کلمه در (افعال معلوم) مفتوح است و تغییری در آن حاصل نمیشود.
ولی حرف وسط آن ، یعنی (ع) را سه جور میتوان تلفظ کرد :

۱- فَعَلَ = ذهب

۲- فَعِلَ = علم

۳- فَعُلَ = شرف

فعل ماضی معلوم در زبان عربی، جز برای سه وزن نمیآید . اولی را (مفتوح العین)،
دومی را (مکسور العین) و سومی را (مضموم العین) مینامند .

فعل مضارع ، نسبت باین سه ریخت سنجیده میشود ، باین کیفیت : ر -

یفعُل = نصر - ينصر (ن - ع) ر	} ۱ - فَعْل
یفعِل = عقل - یعقل (ع - ی) ل	
یفعَل = منع - یمنع (م - ع) ع	

یفعَل = علم - یعلم (ی - ل) م	} ۲ - فَعِل
یفعِل = حسب - یحسب (ح - ب) ب	

۳ - فَعْل : یفعُل = شرف - یشرّف (ش - ف) ف

بنابراین ، اوزان اصلی فعل مضارع شش است : سه ریخت از این شش ریخت ، با هم مخالفند و سه ریخت با هم موافق . یعنی اگر (عین الفعل) ماضی را با عین الفعل مضارع مقایسه کنیم ، سه ریخت آنها ، از لحاظ حرکت با هم مخالفند و سه ریخت دیگر ، با هم موافق . سه ریخت مخالف را بنام (ابواب اصول) و سه ریخت موافق را بنام (ابواب فروع) نامیده اند . و اینک جدول کامل آن :

فَعْل - یفعُل = نصر ینصر (ن - ع) ر	} ابواب اصول
فَعْل - یفعِل = عقل یعقل (ع - ی) ل	
فَعِل - یفعَل = علم - یعلم (ی - ل) م	

فَعْل - یفعَل = منع - یمنع (م - ع) ع	} ابواب فروع
فَعِل - یفعِل = حسب - یحسب (ح - ب) ب	
فَعْل - یفعُل = شرف - یشرّف (ش - ف) ف	

تمام افعال مجرد ، در (زبان عربی) بر همین اوزان صرف شده ، مورد استعمال قرار
 میگیرد . البته ریختهای (مجهول) از لحاظ حرکات اول و حرف قبل از آخر فرق میکند
 و ما آنها را بعدها بیان میکنیم . تشخیص و بدست آوردن مواد اولیه (لغات عربی) ، که
 از کدام یک این ابواب میباشند ، با بخاطر داشتن این اوزان بسیار سهل و آسان است .
 زیرا در فرهنگهای جدید ، پس از ذکر ریخت (سوم شخص مفرد) بطور رمز بمضارع آن ،
 اشاره شده و معلوم گردیده که از کدام باب است ، مانند (جمل ع) و (دخل ع) .
 اگر کسی معنی این رموز را نداند ، بدیهی است نمیتواند تشخیص دهد مثلاً (جمل)
 از ابواب فروع است و (دخل) از ابواب اصول . و سرانجام نمیتواند ، ریخت صحیح مضارع
 آنرا صرف و استعمال نماید .

حُكُومَة - بَلَاغ دولت - اعلامیه

أَنْبَاء - أَخْبَار (جمع نَبَأ و خَبَر) اخبار ، گزارشها

هَام - هَامَة = مِهْم - مِهْمَة مهم ، با اهمیت

جُدًّا - كَثِيرًا - قَلِيل خیلی - زیاد (جدا) - کم ، اندک

ریختهایی که ما تا کنون ، از فعل ماضی صرف کرده ایم ، همه وزن (فعل) بوده ،

اینک یک وزن دیگر آن ، یعنی (فعل) را ، ذیلا صرف میکنیم :

السَّمَاع : شنیدن

شنیدم : سَمِعْتُ شنیدیم : سَمِعْنَا

شنیدی : سَمِعْتَ شنیدید : سَمِعْتُمْ

شنید : سَمِعَ شنیدند : سَمِعُوا

ماذا سمعتم هذا اليوم ، عندما دخلتم على الأستاذ؟ ايها الشباب!

ما سمعنا شيئاً جديداً . فهل سمعت انت شيئاً؟ (آيا توجيزى شنيدى؟)

نعم ، سمعت أنباء جديدة هذا الصباح . هي أنباء هامة جداً .

هل سمعتم بلاغ الحكومة أمس؟ ايها الطلاب!

نعم ، سمعنا . فكان بلاغاً هاماً جداً . آرى شنيدم ، اعلاميه مهمى بود .

هل سمعتم صوت الحاكي الى الآن؟ ايتها الفتيات!

لا ، يا سيدى ! بل سمعنا اسطوانة عربية من الاذاعة هذا الصباح .

نه، آقا! بلکه يك صفحه عربى امروز از راديو شنيدم.

قرارداد

از اين پس ، ما کمتر افعال ماضى (لغات تاز ه) را ، بتفصيل صرف خواهيم كرد .

سعى ميكنيم ، بباب وريختهاى سوم شخص مفرد ماضى و مضارع آن اشاره نموده ، ريخت

مورد نظرا ، استعمال كنيم . مثلاً بنويسيم : الفشل : سستی كردن ، رفوزه شدن (فشل

يفشل) مانند (علم يعلم) صرف ميشود . بعد ها ، براى تشخيص ابواب ، برموز آن كه در

جدول گذشته خاطر نشان ساختيم ، اشاره خواهيم كرد و بجای (علم - يعلم) خواهيم

گفت : از باب (م) .

ان الآنسة جميلة قد فشلت فى الامتحان ، فهل فشلتم فى الامتحان الى الان؟ ايها الشباب!

نعم ، يا أستاذ ! قد فشلنا مرات عديدة .

ان الحكومة الفرنسية قد فشلت فى حربها مع مصر و كذلك الحكومة البريطانية .

هل نجحت (پيروزشد) الحكومة الإيرانية فى كفاحها ضد الشيوعية؟

نعم ، ياسيدى ! لقد نجحت نجاحاً باهراً فى هذا الكفاح (مبارزه) .

- فهل ستنجح فى كفاحها ضد الفحشاء والمنكرات؟

- لأدرى ، فان المستقبل الكشاف (آينده درخشان) سوف يكشف الغطاء عنه .

اسم فاعل (زمان حال حقیقی)

مؤنث

انا
 انتِ
 هِی

ذَاهِبَةٌ

مذکر

انا
 انتَ
 هُو

ذَاهِبٌ

ذَاهِبَتَانِ

ذَاهِبَانِ

نحن

انتما

هما

نحن
 انتنَّ
 هنَّ

ذَاهِبَاتٌ

نحن
 انتم
 هم

ذَاهِبُونَ

هو ذاهب الى البيت الأبيض وانا ذاهب الى المكتبة العامة .

هم ذاهبون الى المقهى ونحن ذاهبون الى المطعم .

هنَّ ذاهبات الى حفلة أقيمت للموسيقى ونحن ذاهبات الى محطة الأذاعة .

یاد آوری

۱- دقت کنید ! ضمائر اول شخصهای مفرد و جمع (انا - نحن) و تشبیه ها (انتما-هما)

میان ریخته‌های مذکر و مؤنث مشترک است . مقصود گوینده را باید از قرائن فهمید .

۲- (نحن) چون از یک نفر بی‌الا دلالت میکند ، میتوان آنرا برای تشبیه هم ،

بکار برد :

۳- (ضمائر فاعلی) فوق ، که ۱۲ ضمیر هستند ، در (۱۸) مورد بکار میروند .

اسئلة و تمارين

۱ - فرق میان (اعداد اصلی) و (اعداد ترتیبی) را بیان و برای هر يك پنج

مثال بنویسید .

۲- ماضی و مضارع افعال زیر را صرف کنید و تعیین نمایید از کدام يك از ابواب هستند:

الفشل ، الشروع : آغاز کردن ، البروز : آشکار شدن ، البلوغ : رسیدن ، الظهور : ظاهر

گردیدن ، الحمل : حمل کردن ، در دست داشتن ، السلامة : در امان بودن ، الشروق : تابیدن .

۳- نون و قایه یعنی چه ؟ و چرا بفعل داخل میشود ؟ و اگر داخل نشود ، چه میشود ؟

۴- ضمائر فاعلی ، مفعولی و مجرور متصل را صرف کرده ، در جمله بگذارید .

۵- طرز استعمال عدد با معدود را ، از ۱ - تا ۱۰ در ضمن چند مثال بیان کنید .

۶- طرز استعمال (بضع و بضعة) را ، در ضمن چند مثال بیان نمایید .

۷- مقصود از ابواب اصول و فروع چیست ؟ مثالهایی از خودتان برای آنها بنویسید .

۸- جملات سری (الف) را اصلاح ، سری (ب) را کامل و سری (ج) را ترجمه کنید :

سعیدا جاءت في الغرفة المديرة الصباح الامس هذه .

ان الهاتف اتوماتيكة من مخترعات اروبا الحديث في القرن الأخيرة .

هل سمعت نباء جديدة حول الحرب الاخيرة في المصريا سعيدة !

الف

كم - اخذت - الاستاذ - هذا اليوم ؟ - احمد !

اين - أنت - طهران ؟ في - شارع وای - ؟

ب

دوستم کتاب شماروی سندلی قرمز رنگی گذاشت ولی متأسفانه کتاب مرا نگذاشت .

پدرم امروز صبح با مریکا میرود ، ولی مادرم با اروپا .

ج

مادرم دیروز عصر ، با غم ملی رفت ولی من و برادرم بتأثر رفتیم .

القرائة الرابعة

- ١- عندنا موج كبير ماركة آلمانية، وضعناه في غرفة الاستقبال .
- ٢- سمعت بلاغا هاماً هذا المساء ، أصدرته الحكومة الإيرانية بشأن الزيت .
- ٣- يعدّ الموج ، التلفون والكهرباء من حاجيات الحياة الضرورية .
- ٤- رأيت رئيس الوزراء في محطة الإذاعة الإيرانية صباح هذا اليوم .
- ٥- قرأنا البيان الرسمي ، الذي أصدرته الحكومة العراقية بشأن استقالته .
- ٦- نحن ذاهبون الآن الى المطار ، نستقبل رئيس الجامعة وعميد الكلية .
- ٧- ان الأبناء الداخلية والخارجية ، التي سمعناها أمس ، كانت هامة جداً .
- ٨ - نحن الطلاب لا نستمع الى الأغاني والموسيقى الغربية ابدأً ولكن نستمع أحياناً الى الأغاني الشرقية ولاسيما الى الأغاني الشعبيّة الإيرانية .
- ٩- مرور السيارات الكبيرة من الأزقة الضيقة ممنوع .
- ١٠- يذهب الرجال الى حوانيتهم ، محلاتهم التجارية ودوائرهم كل صباح، سوى ايام الجمعة ، كما يذهب الطلاب الى كليّات الجامعة و البنات و البنين الى المدارس الابتدائية والثانوية كل صباح وكل مساء .
- ١١ - ان الأنسة فوزية فتاة مثقفة وعلى رغم أن محاسنها قد كملت ، هي لا ترغب في الزواج ، بل انها عزمّت أن تكملّ دراساتها .
- ١٢- ان للرياضية البدنية فوائد كثيرة : منها تقوية الجسم والعضلات فتجعل الضعيف الهزيل قوياً كاملاً . ومنها ما يوجب سرعة دوران الدم . ولها فوائد أخلاقية وتربوية : تعلّم الانسان المثابرة و التحمل الشديد على مشاكل الحياة وصعوباتها والتعاون الى الضعفاء . وأهم من هذه و تلك ، إنها تقوى الإرادة و ترفعه في عصرنا الى مكان مرموق !

جوان خردمند

جوانی خردمند از فنون فضائل حظی
وافر داشت وطبعی ناقد؛

چنانکه در محافل دانشمندان نشست،
زبان از سخن بست.

باری پدرش او را گفت: ای پسر! تو چرا
در این محافل سخن نگویی (با آنکه معلومات
زیادی در سینه خود اندوخته‌ای)؟

گفت: ترسم (مر آزمایش کنند و) از
آنچه نمیدانم از من بپرسند.

از مقدمه بوستان

در اقصای عالم بگشتم بسی

بسر بردم ایام با هر کسی

تمتع ز هر گوشه‌ای یافتیم

زهر خرمی، خوشه‌ای یافتیم.

الشاب المثقف

كان هناك شابٌ مثقفٌ (١)، له ذوق
أدبيٌّ نقادٌ؟ وحظٌّ وفيرٌ من شتَّى
الفضائل؛

ولمَّا حضر الشابُّ في الحفلات (٢)
العلمية (مجالس العلماء)، كان لا ينطق بشيء.

فذات يوم، قال له أبوه: يا بُنَيَّ! لماذا
لا تتحدثُ في هذه الحفلات (مع أنك
اخذت ٣ في صدركَ علماً جماً)؟

فأجابه الولد: أخاف أن (يختبروني - ٤)
ويسألونني عما لا أعلم!

من مقدمة كتابه بوستان

لقد تجولت (٥) كثيراً في أنحاء العالم

وأضيت - بين الناس - كثيراً من الأيام

فتمتعت في كل ناحية من نواحيه

وحصلت من كل بيدر (٦) على سنبلة.

١ - مثقف (من الثقافة: دانش، معلومات عمومی): روشن فکر، با اطلاع.

٢ - حفلة: جلسه

٣ - اخذت (من الخزينة) اندوخته کرد

٤ - اخبر: آزمایش کرد

٥ - جول: گردش و سیاحت کرد.

٦ - بيدر: خرمن

ایها القمر المنیر!

مالی أراك تنحدر قليلا قليلا الى مغربك؟
كأنك تريد أن تفارقتي؟

مالی أرى نورك الساطع ، قد أخذ في
الانقباض شيئا فشيئا؟

قف قليلا! لاتغب عني!
لاتتركني وحيدا! فاني لأعرف غيرك؛
ولأنس لمخلوق سواك.

آه! لقد طلع الفجر ، ففارقني مؤنسی
وارتحل عني صديقي .

فمتی تنقضي وحشة النهار؟ ويُقبل اليّ
الليل؟

لامرئ القيس الشاعر الجاهلي
دنت الساعة وانشق القمر
عن غزال صاد قلبي و نَفَر
أحور قد حرت في أوصافه
ناعس الطرف بعينيه حور
كتب الحسن على و جنته
بسحيق المسك خطا مختصرا
عادة الأقماتسرى في الدجى
فرايت الليل يسرى في القمر!

ای ماه درخشان!

چه شده که ترا میبینم ، کم کم بسوی
باختر سرازیر میشوی؟ گویا میخواهی از
من مفارقت کنی؟

چه شده ، فروغ درخشان ترا میبینم ،
که بتدریج مات میگرده؟

اندکی درنگ نما! از من پنهان مشو!
مرا تنها مگذار! من جز تو کسی را
نمیشناسم؛

وجزتو با مخلوق دیگری انس ندارم.
آوخ! که سپیده دمید ومونسم از من
جدا شد. دوستم از نزد من کوچ کرد

(راستی) چه وقت وحشت روز سپری
میگرده؟ و شب بسوی من روی میآورد.

از امرؤ القیس شاعر دوره جاهلیت
ساعت موعود فرا رسید و ماه ، ازدست دلبری
که دل مرا روده و فرار کرده ، دوپاره شد.
وی سیاه چشم است و دارای چشمهای خماری!
من در اوصاف جمال او حیرانم .

گوئی جمال، خود قلم بدست گرفته و بامشک
ساییده خط مختصری بر بنا گوش او کشیده .
عادت ماه اینست که پیوسته در تاریکی شب، راه
بپیماید ولی من دیدم: شب در ماه سیر میکرده!

التنزه في الحديقة العامة

گردش در باغ ملی

هذا يومٌ جميلٌ
امروز روز خوش و خرمی است .

هل تحبُّ أن نتفرَّجَ؟ يا حميد!
حميد! مايل هستی بگردش برويم؟

نعم، يا سيدى! أنا مستعدٌّ!
بله آقا! من حاضرم .

- هيا بنا نتنزّه في الحديقة العامة!
مهيا شو! در باغ ملی گردش كنيم .

- الحديقة بعيدة أم قريبة؟
باغ ملی دور است يا نزديك؟

- هي قريبة، بجانب المَصْرَفِ الأَهْلِي.
نزديك است، پهلوئ بانگك ملی .

* * *

- أنظر يا حميد! الى هذه الأوراد النَّضِرَةِ والأشجار العالِية .

حميد! باين گلهاى لطيف ودرختهاى سربفلك كشيده نگاه كن!

اسمع تغريدَ البَلابِلِ الشَّجِيَّةِ!
بآواز بلبلان خوش الحان گوش بده!

تعال، نجلس تحت ظل هذه الشجرة قليلا، أمام البركة .

بها كمى زير اين درخت، جلو استخر بنشينيم .

نشاهد فورانَ الماءِ وَسَبْحَ البَطِّ فيها .
بديدن فواره آب و شنای مرغابى سر گرم شويم .

فقال حميد: إنه منظر لطيف يُعجِبُنِي جَدًّا .
منظره خوبى است، خيلى خوشم ميايد .

- هل تحبُّ أن نذهبَ الى المقهى ونشربَ بعضَ المُرْتَبَاتِ؟

- نعم، يا سيدى! شرِّفْ نَذهب .
بله، آقا بفرمائيد برويم .

- ماذا تشرب انت؟ وماذا تأكل؟
چه مينوشيد؟ وچه ميخوريد؟

- أنا أشرب عصير البُرْتُقَانِ و آكل كم تفاحة .

من آب پرتقال مينوشم و چند دانه سيب ميخورم .

الدرس السادس

فُطُور - لَبَن
صبحانه - شیر، ماست

خُبز - رَغِيف
نان - گرده نان

زَبَد - زَبْدَة
کره

جُبْن - بَيْض
پنیر - تخم - تخم مرغ

الأكل - الأَشْرَب
خوردن - نوشیدن

(أَكَلَ - يَأْكُل) مانند (أَخَذَ - يَأْخُذُ) و (شَرِبَ - يَشْرَبُ) مانند (عَلِمَ يَعْلَمُ)

صرف میشوند .

أَكَلْتُ فُطُورِي فِي السَّاعَةِ السَّابِعَةِ صَبَاحًا . صَبْحَانَهُام رَا سَاعَت ٧ صَبْح خُوردم .

فَهَلْ أَكَلْتُ فُطُورَكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ يَا جَلِيل !

جَلِيل ! آيَا تُوهِم صَبْحَانَهُات رَا دَر اَيْن سَاعَت خُوردي ؟

- لا ، يَا سِيدِي ! وَاِنَّمَا أَكَلْتُ فِي السَّاعَةِ الثَّامِنَةِ وَالنِّصْفِ .

- مَاذَا أَكَلْتَ هَذَا الصَّبَاحَ ؟ (مَاذَا كَانَ فُطُورَكَ ؟) صَبْحَانَهُات چِه بُوَد ؟

- أَكَلْتُ الخُبز ، الزَّبْدَة ، العَسَل وَبَيْضَة . (كَانَ فُطُورِي عِبَارَةً عَنِ الخُبزِ وَ...) .

قاعدة

دَقْتُ كَنَيْد ! دَر اِنجَا (بَيْضَة) رَا بَا (ة) اسْتَعْمَال كَرْدِيم ، بَا اَيْنَكِه دَر بَالَا (بَيْض)

را معنی نمودیم . باید بخاطر داشته باشید ، این (ة - ة) معنی وحدت و یکتائی چیزی را میفهماند . مثلاً وقتی میگوئیم : (بیض) مقصود تخم مرغ (یعنی جنس آن مورد نظر) است . ولی هنگامیکه میگوئیم : (بیضة) مراد یکدانه تخم مرغ است .
 و بر همین قیاس است (شجر) و (شجرة) ، (عصفور) و (عصفورة) و غیره ...

شای - قَهْوَة چای - قهوه

سُكَّر - فَنَاجِين (جمع فنجان) شکر - استکانها ، فنجانها

مَاء - حَلِيب آب - شیر گرم شده ، فرنی

قَدَح - (هنگامیکه خالی از مایع باشد) جام ، لیوان ، فنجان

كُأْس (« » پر « ») « » « » « » « »

اَكْوَاب (جمع کوب) بستنی خوری ، فنجانهای لب کوتاه و پهن

لَيْتَ - لَكِنَّ کاش - لکن ، ولی ، اها

حَارَّ - دَافِئٌ - بَارِد داغ - گرم - سرد

ماذا شربتَ مع الفطور؟ یا خلیل ! خلیل ! با صبحانه ات چه نوشیدی؟

- شربت کوبه من الحلیب و ثلاثة فنجان من الشای .

- وماذا شربتَ أمكَ واختك؟

- ان أمی تعتاد أن تشربَ فنجانا من الماء الحار قبلَ فطورها و فنجانين من القهوة

مع السكر . ولكن أختی تشربُ كوبتين من الحلیب فقط .

- کم رغیفا تا کل أمكَ کل صباح ! صبحها ، مادرت چند قرصه نان میخورد؟

- إنها تأكل رغيفا واحدا ولكن أبي يأكل رغيفين مع الجبن .

- هل تشر بين القهوة او الشاي؟ يا آنسة!

- من فضلك ، هات فنجان قهوه (فنجانا من القهوة) . لطفاً يك فنجان قهوه بیاورید .

اسم مفعول

اسم مفعول ، بر وزن (مفعول) میآید . ممنوع ، مسموع ، معلوم ، مقتول ، مضروب
وماخوز ، همه اسم مفعول هستند ، که مادر فارسی بکار میبریم . طرز صرف اینها را قبلا
آموختیم یعنی مانند (اسم فاعل) ، هر يك با سه ضمیر صرف میشوند . مورد استعمالشان را
بعدها خواهیم گفت .

ناهار - شام

غداء - عشاء

پلو- آبگوشت ، نخوداب ، سوب

طبخ - حساء (ماء اللحم)

خورشت (چربی)

مرق - دسم

زمان حال } حقیقی و ناقص
عادی و معمولی

گاهی شخص میخواهد از حال عادی خود که معمولاً (چه وقت با دانه میرود؟) ، (چه وقت
از خواب بر میخیزد؟) ، (چه وقت بگردش میرود؟) ، سخن بگوید . و گاهی میخواهد
در باره کاری که همان وقت بانجام آن مشغول است ، صحبت کند . ما برای این دو مقصود ،
در زبان مادری خود ، دو طرز تعبیر داریم و دو جور فعل بکار میبریم :

۱- من هر روز صبح با دانه میروم .

۱ ۲ ۳ ۴

۲- من دارم باداره میروم.

۱ ۲ ۳

زمانیکه در جمله اول بکار رفته ، (زمان حال عادی) است . چون حال و عادت شخص را بیان میکند . وزمانیکه در جمله دوم استعمال شده ، (زمان حال حقیقی و ناقص) است . زیرا هنگام گفتن ، حقیقتاً مشغول انجام آن کار است و هنوز کار مزبور ناقص و ناتمام است ، یعنی هنوز باداره نرسیده . برای فهماندن معنی اول در فارسی همیشه از ریخت مضارع ، (میروم) استفاده میشود ولی برای معنی دوم ، همان فعل بضمیمه فعل کمکی داشتن (دارم میروم) ، بکار میرود .

عینا این دو زمان ، در (زبان عربی) با دو ریخت فعل ، استعمال میشوند :

۱- أنا أذهبُ إلى الدائرة كل صباح .

۲ ۳ ۴

۲- أنا ذاهبُ إلى الدائرة .

۲ ۳ ۱

بطوریکه ملاحظه میکنید ، ریخت مضارع (أذهب) در زبان عربی برای (زمان حال عادی) و ریخت (انا ذاهب) برای (زمان حال حقیقی و ناقص) بکار میرود . ضمناً با مقایسه نمرات ، میتوان طرز جمله بندی این دو زمان را ، در عربی بخوبی آموخت . و برای اینکه بتوان این دو زمان را ، بطور مشخصتری بیان نمود ، باید باولی قید (عاده) و بدومی نیز يك قید زمانی (الآن) افزود :

۱- أنا أذهبُ عادةً إلى الدائرة كل صباح في الساعة الثامنة .

۲- أنا ذاهبُ الآن إلى الدائرة .

رستوران - مهمانی

مطعم - مادّبه

شحم - إلیه (زایده) - پیه - دئبه

دهن - سمن (جمع: أدهان - آسمان) روغن

بطاطس - طمّاطة سبب زمینی - گوجه فرنگی

قرع - یقطين کدو - کدوی بزرگ

أنا اذهب الى المطعم الحديث كل غداء و كل عشاء . لانه مطعم نظيف جدا .
من معمولاً برای ناهار و شام به (رستوران نو) میروم . زیرا آن رستوران خیلی تمیزی است .

مضارع منفی

نمیروم : لا اذهب نمیرویم : لا نذهب

نمیروی } لا تذهب
نمیرود } لا تذهبن
نمیروند } لا يذهبون
نمیروند } لا يذهبن

انا لا اذهب الى الدائرة أيام الجمعة . من روزهای جمعه یاداره نمیروم .

فهل يذهب الطلاب الى الجامعة في مثل هذه الأيام (في أيام العطلة)؟

لا ، يا سيدی ! انهم لا يذهبون اليها في مثل هذه الأيام .

لماذا؟

لأن أبوابها مقفولة (مقفلة) . برای اینکه بسته (تعطیل) است .

فعل رباعي مجرد

وزن (فعل) را بخاطر بیاورید . گفتیم تمام افعال و اسماء سه حرفی ، بر این وزن

آمده ، بنام (ثلاثی مجرد) نامیده میشوند . برای وزن چهار حرفی (رباعی مجرد) لام دیگری

به (فعل) افزوده و گفته اند: (فَعَلَلٌ - يُفَعِّلُ). تمام افعال رباعی مجرد، بر این وزن می آیند مانند ترجم - مترجم (ترجمة: ترجمه کردن) و غیره ...

در افعال، وزن پنج حرف اصلی (خماسی مجرد) وجود ندارد. ولی در اسماء وجود دارد و آن عبارتست از (فَعَلَلٌ) که دو لام به (فعل) افزوده شده. اوزان اسماء ثلاثی، رباعی و خماسی مجرد را، در کتاب دوم خواهیم خواند.

میز غذا، سفره (هنگامیکه از ظرف غذا خالی باشد) خِوَانٌ

» » » (در آن خوراك باشد) مَائِدَةٌ

بشقاب - سینی و سفره صَحْنَةٌ - طَبَقٌ

قاشق - ملاقه سوب کشی و غیره مِلاعَةٌ - مِغْرَقَةٌ

کارد - چنگال سِکِّينٌ - شَوْكَةٌ

ماذا تأكل في الغداء وماذا تأكل في العشاء؟ يا نبيل!

- آكل في الغداء الطبخ، المرق، البطاطس و أحيانا اللحم المقلى (الكباب) واما في العشاء فأكل الحساء، القرع و أحيانا الخضر (سبزیجات) و الحوامض (ترشیجات) و أشرب كموسا من المخيض (دوغ) أثناء الأكل.

- أين تتغدى؟ و أين تتعشى؟ كجا ناهار میخوری؟ و کجا شام؟

- أنا أتغدى في المطعم ولكن أتعشى في البيت. فأجلس على المائدة و تجلس زوجتي

بجانبی ایضا. و امام كل واحدنا، صحنة، ملعقة، سكينه، شوكة و منشفة (فوطة). من سر میز مینشینم و خانم هم پهلویم مینشیند. و جلوه ریک ازما، یک بشقاب، یک قاشق، کارد و چنگال و یک حوله است.

اقسام کلمه در زبان عربی

کلمات در زبان عربی (برخلاف فارسی و انگلیسی) سه دسته تقسیم میشوند: اسم، فعل و حرف.

۱- اسم، کلمه ایست که نام شخص، چیز و یا کاری باشد. مانند: عدنان، عصفور، ایران، بغداد، کتاب، عمل و علم. اسم در عربی شامل صفت، قید، ضمیر، موصول، ادات پرسش، اصوات و غیره میگردد.

۲- فعل کلمه ایست که یا بیان حالت و یا بیان عمل میکند. مانند فعل (بودن) که بیان حالت (کان سعید جمیلاً) و فعل گرفتن (اخذ جلیل جریده) که بیان عمل میکند. و در هر دو صورت، فعل بر یکی از سه زمان (گذشته، حال و آینده) دلالت دارد. مانند: (ذهب)، (یذهب) و (اذهب).

۳- حرف، کلمه ایست که برای ربط کلمات و جملات و کامل کردن معانی اسماء و افعال بکار میرود مانند (و - ثم - ف)، (قد - س - سوف)، (فی - من - الی) و ... مثلاً وقتی میگوئید: (أخذت الكتاب من الأستاذ)، کلمه (من) در اینجا برای کامل کردن معنی فعل آمده؛ و گرنه، جمله فعلیه بدون آن ناقص است و شنونده میپرسد: از که گرفتی؟ پس در حقیقت (من) در اینجا معنی فعل را کامل کرده، که جلو چنین سؤالی را بگیرد.

فعل امر

باید بروم : لِأَظْهَبْ باید برویم : لِتُظْهَبْ

باید بروم	}	باید برویم
باید برو		باید بروید

باید بروم	}	باید بروید
باید برو		باید بروند

دقت کنید! (ل) علامت فعل امر است ولی فقط بر سر اول شخصها (متکلم) و سوم

شخصها (مغایب)، درمیآید و دو عمل میکند: یکی آنکه معنی مضارع را بصورت امر

در میآورد و دیگر آنکه، آخر آنرا مجزوم (ـ) میسازد. این علامت، بدون شخصها

(مخاطب) داخل نمیشود. در این ریختها، حرف مختص بمضارع یعنی (ت) میافتد و بجای

آن، در ریختهای سالم همزه درمیآید و آخر آن نیز، مجزوم میگردد، مانند:

اذهبْ یا أحمد! الی زمیلنا جلیل. و خذْ منه کناشتی و ضعْها علی منضدتی.

احمد! نزد جلیل برو! دفتر چهام را از او بگیر! و آنرا روی میز تحریرم بگذار!

ملاحظه کنید! دستور مزبور، در مورد (اذهب) جاری شده ولی در مورد (خذ

- ضع)، از نظر آنکه سالم نیستند، اجرا نگردیده، یعنی همزه بآنها داخل نشده.

الر کوب - الدفع سوار شدن - پرداختن پول و غیره

الضغط - الحمل فشار دادن د کمه و غیره - با خود برداشتن، بردن بار و غیره

الجعل - المسکن قرار دادن - جا و سکنی کردن

الأم، القصد آهنک جائی یا چیزی را کردن

(ر کب - یر کب) مانند (علم - یعلم)، (دفع - یدفع) و (جعل - یجعل)

مانند (منع - یمنع) و (سکن - یسکن)، (ضغط - یضغط)، (ام - یوم) و (قصد -

یقصد) مانند (نصر - ینصر) صرف میشوند.

هل تر کب الباص عادة، عند ما تذهب الی الدائرة؟ نعم، یاسیدی! ار کب....

مصارف - نفود مخارج، حساب - پول

فندق - لو کاندآ (اوتیل) مسافر خانه - هتل، مهمانخانه

حانته (حانات) - دُوراً المَلاهَى می فروش - سینما ، تئاتر و غیره

تَلْج - جَلید (برف) یخ - برف

من يدفع مصارفك في طهران؟ يا نبيه! نبيه! مخارج ترا در تهران كه میدهد؟

- انا شخصياً أدفع مصارف المطعم ، المقهى ، الفندق ودور الملاهَى .

- هل ذهبت الى مأدبة هنا الى الآن؟

- نعم ، يا سيدى! فى ليلة من ليالى الصيف ، ذهبت الى مأدبة عشاء . فشرينا اولاً

بعض الأشربة المثَلَجَة ثم دخلنا قاعة الطعام فرأينا فيها مائدة، عليها ألوان من الأَطعمة

الایرانية والفواكه المختلفة وقد جعلوا فى وسط المائدة و على كل من جانبها ، باقات

من الأزهار الجميلة .

- فى أى لوكاندة تسكن الآن؟ وهل يؤمها الأَجنب؟

- أنا أسكن الآن فى لوكاندة ... ويؤمها الأَجنب من كل مكان .

* * * * *

أودع شاب تاجراً مائة ليرة إيرانية (١) . جوانى صد تومان نردت تاجرى وديعه گذارد .

رَفَعَ امره الى المَلِك (المَلِك) . شكایت كارش را به پادشاه برد .

لماذا لا ترد أمانته؟ چرا امانتش را باو بر نميگردانى؟

عندما أسلمته النقود ... هنگاميكه پولها را باو تسليم كردى ...

أخذ الخوف منه ماخذاً عظيماً . ترس و وحشت زيادى اورا فرا گرفت .

١ - در برخی کشورهای عربى ، از واحد اسکناس خود ، به (ليرة) تعبير میکنند .

ما نیز عموماً در این کتاب ، (تومان) را به ليره ترجمه کرده ایم .

هَلْ بَلَغَ الْأَحْمَقُ الشَّجَرَةَ لَا ؟

آیا این جوان نادان، بدرخت مزبور رسید؟

شَهِدَتْ الشَّجَرَةُ فِي غِيَابِكَ

در باز جویی که من در غیاب تو کردم ، درخت گواهی داد .

يُرَاقِبُهُ الْمَلِكُ وَيَتَفَرَّسُ تَغْيِيرَ حَالِهِ .

پادشاه مراقب او بود و با فراست تغییر حال او را در میافت .

نون تأکید خفیفه و ثقيله

(نون تأکید) نونی است که بمنظور تأکید جمله فعلیه ، بفعل مضارع ، فعل امر

و غیره ملحق میگردد . این نون گاهی مشدد است ، آنرا بنام (نون تأکید ثقيله) نامیده اند .

مانند : (أَذْهَبَنَّ غَدًا يَا سَعِيدُ !) سعید ! فردا حتماً و جزماً برو !

و گاهی مشدد نیست ، آنرا (نون تأکید خفیفه) گفته اند . مانند :

أَذْهَبَنَّ إِلَى إِيْرَانِ فِي هَذَا الصَّيْفِ الْقَادِمِ .

این دونون ، آخر فعل مضارع و آخر فعل امر را ، مبدل بفتح میسازند .



اسئلة و تمارين

دستورات ذيل را با دقت اجرا نماييد :

۱- ماضی و مضارع مثبت و منفی و امراض افعال گذشته و این افعال را صرف کنید :
 (الحکم : داوری کردن و دستور صادر نمودن ، القتل : کشتن ، الخلق : آفریدن ،
 الدفن : خاک کردن ، الحدوث : حادث شدن ، الرحمة : مهربانی کردن ، السطح :
 پرتو انداختن نور و غیره ، الترك : واگذارن ، الطلوع در آمدن خورشید و غیره ، النفور :
 فرار و نفرت کردن) .

۲- علامت وحدت و یکتائی در اسماء و صفات چیست ؟ چند مثال بنویسید .

۳- اقسام کلمه و فرق میان (ل) و (ل) را در ضمن چند مثال بیان کنید .

۴- مثالی چند ، از اوزان اسم مفعول که در فارسی و عربی بکار میرود ، بگوئید .

۵- فرق میان (زمان حال عادی و حال حقیقی و ناقص) را در ضمن چند مثال بیان نمائید .

۶- برای وزن رباعی مجرد و خماسی مجرد ، در اسماء و افعال ، چند مثال بیاد دارید ؟

۷- نون تأکید و اقسام و موارد استعمال آنرا ، در ضمن چند مثال بیان کنید .

۸- این کلمات را در جمله بگذارید : لو کاندة ، أکواب ، ثلج ، خوان ، شحم ،

حار - دافی ، یذهبن ، ذاهبون ، خذ و اکتب .

۹- جملات سری الف را کامل ، سری ب را اصلاح و سری ج را ترجمه نمائید :

فی - العام - ذهبت - - لأری - و - . - یذهبن - - الاصطیاف - الصیف - .	}	الف
--	---	-----

ان الطلبة الكلية اللغة و ادب ، سینذهب امس فی شمران . انی رأیت عصفور فی الشجر التفاحة غداً .	}	ب
--	---	---

حتماً ما وینج تن دیگر از دانشجویان ، فردا به (آبعلی) خواهیم رفت . شکمی نیست ، که اگر ما کوشش کنیم ، در امتحانات پیروز میشویم . سه نفر از دوشیزگان برای گرفتن ورقه هاشان ، باطاق دفتر رفتند .	}	ج
--	---	---

القراءة الخامسة

فراصة ملوك ايران

أودع شاب إيراني تاجراً مائة ليرة . ولما طلب الشاب أمانته من التاجر، أنكرها . وقال ما أودعنتي شيئاً . فذهب الشاب الى البلاط الملكي ورفع أمره الى المليك .

فطلب الملك التاجر وقال له : لماذا لا تردّ أمانة هذا الشاب !

- انى ما أخذت منه شيئاً . (قال هذا بكل صراحة)

- هل عندك شاهد؟ ايها الشاب ! وهل رآك أحد ، عندما أسلمته النقود؟

- لا ، يا مولاي (ياصاحب الجلالة) !

- فأين أسلمته هذه النقود؟

- فى الصحراء تحت شجرة ، حيث ما كان (لم يكن) هناك أحد .

- اذاً ، إن الشجرة تشهدلك . اذهب اليها ومرّها أن تحضر عندى فوراً .

- انى أخاف أن لا تطيع الشجرة أمر الملك ! (قال هذا متجباً)

- خذ هذا الخاتم معك . فعندما تراه الشجرة ، تأتي الىّ سريعاً .

فأخذ الشاب خاتم الملك وذهب . وكان التاجر الماكر صامتاً لا يتكلم ، غير أن الخوف أخذ منه

مأخذاً عظيماً . وكان الملك يراقبه ويتفرّس تغيير حاله .

وبعد ساعة ، سأل الملك التاجر : هل بلغ هذا الأحمق الشجرة؟

- كلا ، يا ايها الملك ! انه ما وصل (لم يصل) اليها بعد . (قال هذا ، من غير التفات الى

ما يقصده الملك) و بعد ذلك ، حضر الشاب و تأسّف من عدم حضور الشجرة . فضحك

الملك وقال : إنسها شهدت فى غيابك !؟ ثم امر التاجر الخائن برد النقود وعاقبه معاقبة

شديدة .

من (جامع الحكايات) مع تصرف .

سقراط

در آخرین مراحل زندگی

گویند: هنگامیکه سقراط را میبردند تابکشند، ویرا الحاح کردند که بت پرست شو! گفت: معاذالله! که صانع رانپرستم.

قومی شاگردان او با او میرفتند و زاری میکردند، چنانکه رسم رفته است.

پس از او پرسیدند: که ای حکیم! اکنون چون دل بر کشتن نهادی، بگو:

تا ترا کجا دفن کنیم؟

سقراط تبسم کرد و گفت: اگر چنانکه مرا باز یابید، هر کجا خواهید دفن کنید. یعنی آنچه هم یابید، من نیستم کالبد من است.

از بوستان سعدی:

چه خوش گفت فردوسی پاکزاد که رحمت بر آن تربت پاکباد میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است سیاه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود، سنگدل (۱).

سقراط

فی آخر مراحل حیات

قیل: عندما (حکیم علی) سقراط (بالاعدام) ذهبوا به ليقتلوه فأصرّ و عليه أن يعبد الأُصنام. فقال: معاذالله! فاني لا أعبد الا الخالق.

و كان في صحبتِهِ عدةٌ من تلامذته، يذهبون معه و يندبون حسب العادة الجارية حينذاك.

فسألواعنه: ايها الفيلسوف! بما أنتك استسلمت الآن للقتل، فقل لنا:

أين ندفنك؟

فتبسّم سقراط وقال: إنكم إن وجدتموني

بعد هذا الحادث، فادفنوني أينما شئتم! ويقصد بذلك: أنكم لا تجدون إلا جسمي.

من بوستان سعدی (۱):

أَنعِم، بقول الفردوسی کریم الأصل! و لیسْمَطِرِ اللهُ على تربته الطاهره شأبیب رحمته لاتوئز نملة! من حبة تحملها فانها ذات روح والروح عزيزة عليها فمن يبع الأذى لنملة ضعيفة، إسد قلبه ورمى بالقسوة

۱ - اشعار بکه در این کتاب از بوستان سعدی آمده، ترجمه آنها، با تصر فاتی از کتاب آقای دکتر هندوای اقتباس شده.

العصر العباسی (۱۳۲-۶۵۶)

هوآرقی عصور الإسلام وُمشرقُ نور الحضارة. ومَهبطُ وحی العلم وریق شباب اللغة.

فهو عصر الإسلام الذّهیبی، الذی بلغ المسلمون من العمران والسُلطان ما لم یبلغوه من قبل ولا من بعد.

أثمرت فیہ الفنون الإسلامیة ونقلت العلوم الأجنبيّة ونضج العقل العربی، فوجد سبیلا الی البحث ومجالاً للتفکیر.

ملوک هذه الدولة انتزعوا الخلافة من ید الأمویین بمعونة الفرس. واقاموا عرشها العراق؛ وتبوأه منهم ۳۷ (سبعة و ثلاثون) خلیفة فی خمسة قرون وبعضه، حتی نزل ذلك العرش هلاکاً سنة ۶۵۶ (ستمائة وست وخمسين) و ...

فالدولة الأمویة كانت عربیة خالصة وتعصبت للعرب ولغتهم و آدابهم. و اما الدولة العباسیة فقد اصطبغت بصبغة فارسیة، لأن الفرس هم الذین أوجدوها وأیّدوها ...

عصر عباسی

این عصر، از بهترین و مترقی ترین دوره های اسلامی و زبان عربی است، که مسلمانان از مواهب تمدن، علوم و فنون، بحد اعلی برخوردار بودند.

این دوره، (عصر طلایی) اسلام بشمار می رود. زیرا مسلمانان از لحاظ عمران، قدرت و عظمت بجائی رسیدند، که نه قبل و نه بعد از این، بدان پایه توانستند برسند.

در این عصر، فنون اسلامی بارور گردید. علوم بیگانگان بزبان عربی ترجمه شد. عرب دارای فکری پخته و عمیق گردید، بطوریکه توانست روش تحقیق و بررسی را در پیش گیرد.

پادشاهان این دستگاه، خلافت را با کومک ایرانیان، از دست امویان در آوردند. و عراق را پایتخت خود قرار دادند. در خلال پنج قرن و اندی، ۳۷ تن خلافت کردند، تا اینکه هلاک کورسال ۶۵۶، تخت خلافت آنانرا واژگون ساخت.

دولت اموی یکدولت عربی خالص بود، که برای ثراد عرب، زبان، رسوم، عاداتشان، تعصب بخرج میداد. ولی دولت عباسی بیشتر رنگ ایرانی داشت. زیرا ایرانیان آندولت را بوجو دآورده، از آن پشتیبانی میکردند ...

المحادثة بشأن اللوكانده (أوتيل)

گفتگو درباره هتل

- عفواً ، يا سيدى ، ماهواحسن لوكانده (فندق) .
- بيخشيد آقا ! بهترين هتل (مسافر خانه) در اينجا کدام است ؟
- والله لأعرف (لأدرى) ولكن هذه لوكانده نظيفة .
- نميدانم ، ولى اين مهمانتخانه نظيفى است .
- هل عندكم غرفة غير مشغولة ؟
- آيا اطاق خالى داريد ؟
- نعم ، يا سيدى ! هل تريدونها فى الدور الأول ؟
- بله آقا ! آيا در طبقه اول ميخواهيد ؟
- لأيهتمنى الدور ، طبعاً اذا كانت فى الدور الثانى ، فانى أرغب .
- طبقه برائى من اهميتى ندارد . ولى البته اگر در طبقه دوم باشد ، من بيشتر مايلم .
- نعم ، عندنا غرفة خصوصية ، ذات سرير واحد .
- بله ، يك اطاق خصوصى يك تختى داريم .
- كم هي أجرة هذه الغرفة ؟
- كرايه اش چقدر است ؟
- كل ليلة بجنيه مصرى (بدينار عراقى ، بعشرين ليرة لبنانية) مع الفطور .
- غالبية جداً (رخيصة)
- خيلى گران است (ارزان و مناسب است)
- فالأحسن أن تنام فى غرفة ذات سريرين .
- بهتر است در اطاق دو نفرى بخوابيد .
- أين الحمام ؟ وهل هوساً خن ؟
- حمامش كجاست ؟ و آيا گرم است ؟
- هذا حمام . وهذه (منشفة)
- اين حمام است و اين هم حوله است .
- هل تشرب قهوة بعد الحمام ؟
- نعم ، أشرب فنجانا واحدا فقط .

الدرس السابع

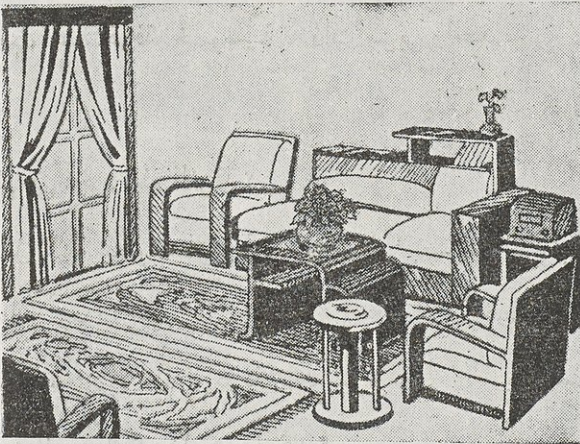
مِرْوَحَةٌ - مِدْفَأٌ (مِرَاوِحٌ - مِدْفَائِيٌّ) بادبزن - بخاری

سَجَادَةٌ - طَنْفَسَةٌ (سَجَاجِيدٌ - طَنْفِيسٌ) قالیچه - قالی

قَاعَةٌ ، بَهْوٌ - بَسَاطٌ (قَاعَاتٌ - أَبْسَطَةٌ) تالار - گلیم

هذه مروحة جميلة ، من أين أخذتها يا يوسف !

يوسف ! چه بادبزن قشنگی است، از کجا گرفتی ؟



هذه الصورة تمثل

زاوية من غرفة ضيافة ،

هى مجهزة بجميع

الوسائل اللازمة .

- والله أخذتها من شارع لاله زار . هناك مخازن كبيرة للمراوح والمدفئ .

از خیابان لاله زار گرفتم . در آنجا فروشگاه‌های بزرگی ، که انواع و اقسام بادبزن و ...

هذه اللو كاندۀ مجهزۀ بجميع وسائل الراحة : فيها قاعات بديعة، مفروشة بأحسن
الطنافس والسجاجيد المصنوعة في إيران . وفي كل قاعة مروحة كهربائية .
این هتل کاملاً مجهز بوسایل لازم میباشد، دارای تالارهای زیبایی است، که با بهترین
قالیهای ایرانی

ضَيْف - رَاكِب (ضَيْوْف - رُكَّاب) مهمان - مسافر ماشین وغيره

سَائِح - وُفُود (جمع وفد) سیاح - هیئت‌های اعزامی

مِشْجَب - زِرَّ (أزرار) جالباسی - د کمه ، د کمه برقی

وفي الشتاء ، يجعلون في كل قاعة مدفئة جميلة. فلاتضغط الزر الاوان الجارسون
حاضر أمامك در زمستان درهريك از تالارها، بخاری زیبایی میگذارند . هنوز د کمه
برقی را فشار نداده‌ای ، که گارسون نزد تو حاضر بخدمت است .

وأكثر السائحين الذين يؤمّون عاصمة إيران للسياحة، ينزلون في هذه اللو كاندۀ .
بیشتر از سیاحان ، که بمنظور گردش بیاینتخت ایران می‌آیند ، در این هتل وارد میشوند .
وكذلك أصحاب الكارجات ، يُنزلون رُكَّابَهُمْ فيها، ما استطاعوا الى ذلك سبيلا .
گاراژ دارها نیز مسافرینشانرا ، تاجائیکه بتوانند ، در همین هتل وارد میکنند .
الضيوف يفدون الينا أيام الجمعة ويقضون الليل أحياناً عندنا .

ضوابط

شَد - مَد - وِصَل - قَطْع

مقصود از ضوابط ، علاماتی غیر از حرکات است ، که روی حروف میگذارند ،
تا طرز تلفظ آنها معلوم و مضبوط باشد .
ضوابط چهار قسم است :

۱ - شدّ (ـ) . این علامت روی حرفی گذارده میشود ، که بایستی دوبار تلفظ شود ، مانند عامّة و درّاجة که تلفظ میشود : عامّة - درّاجة .

۲ - مدّ (ـ) . این علامت روی الفی گذارده میشود ، که مرکب از دو همزه باشد و همزه بصدای الفی خوانده شود . مانند آخذ و آکل که در اصل آخذ و آکل بوده است .

۳ - وصل (ـ) ، روی همزه اول کلمه گذارده میشود . و همزه ای که دارای چنین علامتی باشد ، در وسط کلام تلفظ نمیشود و آنرا (همزه وصل) مینامند ، مانند (أذهب) که هنگامیکه در وسط ، یعنی پس از (و) مثلاً بیاید ، تلفظ میشود : (وَأَذْهَبُ = وَذَهَبُ) .

۴ - قطع (ـ) ، علامتی است که روی همزه (هنگامیکه آن مضموم و یا مفتوح باشد) و یا زیر آن (وقتی که آن مکسور باشد) میگذارند . همزه ای که دارای چنین علامتی باشد ، در همه حال (چه در اول و چه در وسط) تلفظ و بنام (همزه قطع) نامیده میشود مانند :

أَذْهَبُ - أَكْرَمُ - أَكْرَامُ .

لِلْحِفْظِ وَالِاسْتِظْهَارِ

برای حفظ و ازبر کردن

عَرَبِ هَذِهِ الْجُمَلِ

این جملات را اعراب بگذار !

أَصْلِحْ تِلْكَ الْجُمَلِ وَاسْتَظْهِرْهَا

آن جملهها را اصلاح و حفظ کن !

مَيِّزْ أَقْسَامَ الْكَلِمَةِ

اقسام کلمه را از یکدیگر تمیز بده !

اقْرَأْ هَذِهِ الْقِطْعَةَ وَتَرَجْمَهَا

این قطعه را بخوان و ترجمه کن !

ادوات استفهام

در ضمن دروس گذشته ، ادوات استفهام را شناخته و طرز استعمال آنها را آموختیم

واينك يكبار ديگر، آنها را با مرادف هريك در انگليسى و فارسى، در اينجا ميآوريم :

چه چيز؟	What ?	ماذا ؟
كجا ؟	Where ?	اين ؟
چه وقت ؟	When ?	متى ؟
چگونه ؟ چگونه ؟ چگونه ؟	How ?	كيف ؟
چرا ؟ براي چه ؟	Why ?	لماذا ؟
چند ؟ چقدر ؟	How	{ Many Much } كم ؟
كه ؟ چه كسى ؟	Who ?	من ؟
كدام ؟	Which ?	اى
آيا ؟	-	هل ؟

اينك دقت كنيد ! چگونه ما آنها را در داستان (تاجر و پادشاه) بكار ميبريم :

- ماذا أودع الشاب عند التاجر ؟ - أودع عنده مائة ليرة .

- ماذا قال التاجر ، عندما طلب الشاب أمانته ؟ - قال ...

- الى أين ذهب ؟ والى من رفع أمره ؟ - ذهب ... و رفع ...

- ماذا قال الملك للتاجر ، عندما أحضره ؟ - قال : لماذا ...

- ماذا أجاب التاجر ؟ وكيف أجاب ؟ - اجاب ... وقال هذا ...

- كم ليرة سلمها الشاب التاجر ؟ وفي أين ؟ - سلمها ... وفي ...

- ماذا أعطى الملك الشاب ؟ - أعطاه ...

- لماذا أعطاه الملك خاتمه ؟ - لأن يريه ... لتأني ...

- ماذا حدث للتاجر ، بعد أن ذهب الشاب ؟ - أخذ الخوف ...

- هل تفرسَ الملكَ هذا الخوفَ فيه؟
- نعم ، ياسیدی !...
- وأخيراً ، ماذا سألَ الملكَ عن التاجر؟
- سألَه ...
- من شهدَ للشبابِ أخيراً؟ ومتى؟
- شهدت ... فی ...
- أى شجرةَ يقصدها الملكُ؟
- الشجرةَ التى ...
- كيف عاقبه الملكُ؟ ولماذا؟
- عاقبه ... لاجل ...

دانشجویان عزیز! اگر درسهای گذشته را ، خوب فهمیده و بقدر کافی تمرین کرده باشید ، میتوانید روش بالا را در هر موردی بکار بندید . برای آزمایش خودتان ، چهل سؤال برای داستان گنجشک و صیاد طرح و بآنها جواب صحیح بدهید .

نامه نگاری

همانطوریکه نامه نگاری ، از نظر اینکه بنظم و ترتیب خاصی نیازمند است ، برای اغلب مردم مشکل است ، نوشتن نامه برای کسانیکه تازه بزبان خارجی آشنا شده‌اند ، بدرجات مشکل تر است . زیرا صرفنظر از دستورات لازم ، آنان با اصطلاحات متداول در آن رشته بخصوص نامه نگاری ، نیازمند میباشند .

ما از این درس ، دانشجویانرا تدریجاً باین اصطلاحات آشنا میکنیم :

اصولاً نامه نگاری بسه دسته تقسیم میشود :

۱- نامه نگاری معمولی که شامل نامه‌های دوستانه ، تبریک ، تسلیت ، درخواستی

و غیره میگردد .

۲- نامه نگاری تجارتي .

۳- نامه‌های عاشقانه .

سبک نامه نگاری در قدیم با روشی که امروز متداول است بسیار فرق دارد . دستوراتی

را ، که امروز در نامه نگاری رعایت میکنند عبارت از اینست که :

- ۱- نامه را باید مختصر و ساده نوشت و از استعمال عبارات و القاب بی‌معنی و بالآخره سلام و احوال‌پرسی و التماس دعا‌های طولانی، اجتناب نمود.
- ۲- در طرز نوشتن و بکار بردن جملات مناسب، ذوق و سلیقه بکار برد.
- ۳- در نامه (بهر کسی که باشد) باید رعایت ادب و احترام را نمود و از نوشتن کلمات رکیک و خشونت‌آمیز و بالآخره خارج از نزاکت، خود داری کرد.
- ۴- باید سعی شود، نامه تمیز نوشته شود و قلم خوردگی پیدا نکند.
- ۵- پس از نوشتن نامه، آنرا در پاکت تمیزی قرار داده، روی آنرا بنویسید و تمبر الصاق کنید. نویسنده باید آدرس خود را در پشت پاکت (نه روی پاکت) بنویسد.

دعوت بچای

۱۵/ خرداد/ ۳۷

هوشنگ عزیزم! نامه گرامیت را دریافت داشته، از خواندن آن لذت بردم. و از اینکه نوشته بودی در امتحانات موفق شده‌ای، خیلی خوشوقت و مسرور گردیدم. خواهش میکنم ساعت شش بعد از ظهر پنجشنبه آینده، در مجلس جشنی که در (باشگاه جوانان) برگزار میشود، تشریف بیاورید.

دوست جمشید

الدعوة الى حفلة شای

۲۵/ خرداد/ ۳۷

عزیزم (هوشنگ)! تَلَقَّيْتُ خُطَابَكَ الْكَرِيمَ فَحُظِّيتُ كَثِيرًا مِنْ قِرَاءَتِهِ . وَ قَدْ سَرَّني مَا كَتَبْتَ اليَّ مِنَ النِّجَاحِ فِي الإِمْتِحَانِ .
وَالأَمَلُ أَنْ تَقْبَلَ دَعْوَتِي لِلحُضُورِ فِي حَفْلَةِ شَاي فِي (نَادِي الشَّبَابِ) فِي السَّاعَةِ السَّادِسَةِ مِنْ مَسَاءِ يَوْمِ الخَمِيسِ .

محبك (جمشید)

قبول دعوت

۲۷/خرداد/۳۷

جمشید عزیزم ! دعوتنامه شما را امروز صبح دریافت داشتم و از لطف و محبت شما بی نهایت متشکرم . البته من با ماشینم خواهیم آمد، که پس از پایان جشن بشمیران برویم و شب را در آنجا خوش بگذرانیم .

دوست باوفایت هوشنگ

قبول الدعوة

۲۷/خرداد/۳۷

عزیزی (جمشید) ! وَصَلْتَنِي دَعْوَتُكَ هَذَا الصَّبَاحَ وَإِنِّي أَشْكُرُكَ عَلَى هَذِهِ الدَّعْوَةِ وَأَشْكُرُ عَطْفَكَ الْجَمِيلَ . إِنِّي سَأَجِيبُ مَعَ سَيَارَتِي ، لِنُذْهَبَ بَعْدَ انْتِهَاءِ الْحَفْلَةِ إِلَى شَمِرَانَ وَنَقْضِي لِيَاةَ سَعِيدَةٍ هُنَاكَ .

محبك الوفی (هوشنگ)

۵۷۱۷۲۰۵۱۷۲	پست هوائی	الْبَرِيدُ الْجَوِيَّ
	» زمینی	الْبَرِيدُ الْعَادِيَّ
	کره جغرافیائی - نقشه جغرافی و غیره	خَارِطَةٌ - خَرِيطَةٌ
	گاغذ - دام	قِرطاس - شَرَك
	فرستادن - نگاه کردن	الْبَعْثُ - النَّظَرُ
۵۷۱۷۲۰۵۱۷۲	درس خواندن	الْدَّرْسُ

(بعث - یبعث) مانند (منع - یمنع) و (نظر - ينظر) و (درس یدرس) مانند (نصر - ینصر) صرف میشود .

بعثت رساله الى آلمانيا بالبريد الجوي :

نامه ای با پست هوائی بآلمان فرستادم .

نحن الطلاب ندرس دروسنا كل يوم بهمة ونشاط ، نكتب وظائفنا بكل اهتمام ،
ننظر الى خارطة كبيرة في غرفتنا او نلعب مع زملائنا ، عند ما نجد فرصة مناسبة .

الحفظ والاستظهار

١ - العلوم كثيرة : الفقه للأبدان ، النجوم للأزمان ، والبلاغة للسان ،
الموسيقى الأذان ، الهندسة للعمران و ...

٢ - قال انوشروان : المرؤوءة أن لاتعمل عملا في السر ، تستجيب منه في
العلانية .

٣ - قال أفلاطون : لاتطلب سرعة العمل واطلب تجويده . فان الناس
لايسألون في كم فرغ ؟ وانما ينظرون الى إتقانه وجودة صنعه .

٤ - من أمثال العرب : اذا خرّجت الكلمة من القلب ، رخلت في القلب
واذا خرّجت من اللسان لم تتجاوز الأذان .

٥ - قال أرسطو : أحسن الكلام ما صدق فيه قائله وانتفع به سامعه .

٦ - قال الإمام علي ع : سرك أسيرك ، فاذا تكلمت به ، صرت أسيره .

كل علم ليس في القيرطاس ضاع كل سر جاوز الاثنين شاع .

روش توصيفي

برای تقویت زبان، باید در درجه اول از (روش سمعی)، بوسیله صفحه ویا نوار ضبط
صوت ، استفاده کرد . اهمیت این روش بیشتر از آن نظر است ، که زودتر میتوان با
اهل زبان بگفتگو پرداخت ویا از رادیو ، سینما و تاتر بخوبی استفاده کرد . و در درجه
دوم ، باید دانشجویان وادار شوند ، که مرتباً در کلاس و در خارج کلاس ، از (روش
توصیفی) استفاده نمایند . این روش ، همان (روش بصری) است ، ولی نه آنطوریکه هنوز
در ایران متداول است (یعنی محصلین و دانشجویان ، زبان را آنطور آموخته اند ، که

فقط میتوانند از روی کتاب بخوانند!) بلکه مقصود اینست که آنان بتوانند يك منظره‌ای را توصیف کنند. برای این منظور تابلوهای رنگی بزرگی تهیه شده، که میتوان از آنها در کلاس درس استفاده کرد. نقش مؤثری را که این روش در تقویت زبان دارد، غیر قابل انکار است.

اینک دانشجویان عزیز! این لغات و اصطلاحات را، بخصوص مورد توجه قرار دهید، تا از این روش تازه که بمنظور تقویت (قوة توصیفی) شما، در درسهای آینده بکار برده میشود، خوب استفاده کنید.

إِطَارَةٌ - التَّمثِيلُ - (مَثَلٌ - يُمَثَّلُ) تابلو اتومبیل - نمایش دادن

شَاحِنَةٌ - مُمْضِدَةٌ - مُمَرِّضَةٌ ماشین باری - پانسمانچی - پرستار زن

سَائِقٌ - أَعْمَدَةُ الْكَهْرَبَاءِ راننده - تیرهای برق

مِصْبَاحٌ - بَدَلَةٌ لامپ، چراغ - لباس روزانه (یکدست لباس)

كَنِيسَةٌ - قِسٌّ کلیسا - کشیش

هذه منظره جميلة تمثل شارعا من شوارع انكلترا.

این منظره زیبایی است، که یکی از خیابانهای انگلستان را نشان میدهد.

هذه السيدة تسوق سيارتها الخاصة. این خانم خود، اتومبیل را میبرد.

القس يخطب في الكنيسة أيام الأحد. کشیش روزهای یکشنبه در کلیسا سخنرانی میکند.

رَصِيفٌ - نَشَّالٌ - ضَابِطٌ پیاده رو - جیب بر - افسر

حَانُوتٌ - مَخْزَنٌ (حَوَانِيتٌ - مَخَازِنٌ) دکان - انبار (عمده فروشی)

مَعْرَاضٌ - بِنَايَةٌ نمایشگاه، فروشگاه - ساختمان

مُشْرَطِي - بُولِيس

پاسبان - پليس

مُرَاقِبُ المُرور

مأمور راهنمائی

مُنْعَطِف - بايع التذاکِر

سرپیچ - بلیط فروش

سَاعِي البَرِيد

پستیچی

دائرة البريد تقع عند منعطف الشارع.

اداره پست سرپیچ خیابان است.

وبجانبها حانوت لبیع الفاكهة.

پهلوی آن ، دکان میوه فروشی است.

بايع السجایر يقع أمام صالون الحلاقة.

سیگار فروشی روبروی سالن آرایشگاه قرار دارد.

قاعة كبيرة ، بهو واسع

تالار ، سالن ، اطاق بزرگ

مخزن الأزياء - معرض الأحدثية

فروشگاه لباس - نمایشگاه کفش

الجانب الأيسر

طرف چپ

الجهة اليسرى



أسئلة و تمارين

دستورات ذیل را بدقت اجرا نماید :

- ۱- ریختهای ماضی ، مضارع و امر این افعال را صرف نمائید : (الزیارة : دیدن کردن ، الوجدان : یافتن ، النزع : کندن ، اذ دست کسی بیرون آوردن ، السحب : کشیدن چیزی ، الزعم : گمان کردن ، الذبح : کشتن ، الخسران : زیان کشیدن ، النظر) .
- ۲- ضوابط بچه کار می آیند ؟ و فرق آنها با حرکات چیست ؟ بیان کنید .
- ۳- کلمات قصاریکه بخاطر سپرده اید ، بلند بلند بگوئید .
- ۴- سه جمله فارسی خودتان بنویسید ، سپس آنها را ترجمه کنید .
- ۵- اعراب و حرکات قرائت اول و دوم را با دقت بگذارید .
- ۶- نامه مختصری بیکي از دوستانتان بنویسید و او را به محل بیلاقی خودتان دعوت کنید .
- ۷- جملات سری الف را بصورت جمع و نکره در آورید و قطعه ب را اعراب بگذارید .

وسری ج را بعربی ترجمه نمائید :

ذهب السيد فريد الى الجامعة و رأى زميله السيد حاتم فيها .

رأيت السيدة فريدة تذهب الى السوق لتأخذ مواجا من احدى المخازن .

ألقي الصياد شر كه تحت الشجرة الطويلة وأخذ طائرا جميلا .

الف

رأينا في ايران غابات عظيمة تعد مناظرها من أجمل المناظر الطبيعية فيها .

تؤمها السائحون والسائحات من جميع أنحاء العالم . ورأينا فيها ايضا أما كن

أثرية مزينة بالزخرف والفسيفساء .

ب

بهترین فصلها ، بنظر من فصل بهار است . زیرا طبیعت زندگی را از سر میگیرد ،

درختان جامه نوری میپوشند . گلهای رنگارنگ زینت بخش بوستانها

میگردند . جویبارها از دامنه کوهساران سر ازیر میشوند . بلبلان نغمه سرائی میکنند

ج

القرائة السادسة

- ١- عندنا قاعة كبيرة مفروشة بأحسن الطنافس الإيرانية . فيها مروحة كهربائية للصيف ومدفئة جميلة للشتاء .
- ٢- جاءنا ضيوف من خراسان أمس . فاستقبلناهم في المطار بكل حفاوة . فجاءوا الى البيت ودخلوا قاعة الاستقبال فقلنا لهم : أهلاً ومرحباً .
- ٣- كتبت هذا الصباح كتابا الى زميلي في امريكا . وارسلته بالبريد الجوي .
- ٤- أحسن الفصول في عقيدتي ، فصل الربيع . لان فيه تتجدد حياة الكون وتورق الأشجار وتزدهر الأزهار وتجرى المياه من الجبال وتغنى الطيور في البساتين ألحانا من الموسيقى الطبيعية .
- ٥- عندما أدخل البيت أذهب الى غرفة الملابس فأنزع ملابسى وأعلقها على المشجب وأضع شابقتى على الطاولة ثم اذهب نحو الصنبور واغسل وجهى بالصابون والماء الدافئ .
- ٦- كم تمنيت يا عزيزى ! أن تكون معى فى طهران . فنقضى عطلتنا هذه عطلة سعيدة ونستذكر (دوره كنيم) دروسنا خلالها .
- ٧- على رغم أنى كنت موعوكا (كسالت داشتم) ، كتبت اليك كتابا طويلا وأرسلته بالبريد العادى . والأمل أن ترسل الىّ الجواب سريعا .
- ٨- أوفدت الحكومة الإيرانية ممثلوها الى منظمة الأمم المتحدة أول أمس .
- ٩- عندما أريد الخادم ، أضغط الزر فيكون حاضراً أمامى من فوره .
- ١٠- بودى أن أزور مدن ايران وأشاهد بناياتها الأثرية .



فرهنگ ایرانی (۱)

از اواخر قرن چهارم که فرهنگ اسلامی انتشار یافت و مدارس، در نقاط مختلف تأسیس شد و دیانت اسلام بر سایر ادیان غالب آمد؛

و مقاومت زردشتیان در همه بلاد ایران با شکست قطعی و نهائی مواجه گردید، فرهنگ ایرانی، بصبغه اسلامی جلوه گری آغاز نهاد و پایه تعلیمات، بر اساس ادبیات عربی و مبانی دین اسلامی قرار گرفت.

بالطبع توجه شعراء و نویسندگان بنقل الفاظ و مضامین حدیث فزونی گرفت. و کلمات و امثال و حکم پیشینیان در نظم و نثر کمتر میآمد.

چنانکه بحسب مقایسه، در سخن دقیقی و فردوسی و دیگر از شعراء عهد سامانی و اوائل عهد غزنوی، نام زردشت و اوستا و بزرجمهر و حکم وی بیشتر دیده میشود، تا در اشعار عنصری، فرخی و منوچهری که در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم میزیسته اند....

الثقافة الايرانية

عندما انتشرت الثقافة الإسلامية في أواخر القرن الرابع للهجرة و أُسِّسَت المدارس في المناطق العديدة؛ وأصبح الدين الإسلامي غالباً على سائر الأديان؛

وأنَّ الزرادشتيين في جميع نواحي إيران، قد فشلت مقاوتهم و كِفاحهم لِلْمِرَّةِ الأخرى، أخذت الثقافة الإيرانية تَبْرُزُ في صبغة إسلامية. واستقرت فنون التعليم والتربية على أساس اللغة والآداب العربية.

فطبعاً، إنَّ الشعراء والكتاب اتَّجَّهوا أكثرَ اهتمامهم بنقل ألفاظ الحديث و مضامينها. و قَلَّ استعمال الحكم والأمثال السائرة عند القدماء، في نثرهم و نظمهم. و على هذا الأساس، نحن نرى استعمال زرادشت (النبي الإيراني)، أوستا (كتابه) بزرجمهر و حكمه في اشعار (الشاعرين): الدقيقي و الفردوسی و غيرهما من شعراء العصر الساماني و أوائل العصر الغزنوي، أكثر مما نرى في اشعار العنصری، الفرخی و المنوچهری و غيرهم ممن يعيشون في أواخر القرن الرابع و اوائل القرن الخامس....

الحب المتبادل !

قد يُعاشِرُ شَابٌ فَتَاةً أَعْوَاماً لَا يَهْمُهُ مِنْ أُمْرٍ شَيْئٌ وَلَا يَخْطُرُ لَهُ الْإِقْتِرَانُ بِهَا .
وَرَبَّمَا كَانَ فِي نَفْسِهِ تَرَقُّعٌ عَنْهَا وَهُوَ يَزْعَمُ أَنَّهَا لَوْ عَرَضَتْ عَلَيْهِ لَأَيِّرُهَا .

فَإِذَا أُنْسَ مِنْهَا مَيْلًا إِلَى غَيْرِهِ ، أَوْ رَأَى غَيْرَهُ مَيْلًا إِلَىهَا ، لَا سِيَّمَا إِذَا كَانَ الْحُبُّ مُتَبَادِلًا بَيْنَهُمَا ، فَانْ عَوَامِلَ الْغَيْرَةِ تَشْوُرُ فِي قَلْبِهِ وَيَتَحَوَّلُ حُبُّهُ الْفَاتِرَ إِلَى شَغَفٍ شَدِيدٍ وَلَا يَرْتَاحُ لَهُ بِالْإِلَّا بِنَيْلِهَا .

فَقَدْ تَرَى عِقَارًا أَوْ مَتَاعًا مُعْرَضًا لِلْبَيْعِ وَلَا يَهْتَمُّكَ ابْتِئَاعُهُ . فَإِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يُتَقَبَّلُونَ عَلَيْهِ ، آتَتْ فِي نَفْسِكَ مَيْلًا إِلَى شِرَائِهِ . وَإِذَا أُرِدْتَ أَنْ تُطْعِمَ الطِّفْلَ شَيْئًا لَا يُحِبُّهُ ، نَفَرَمْنَهُ فَإِذَا تَطَاهَرَتْ بِاعْتِضَائِهِ هَذَا الشَّيْءَ إِلَى سِوَاهُ ، رَأَيْتَهُ يَطْلُبُهُ بِإِلْجَاجَةٍ وَيَتَنَاوَلُهُ بِلَذَّةٍ . وَالظَّاهِرُ أَنَّ ذَلِكَ غَرِيزِي فِي النَّاسِ عَلَى اخْتِلَافِ طَبَقَاتِهِمْ وَأَدْوَارِ حَيَاتِهِمْ....

ان یکن لخصام قلبک مأوی
ان قلبی للحب أصبح معبد .

دوستی دو طرفه !

گاهی جوانی سالیان دراز ، بادوشیزه‌ای معاشرت میکند ، نه برای او اهمیتی قائل میشود و نه اندیشه همسری با او را ، در مغز میگذرانند . و بسا هست که خود را بر ترازاو میدانند . و اگر ویرا (برای همسری) باو عرضه کنند ، رضایتی نمیدهد .

همین جوان ، اگر احساس کند که او بدیگری تمایل دارد و یادگیری نسبت باو اظهار میل میکند ، بویژه اگر بایکدیگر ، هم عشق بورزند ، احساساتش تحریک شده ، آندوستی بعشق و علاقه شدیدی مبدل میگردد . و وقتی خاطرش آرام میشود ، که بهمسری وی نائل گردد .

گاهی می بینید که ملکی با کالائی را برای فروش عرضه میکنند ، بخرید آن اهمیت نمیدهد . ولی هنگامیکه دیدید مردم بدو روی آورده اند ، در خود احساس میکنید که بخرید آن تمایل یافته اید . و هنگامیکه میخواهید چیزی را ، به بچه ای بخورانید که از آن نفرت دارد ، اینطور وانمود میکنید : میخواهید آنرا به بچه دیگری بدهید . وی آنرا باصرار طلب میکند و با لذت میخورد . ظاهراً این یک حالت طبیعی است که در بشر در جمیع مراحل زندگی وجود دارد ...

اگر قاب تو کانون دشمنی و کینه توزی است
قلب من ستایشگاه عشق و صمیمیت است .

الزيارة - دیدنی گردن

- من یقرع الباب؟ افتح یا جمال!
- که در میزند؟ جمال در را باز کن!
- من هو؟
- کی؟ کیست؟
- جمال: زمیلکم، الصاغ صالح أحمد.
- دوستتان، سرگرد صالح احمد است (۱).
- أدخل یا صالح!
- صالح! بفر ما تو!
- «یدخل الصاغ غرفة الاستقبال ویسلم:» سرگرد باطاق پذیرائی داخل شده، سلام میکند.
- صباح سعید
- صبح بخیر (اصطلاح مصری)
- صبح بخیر، خوش آمدید
- صباح سعید مبارك) أهلا ومرحباً
- شرفتنا یا صالح! أنا مسرور من زیارتك. لطف فرمودید، ازدیدن شما خیلی خوشوقتم.
- اقع على الكرسي، أهلا ومرحبا
- بفرماید بنشینید. خیلی خوش آمدید.
- تعال یا جمال!
- جمال بیا؟
- نعم، یا سیدی!
- بله، قربان!
- هات القهوة (الشای)!
- قهوه (چای) بیار!
- حاضر، (سمعاً وطاعة)
- چشم (اطاعت میشود).
- واحضری کوبا من الحليب!
- برای منهم، يك فنجان شیر بیاور!
- تعال! هات علبة الحلويات!
- بیا، جعبه شیرینی را بیاور!

* * *

- طیب، یا صالح کیف انت؟ (کیف صحتك؟) خوب، صالح چطوری؟ حالت چطور است!
- الزائر: بخیر وعافیه، أشکرك
- خیلی خوب متشکرم
- تعال یا جمال! اغلق الباب!
- جمال! بیا در را ببند!

۱- عربها معمولاً اسم شخص واسم پدرش را با هم ذکر میکنند. در اینجا صالح اسم خودش واحمد نام پدرش میباشد.

- أريدُ أن أسألك شيئاً يا صالح !
 - بأى شأن (حول أى شىء) ؟
 - بشأن الجنرال أحمد لطفى .
 - تفضل ! (أنا طوع أمرك و رهن اشارتك) .
 - سمعتُ أنه شيوعى !
 - أصحيح هذا !
 - لا أعتقد (لا أتصور - لا أفكر) .
 - بل بالعكس ، إنه من أعداء الشيوعيين . بلکہ برعکس وی از دشمنان کمونیسم است .
 - علاوة على ذلك، إننى رأيتُه فى (رابطة ایران و آمریکا) وقد سجّل وأصبح من أحببائه هذه الرابطة .
 - وانگهی ، من اورا در (انجمن ایران و آمریکا) دیدم . وی اسم نوشته و ...
 - على كُلى ، أن أمره لمریب .
 - أرجو أن يبقى بيننا (قلتُ لكِ للسّر فقط) . خواهشمندم این حرف بین خودمان بماند .
 - انى سأقطعُ صلّتى عنه .
 - من رابطه ام را با او قطع میکنم .
 - جيدٌ جداً
 - خیلی خوب است .
 - قلّ لى : بماذا يشتغل أخوك ؟
 - بگو به بینم : برادرت بچه کارى سرگرم است ؟
 - والله ، إنه صُحيفى ، يشتغل فى دار ...
 - وی خبر نگار است در اداره مجله ... کار میکند .
 - شغله طيب .
 - کارش خوب است .
 - كم ياخذ شهرىّا ؟
 - ماهى چند میگیرد ؟
 - أفكر : ياخذ خمسة ليرة بالشهر .
 - فکر میکنم ماهى پانصد تومان میگیرد .
 - تسمح لى ؟ يا سیدی ! (أترخص) .
 - اجازه میفرمائید مرخص شوم ؟
 - تذهب مع السلامة ، سلّم على أخيك .
 - میروید؟ بسلامتى ، برادرت سلام برسان !

الدرس الثامن

تَفَاح - إجاص (كُمثري) سيب - گلابی

زرد آلو - شفتالو ، هلو

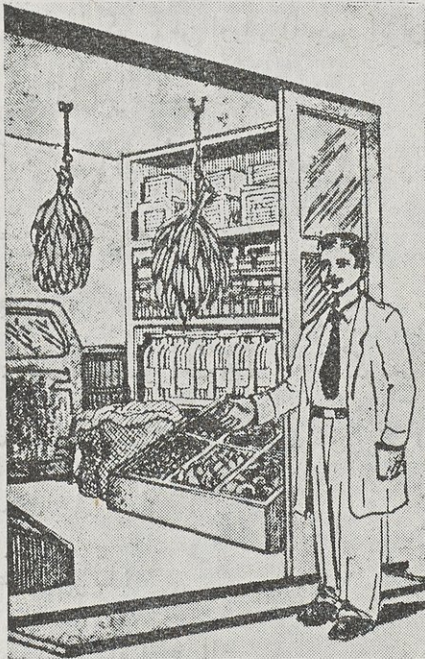
مِشْمِش - خَوْخ

انگور - آلبالو ، گیلاس

عِنَب - گَرَز

انجیر - خرماي تازه

رُطَب (١)



وقف البقـال امام
حانوته يرحب بالمشتريين
(الزباغن) .

←

(رغب - يرغب) و (نضج - ينضج) مانند (علم - يعلم) صرف میشود .

١- شكوفه خرما را (طلع) ، دانه سبز آنرا (خلال) ، هنگامیکه زرد شود (بلح) و پس از رسیدن (رطب) و خشک آنرا (تمر) گویند .

الرَّغْبَةُ - النَّضِجُ میل کردن (دوری نمودن) - رسیدن میوه و غیره
هل ترغب في الفواكه وراء الأكل؟ يا مسعود!

مسعود! آیا پس از خوراک میوه جات میل میکنی؟
نعم، یا سیدی! آكل بعض الفواكه كالتفاح، الإِجاص و غيرها بعد الغداء والعشاء.
فانها تحتوي على كميات كبيرة من الفيتامينات (ويتامين) و هي تقوى الأعصاب.
... زیرا آنها مقدار زیادی ویتامین دارند که موجب تقویت اعصاب میگردد.
متی تنضج هذه الأثمار؟ این میوهها چه وقت میرسد؟
انها تنضج في الصيف.

سَفْرَجَل - مَوْز - عُنُقُود به - موز - خوشه انگور و غیره.

البَطِيخُ - الأَصْفَر هندوانه - خربزه

حُلُو - حَامِض شیرین - ترش

نَاضِج - غَيْرَ نَاضِج رسیده - نارس

بُرْتُقَان - نارَنْج - لَيْمُون پرتقال - نارنج - لیمو

البطبخ الأصفر يكون حلوا ولكن الأحمر قد يكون حلوا و قد يكون بلاطعم.
وكذلك الليمون قد يكون حلوا و قد يكون حامضا. السفرجل فاكهة تنضج في الخريف.

صحيح و معتل

این مبحث، یکی از مهمترین مباحث (علم صرف) بشمار میرود. ما از نظر اهمیت آن، مجبوریم در اینجا تمام اقسام صحیح و معتل اشاره کرده، صرف ریختهای ماضی و مضارع و امر آنها را، برای فرصت دیگری بگذاریم.

اسم و فعل عموماً بدو دسته تقسیم میشوند: صحیح و معتل.

۱- صحیح ، آنست که تمام حروف اصلی آن ، از (حروفِ صحت) باشد . و آن بر سه قسم است ، مُضَاعَف ، مَهْمُوز و سَالِم .

الف - مَضَاعَف ، آنست که یکی از حروف اصلیش مکرر باشد . مانند (مدّ = مدد بر وزن فعل) و (زلزل = فعلل) .

ب - مَهْمُوز ، آنست که یکی از حروف اصلیش همزه باشد . و این گاهی بجای (ف) و گاهی بجای (ع) یا (ل) قرار میگیرد ، مانند (أخذ - سأل - قرأ) .

ج - سَالِم ، آنست که حروف آن ، نه مکرر باشد و نه در آن همزه و یا سایر حروفِ عِلّه (ا - و - ی) وجود داشته باشد ، مانند (ذهب - کتب) .

۲ - مَعْتَل ، آنست که یکی از حروف اصلیش ، از (حروفِ عِلّت) باشد . و این بر پنج قسم است : مِثَال ، أَجَوَف ، نَاقِص ، لَفِيفِ مَفْرُوق و لَفِيفِ مَقْرُون .

الف - مِثَال ، آنست که حرفِ عِلّه بجای (ف) باشد مانند (وعد - یسر) .

ب - أَجَوَف ، آنستکه حرفِ عِلّه بجای (ع) باشد مانند (قال - باع) که دراصل (قول - بیع) بوده و حرفِ عِلّه ، چون قبلش مفتوح بوده ، قلبِ بالف شده . این قاعده

(حرفِ عِلّه ماقبل مفتوح قلبِ بالف میشود) کلیت داشته ، در همه جا جاری است .

ج - نَاقِص ، آنست که حرفِ عِلّه بجای (ل) باشد مانند (دعا - رضی) .

د - لَفِيفِ مَفْرُوق ، آنستکه دارای دو حرفِ عِلّه یعنی بجای (ف - ل) باشد مانند (وقی - وفی) .

ه - لَفِيفِ مَقْرُون ، آنستکه این دو حرفِ پهلوی یکدیگر ، یعنی بجای (ع - ل) باشد مانند (نوی - شوی) و یا بجای (ف - ع) مانند (یوم) .

بنابر این ، مجموع اقسام صحیح و معتل هشت است و اگر دولفیف را یکی بشماریم ، مجموعاً هفت قسم میشود ، که این بیت بهمۀ آن اقسام ، اشاره میکند :

صحيح است و مثالست و مضاعف لفيف و ناقص و مهموز و أجوف

بخاطر داشته باشید ، برای شناختن اسماء و افعال معتل و صحيح ، بايد آنها را بريخت مجردشان بر گردانيد ، تا تشخيصشان آسان باشد .

رَبِيع - صَيْف بهار - تابستان

خَرِيف - شِتَاء پائيز - زمستان

طَوِيل - قَصِير بلند - کوتاه

ليالى الصيف قصيرة وأيامه طويلة وحارة ولكن ليالى الشتاء طويلة وأيامها قصيرة باردة.
در تابستان ، شبها کوتاه و روزها بلند و گرم است ولی ...
يَشْتَدُ الحَرُّ فى المناطق الإستوائية كما يشتد البرد ويكثر الجليد فى المناطق الشمالية.
در مناطق استوائی هوا خیلی گرم میشود همانطوریکه در مناطق شمالی برف و یخ ...
اكتب الفصول الأربعة يا سعيد ! واذكر أثمار كل فصل وفواكهه !
سعيد ! فصول چهار گانه را بنویس و میوه جات هر فصلی را ذکر کن !

* * *

كَانَ هُنَاكَ قَنَاصٌ يَذْبَحُ العَصَافِيرَ وَ دُمُوعَهُ تَسِيلُ

صیادی گنجشکها را میکشت و اشکش جاری بود (میریخت).

أَنْظُرْ إِلَى مَا تَصْنَعُ يَدَاهُ ؟ نگاه کن ! دستهایش چه میکند ؟

وَمَنْ كَانَ هَذَا شَأْنَهُ ، كَيْفَ يَرْضَى أُذَى غَيْرِهِ ؟

کسیکه اینطور باشد ، چگونه بشکند چیه دیگران راضی میشود ؟

وَلَا شَكَّ إِنَّهُ يَخْضَرُ بِشَمَنِهَا . شکی نیست که وی از خریدن آنها زیان میبرد .

... حَيْثُ اخْتَفَتِ الْحَبُوبُ تَحْتَ الْجَلِيدِ ... که دانه زیر پرف پنهان شده

افعال جحد ، نهی ، نفی و استفهام

سه قسم از افعال یعنی ماضی ، مضارع و امر را خواندیم . اینک افعال دیگر (زبان

عربی) ، که از فعل مضارع ساخته میشوند ، عبارتند از جحد ، نهی ، نفی و استفهام .

۱- جحد . این فعل در حقیقت همان ماضی منفی است (جحد یعنی نفی و انکار کردن) .

طرز ساختن آن ، با اضافه کردن کلمه (لم) بفعل مضارع انجام میشود . مانند :

لَمْ أَذْهَبْ = مَازَهَبْتُ

بخاطر داشته باشید ! (لم) دو عمل میکند : یکی آنکه معنی مضارع را بماضی مبدل

میسازد . و دیگر آنکه آخر فعل مضارع را مجزوم (◌ْ) مینماید . بنابراین ، در جمعها

(وتثنیه ها) بجای جزم ، نون عوض رفع میافتد (مانند تذهبون : لم تذهبوا) و در افعال

معتله حرف عله ساقط میشود .

۲- نهی . فعل نهی ضد امر است . طرز ساختن آن ، با اضافه کردن کلمه (لا) انجام

میگردد . (لا) نیز دو عمل میکند : یکی آنکه مضارع را بصورت نهی درمیآورد و دیگر ،

آخر آنرا مانند (لم) در تمام ریختها ، مجزوم میسازد .

۳- نفی . فعل مضارع منفی را قبلا بیان کردیم . علامت آن (لا) است که

جزم نمیدهد .

۴- استفهام . فعل استفهام همان فعل مضارع است که با (هل) استعمال

میشود و جزم نمیدهد . و گاهی (هل) بر سر فعل ماضی در میآید و فعل را بصورت

پرسش درمیآورد . توجه داشته باشید ! تمام این اقسام چهار گانه را ، در همین درس صرف

میکنیم و برخی ریختهای آنها را ، مورد استعمال قرار میدهیم .

در جملات اسمیه بجای (هل) اغلب (أ) را بکار میبرند. در اینصورت بخاطر بسپارید
در مورد تردید، (هل) را با (او) و (أ) را با (ام) استعمال کنید :

هل تأكل التفاح او الخوخ؟ یا سعید! سیب میخوری یا شفتالو؟

أ سعید مثقف ام خالد؟ آیا سعید تحصیل کرده است یا خالد؟

و گاهی (هل) را اینطور بکار میبرند :

هل أن هذه المشمشة، ناضجة او غير ناضجة؟ آیا این زردآلو، رسیده است یا نه؟

فُسْتُقٌ - لُوزٌ پسته - بادام

بُنْدُقٌ - جُوزٌ فندق - گردو

حَبٌّ - رَائِحَةٌ كَرِيهَةٌ تخمه (هندوانه و غیره) - بوی بد

حِصْرِمٌ - تَوَابِلٌ غوره انگور - ادویه

بَصَلٌ - ثُومٌ پیاز - سیر

ریختهای (فعل جحد)، اینطور صرف میشوند :

۱ - لم أذهب = ما ذهبت (متکلم) لم نذهب = ما ذهبنا (متکلم مع الغیر)

۲ - لم تذهب = ما ذهبت لم تذهبوا = ما ذهبتم (مخاطب)
لم تذهبي = ما ذهبت لم تذهبن = ما ذهبتن (مخاطبة)

۳ - لم يذهب = ما ذهب لم يذهبوا = ما ذهبوا (مغایب)
لم تذهب = ما ذهبت لم يذهبن = ما ذهبن (مغایبه)

در زبان عربی، هر دو ریخت (لم أذهب - ما ذهبت) صحیح است، ولی ریخت اول

فصیحتر و بهتر است . و اصولاً نویسندگان بزرگ ، ریخت دوم را ، کم بکار میبرند .
 ضمناً باصطلاحی که عربها برای اول ، دوم و سوم شخص بکار میبرند ، توجه داشته باشید .
 هل أكلت المشمش والكرز هذا اليوم ؟ یا حماد !
 لا ، یا سیدی ! لم آكل هذه الفواكه ولكن أكلت الفستق واللوز .

ریختهای فعل نهی :

باید نرویم :	لا نذهب°	۱- باید نروم :	لا أذهب°
لا تذهبوا°	} نروید	لا تذهب°	} ۲- نرو
لا تذهبن°		لا تذهبن°	
باید نروند	لا يذهبوا°	باید نرود	لا يذهب°
لا يذهبن°	} لا يذهبوا°	لا يذهب°	} ۳- باید نرود
لا يذهبن°		لا يذهب°	

لأنأكل الحصرم ولا الثمرة الغير ناضجة ولا تشرب الأشرطة الحامضة یا نزیه !

المحادثة بشأن حاجيات البيت

من یشتري لكم حاجيات البيت ؟
 تشتري الخادمة فی الأغلّب .
 فهل تستطيع أن تشتري بكل حداقة ؟
 من یشتري الفاكهة فی ایام الصیف ؟
 انا شخصياً أشتري الفاكهة و الحلویات .
 شیرینیجات و میوهجات را شخصاً خریداری میکنم .
 كم تفاحة تشتري كل مرة ؟ و كم إجاصاً ؟
 هر دفعه ، چند دانه سیب و چند دانه گلابی میخرید ؟

اشتری عادة من كل واحد منهما كيلو غرامين . از هر کدام دو کیلو .

كيف تأكل العنب ؟ انگور را چگونه میخورد ؟

أخذ عنقوداً منه بيدي اليسرى وآكل منه حبة بعد اخرى .

يك خوشه انگور بدست چپم گرفته ، دانه دانه میخورم .

هل تحبّ العنب الحلو او الحامض ؟ انگور شیرین را می پسندی یا ترش ؟

انى أرغب الى الفواكه الحلوة أكثر . من بمیوه جات شیرین بیشتر میل میکنم .

في فصل الشتاء ، الذى يكون الطقس بارداً جداً ، من يشتري البرتقان والليمون ؟

در فصل زمستان که هوا خیلی سرد است ، که پرتقال و لیمو میخرد ؟

أنا شخصياً اشترى وحتى أبذل جهدى لانتخاب مثلاً البرتقان الجيد في ذلك البرد القارس .

من خودم شخصا وحتى در آن سرمای سخت سعی میکنم مثلاً پرتقال خوب بخرم .

هل تشتري الفستق ، اللوز ، البندق وسائر الحبوب لايام العيد ؟

آیا برای ایام عید پسته ، بادام و فندق و غیره میخرید ؟

طبعاً ، فان شراء هذه الاشياء ضرورى لتسليية الصغار والكبار .

البته خریداری این اشیاء برای سرگرمی کوچک و بزرگ ضروری است .

هل اشترت الخامة هذه الحبوب الى الآن ؟ آیا کلفتان تا کنون آجیل خریداری کرده ؟

كلاً ، فانى لم اسمح لها بان تشتري . ابدأ ، من تا کنون باو اجازه نداده ام ، بخرد .

لماذا ؟ چرا ؟

لأنها لاتعرف الفستق الجيد مثلاً من الردى .

زیرا او مثلاً پسته خوب را از بد تشخیص نمیدهد .

دستور

این عبارات را زیاد خوانده اید « ذَهَبَتِ الْإِنْسَةُ إِلَى الْحَدِيقَةِ » . هیچ فکر

کرده‌اید: (ذهبْتُ) که فعل سوم شخص مؤنث است و آخرش باید ساکن باشد، چرا در اینجا کسره گرفته؟ و چرا در مثال (لَا تَأْكُلِ الْحَبْصِمَ، لَا تَشْرَبِ الْأَشْرِبَةَ) و در مثال (كُلْ دَائِمًا الْفَوَاكِهِ النَّاضِجَةَ وَاشْرَبِ الْأَشْرِبَةَ الْحُلْوَةَ) آخر فعل نهی و فعل امر مکسور شده؟

علت اینستکه همزه (أَل) وصل است و در وسط کلام تلفظ نمیشود. و چون (ل) ساکن است، و آخر کلمه (فعل) قبل هم ساکن، اجتماع دو ساکن پهلوی یکدیگر شده، که تلفظ آنها ممکن نیست. در این موارد قاعده اینست که اولی را کسره (ـِ) میدهند و بدومی وصل کرده، میگویند: ذَهَبَتْ إِلَى الْحَدِيقَةِ.

ریختهای فعل استفهام

ما قبلا، ریختهای فعل نفی (یعنی مضارع منفی) را خواندیم و اینک ریختهای

استفهام:

۱- هل أذهبُ؟ هل تذهبُ؟

۲- هل تذهبُ؟ هل تذهبنَ؟
هل تذهبنَ؟ هل تذهبنَ؟

۳- هل يذهبُ؟ هل يذهبنَ؟
هل تذهبُ؟ هل يذهبنَ؟

بخطا داشته باشید! (لا) نفی و (هل) استفهام هیچگونه عملی ندارند. و گاهی

(هل) بماضی داخل میشود مانند (هل ذهبْتُ؟) ولی اصطلاحاً آنرا فعل استفهام نمیگویند

عندما تريد أن تذهب إلى الدائرة، هل تأكل الثوم أو البصل؟

لا، یاسیدی! لا آكل الثوم ولا البصل، فان فیهما رائحة كريهة.

قل لسعيد: لا يذهب إلى النادی هذا المساء سعيد بگو: امشب بباشگاه نرود.

فراموش نکنید! فعل (القول) همیشه با (ل) بکار میرود. همانطوریکه (الذهاب

والمجئی) با (الی) استعمال میشوند. در هر زبان دانستن اینکه هر فعلی با کدام يك

از (حروف اضافه) بکار میرود، بسیار مهم است.

جِسْر - قَنْطَرَة پل بزرگ - پل کوچک

مِضَخَّة، مِرْشَّة - مِصْفَاة عطریاش، تلمبه، آبپاش - صافی

صُنْبُور (حَنْفِيَّة) دستشوئی، شیرحوض وغیره

اُبْرِيْق - اُنْبُوب (اُنَايِب) آفتابه، پارچ - لوله

خِطَّة، مِنهَج نقشه کار، روش

الرَّسْم - السُّقُوط نقشه کشیدن - افتادن، ساقط شدن

الثَّمَر - الوُقُوع بردادن - واقع شدن

(رسم - یرسم)، و (سقط - یسقط) و (ثمر - یثمر) مانند (نصر - ینصر) و (وقع -

یقع) مانند (وضع - یضع) صرف میشود.

هل رأیت جسر (إمبابا) فی القاهرة وجسر الشهداء فی بغداد؟ یا محمود!

نعم، یاسیدی! رأیت هذین الجسرين فی هاتین العاصمتین: قاهره وبغداد.

ان المضخة، المصفاة، الصنبور والإبريق ضرورية لكل دار.

أشرح لی یا قیس! منهجك فی الحياة والخطة التي تسیر علیها.

قیس! روش زندگی وراهیکه درپیش گرفته، میروی برای من شرح بده!

جدول کامل صحیح و معتل

	سالم : ذهب = فعل	}	۱- صحیح
(ف ع ل)	مضاعف : مدّ = فعل		
فعل	مهموز : أخذ (ف) سأل (ع) قرأ (ل) = فعل		
(ف ع ل)	فعل = وعد - يسر	}	۲- معتل
(ف ع ل)	فعل = قال - باع		
(ف ع ل)	فعل = دعا - رضی		
(ف ع ل)	فعل = وقی		
(ف ع ل)	فعل = نوی		
(ف ع ل)	فعل = يوم		

دانشجویان عزیز! این جدول ، تمام اقسام صحیح و معتل را ، که دانشمندان

(علم صرف) بنام (هفت وجوه) نامیده اند ، بطور مشخصتری بیان میکند. و همه آنها

را با وزن (ف - ع - ل = فعل) مقایسه مینماید. ضمناً باین نکات توجه کنید :

۱- در غیر وزن سالم ، برخی از این حروف درشت تر و سیاه تر چاپ شده ، که

معلوم شود در آنجا چه ناسالمی و یا چه اعتلالی (حرف عله ای) وجود دارد .

۲- در مواردیکه دو مثال آورده ایم ، یکی برای معتل و اوی است و دیگری برای

معتل یائی .

۳- این (وجوه هفتگانه) منحصر بافعال نیست ، بلکه تمام این اقسام، هم در افعال

میآید و هم در اسماء مانند مصادر افعال بالا و مانند (یوم) برای لفیف مفروق که دو حرف

عله آن ، بجای (ف - ع) باشد .

افعال ثلاثی مزید

وزن (ف - ع - ل) را بخاطر بیاورید . تمام افعال صحیح و معتملی ، که تا کنون خوانده ایم بر همین وزن (یعنی فعل) بودند و از این نظر آنها را سه حرفی (ثلاثی مجرد) مینامند .

افعالیکه اینک میخوانیم بخوانیم ، (ثلاثی مزید فیہ) یعنی دارای یک یا دو و یا سه حرف زیادی هستند . و چون این حروف ، بر سه حرف اصلی اضافه شده ، آنها را بنام (ثلاثی مزید فیہ) نامیده اند .

ما در درس آینده ، بمصدر و سوم شخصهای مفرد ماضی و مضارع تمام این ابواب ، اشاره کرده ، صرف آنها را برای درسهای بعدتر میگذاریم .

* * *

الاثمار الناضجة تسقط على الأرض ونحن نستطيع أن نرسم صورها المختلفة .

این تعلّمَتَ (درست) رسم صور الفواكه ؟ یا سمیر !

- تعلّمته فی المدرسة فی الصفوف الابتدائية و کملته فی الثانوية .

- اذاً (بنابراین) هل تستطيع أن ترسم اللوحات الفنيّة ؟

نعم ، یا سیدی ! بكل سهولة و حذاقة (مهارت و استادی) .



القناص والعصفور

كان هناك قنّاصٌ يصيد العصفير في يوم بارد. فكان يذبحها ودموعه تسيل.
فقال عصفور لصاحبه :

لابأس عليك من الرجل! إنه رحيم القلب. أما تراه كيف يبكي؟

- ليس الأمر كذلك. إن الرجل قسى القلب شديد القساوة. إنك يجب أن
لا تنظر إلى دموعه، فإنّها تسيل من البرد بل انظر إلى ما تصنع يداه! كيف يذبح
زملائنا واحداً بعد آخر؟



يستهدف القنّاص
العصفير و كلبه بجانبه،
ينتظر اشارته .

- هذا صحيح ولكن أرى أن الرجل دائماً يذكر الله تعالى بلسانه . وهذا ينبيء:

أنّه مؤمن . و من كان هذا شأنه كيف يرضى أذى غيره ؟ فان كان لا يعرف الله ،
فلماذا يُقدّسه و يمجّده ؟

- إنَّ الحقيقة ، كما قلتُ لك يازميلى ! فإنَّ اللسان عضو من أعضاء الإنسان ؛ يُحرِّكُه كيف يشاءُ ويتكلَّمُ كيفما يريد . فيمكن أن تكون أقواله صادقة ويمكن أن تكون كاذبة ، لأحقيقة لها . وأما العمل الذى يصدر منه ، فهو بعينه يُثبت شخصيته و يُبَيِّننا عن حقيقة ذاته .

- هذا صحيح أيضاً ولكن ماذا تقول فى هذه الحبوب التى يَنثرها (مياشد) تحت



يتحدث العصفوران بشأن القناص ...

تلك الشجرة . ولا شك انه يخسر بشمئها . وإنى أعتقد أن هذا أكبر خدمة للطيور فى هذه الشتاء ، حيث اختفت الحبوب تحت الجليد ولا يجدون ماياً كلكون . وهل هذا إلا إنفاق فى سبيل الله تعالى ؟

- يظهر أنك عصفور ساذج (ساده) ، لا تنظر الى الحبوب بل انظر الى الشرَك الذى جعله القناص عليها .

وبيناهما فى هذه المحادثة ، اذ سمعا صوت رصاص (صدى تير) . وعقيب ذلك ، وقعت عصفورة مسكينة على الارض والدم يجرى من ذيلها !؟

پادشاه و حکیم

پادشاهی با غلام عجمی در کشتی نشست.
غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی
نیازموده، گریه و زاری در نهاد و لرزه
بر اندامش او افتاد.

چندانکه ملاحظت کردند آرام نگرفت
و ملک را عیش از او منغص (تیره - مکدر)
بود. چاره‌ای ندانستند.

حکیمی در آن کشتی بود، ملک را
گفت اگر فرمان دهی من او را بطریق
خاموش گردانم. گفت غایت لطف و کرم
باشد؟

بفرمود تا غلام را بدریا انداختند باری
چند غوطه خورد. مویش گرفتند و پیش
کشتی آوردند. و بدودست در سکان کشتی
آویخت. چون برآمد بگوشه‌ای بنشست و
قرار گرفت.

ملک را عجب آمد. پرسید در این چه
حکمت بود؟ گفت از اول محنت غرق شدن
ناچشیده بود، قدر سلامت کشتی نمیدانست.
همچنین «قدر عافیت کسی داند که بمصیبتی
گرفتار آید.»

تو خود را گمان کرده‌ای برخوردار

انانی که پرشد، دگر چون برد؟

الملك والفيلسوف

ر کب ملک سفینه و کان فیها غلام تر کی
لم یر البحر من قبل ولم یعرف محنة
ر کوب السفن. (فلم تکد السفینه تسیر، حتی)
بدأ الغلام یبکی و یصیح و ترعد فرائصه.
و کلما حاول رجال الحاشية أن یهدوا
من روعه (فلم یفلحوا بل) ازداد عويله.
فغص عیش الملك و حار الرجال فی اسکاته.
و کان فی السفینه فیلسوف، فسأل الملك
أن یرسم له لأن یرد الغلام بطریقة خاصة.
فقال: هذا (والحال هذه) غاية العطف منك؟

فامر الحكيم بالقاء الغلام فی البحر فكد
أن یغرق. فامر ثانيا بان یرسمه من شعر
رأسه وقر بوه من السفینه، حیث أمسك دفتها.
ولما رفعوه (ونجی من الغرق)، جرى الی
زاوية فی السفینه و جلس صامتا هادئا.

فسر الملك من تدبیر الفيلسوف وسأل عن
حكمة ذلك؟ فقال: انه لم یکن قد ذاق محنة
الغرق حتی یعرف قدر سلامة السفینه، هكذا من
ابتلی بمصیبة یعرف قيمة الصحة و قدر العافية.

زعمت أن عقلك مليء بالمعرفة

فكيف يتسع الاناء لغير ما احتمله؟

التبادل الثقافی

لست في حاجة الى الإطالة في أن تبادل المنافع بين الأفراد من أبناء الشعب الواحد وبين هذا الشعب وغيره من الشعوب، هو الأصل الأول من أصول الحضارة الإنسانية. ذلك شئ مقرر، عرفه الناس منذ زمن بعيد. وهذه المنافع كثيرة مختلفة: منها المنافع المادية و الوسيلة اليها التعاون التجاري والإقتصادي.

ومنها المنافع المعنوية والوسيلة اليها تبادل المعرفة على اختلاف الوانها وهو الذي نسميه في العصر الحديث تبادلًا ثقافيًا.

ولم تتعمد شعورُ التبادل الثقافي في عصر من العصور كما تعقدت في هذا العصر. ولم تشتد حاجة الإنسان في وقت من الأوقات الى الإكثار من تعلم اللغات الأجنبية و الجِد في إتقانها و تعمق أسرارها كما تشتد هذه الأيام ...

أعلم؟ فما الخيال الذي يطرق ليلا ! وفي أي دنيا يولد؟ ما الحياة التي تبين و تخفي؟ ما الزمان الذي يذم و يحمده؟

روابط فرهنگی

شکی نیست که موضوع تبادل منافع میان افرادی ملت و میان این ملت و سایر ملل دیگر، نخستین اصل اساسی، در تمدن بشریت بشمار میرود. و این چیزی است، که مردم از دیر زمان بآن پی برده اند.

این منافع زیاد و گوناگون است: برخی از آنها منافع مادی است که بوسیله روابط بازرگانی و اقتصادی انجام میگردد.

و برخی دیگر منافع معنوی است، که وسیله آن، تبادل فرهنگ در رشته های گوناگون است. و همین است، آنچه ما امروز آنرا (روابط فرهنگی) مینامیم.

در هیچ عصری بقدر امروز، تبادل علم و معرفت و روابط فرهنگی، بغرنج و پیچیده نبوده و در هیچ دوره ای بقدر امروز، بشر بآموختن زبانهای بیگانه نیازمند نگشته و برای بدست آوردن اسرار و اتقان قواعد آن زبانها، سعی و کوشش بکار نبرده است ...

آیا تودانشمندی؟ حقیقت خیال، که شیانگه بسرائنسان میزند، چیست؟ در کجا وجود میگیرد؟ حقیقت زندگی که گاهی آشکار و گاهی پنهان میشود چیست؟ حقیقت زمان که مورد نکوهش و ستایش مردم، واقع میگردد چیست؟

المحادثة بشأن الفطور في المقهى

گارسون! آیا صبحانه حاضر شد؟

- بله آقا! چه میل دارید؟

- شیر دارید؟

- بله، آقا! همه چیز داریم.

برای من شیر، نان، کره و عسل بیاور!

بیا! کیجا رفتی؟

- بله، قربان! بفرمائید!

- تخم مرغ بیاور!

- چند دانه میخواهید؟

- سه دانه بیاور.

نمک و فلفل را فراموش نکنی!

* * *

چای مینوشید یا قهوه؟

آیا چایتان خوب است؟

بله، آقا! ما بهترین انواع چای را مصرف میکنیم.

خوب يك استکان چای بیاور!

تعال یا جارسون! هات لی السکر، هذا مافيه حلاوة. بياشكر بيار! اين كه شيرين نيست.

هات قائمة الحساب معك!

تفضل هذا سكر وهذه القائمة.

يا سلام! طلع جنيه؟ أسعارك غالية!

به به! يك جنيه در آمد؟ چه نرخهای گرانی!

هل حضر الفطور؟ يا جارسون!

- نعم، ياسيدى! ماذا تريد؟

- عندك حليب؟

- نعم، ياسيدى! كل شئى عندنا.

هات لى الحليب، الخبز، الزبد والعسل!

تعال يا جارسون! اين زهبت انت؟

- حاضر. ياسيدى! تفضل!

- هات لى البيض!

- كم واحدا تريدون؟

- هات لى ثلاثة!

ولاتنس الملح والفلفل (توابل)!

- هل تشرب الشاى او القهوة؟

- هل عندكم الشاى الطيب؟

- نعم، ياسيدى! هو من أحسن ما ركة عندنا.

هات لى فنجانا (كوبه)!

تعال يا جارسون! هات لى السكر، هذا مافيه حلاوة. بياشكر بيار! اين كه شيرين نيست.

هات قائمة الحساب معك!

تفضل هذا سكر وهذه القائمة.

يا سلام! طلع جنيه؟ أسعارك غالية!

به به! يك جنيه در آمد؟ چه نرخهای گرانی!

الدرس التاسع

السيارة - رقم - مرقمة ... رانندگی کردن - شماره - بشماره...
 الاحتفاظ (احتفظ - يحتفظ) خودداری کردن ، نگهداری
 القبض - التعليق (علق - يعلق) دستگیر کردن - آویزان کردن
 (ساق - يسوق) مانند (قال يقول) و (قبض - يقبض) مانند (عقل - يعقل)
 صرف میشود.

بیدولنا (۱) إنك شاب مثقف ، هل تسوق السيارة؟

اینطور بنظر میآید که جوان تحصیل کرده‌ای آیا رانندگی بلد هستی؟
 نعم ، یا سیدی ! أسوق السيارات الصغار والباصات الكبيرة .

بله ، آقا ! هم اتومبیل‌های کوچک و هم اتوبوس‌های بزرگ را میبرم.
 هل تسوق السيارة في إيران من الجانب الأيسر؟ آیا در ایران از طرف چپ میروی؟
 كلا ، یا سیدی ! بل أسوقها من الجانب الأيمن . ابدأ ، بلکه از طرف راست ...

الأماكن العامة اماكن عمومی

۲- (يظهر - يبدو لنا) درست مرادف اصطلاح انگلیسی It seems to us

سیگار فروشی - میوه فروشی

بایع السجایر - ... الفاکهة

بدون اینکه احساس کند

من حیث لا یشعر

دو طبقه

ذات طبقتین

ساعی البرید - مظله (هابطة) پستی - چتر (چتر نجات)

واجب الشرطی هام جداً ، حیث انه یراقب أعمال النشّالین من حیث لا یشعرون ، ليقبض علیهم .

وظیفهٔ پاسبان خیلی مهم است ، زیرا وی مراقب اعمال جیب برهاست ...

و اما ساعی البرید ، فواجبه أهم ، حیث انه یراقب أن یوصل الرسائل و البرقیات الی

اصحابها ، فی أسرع وقت ممکن . ولی وظیفهٔ پستی مهمتر است . زیرا باید نامه ها و

تلگرافات را در اسرع وقت بصاحبانشان برساند .

المظلة تقینا حر الشمس فی الصيف و تحفظنا من الأمطار فی الشتاء .

در تابستان ، چتر ما را از حرارت خورشید و در زمستان از باران حفظ میکند .

منظرهٔ جمیله

من إحدى شوارع مدن أوروبا الراقية

الصورة هذه ، تمثّل شارعاً من شوارع مدن أوروبا . نصف اولامانری فی وسط الشارع من

الأمام الی الوراء . نرى فی الجانب الایمن جزءاً من سيارة شاحنة ، لونها اخضر فاتح

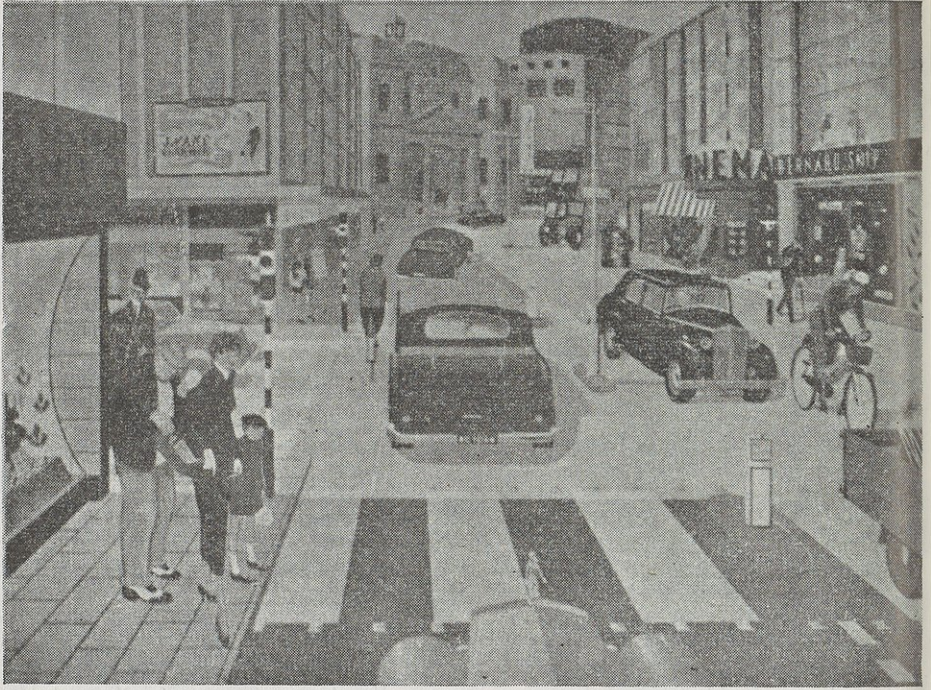
و نرى إطارتها ایضاً . و یرظهر أن الشاحنة لیست واقفة .

ثم نرى وراء السيارة دراجة ، قدر کبت علیها سيدة طويلة القامة و نرى أمام

دراجتها زمبيلة صفراء و یرظهر أنها مضمّدة او ممرّضة ، تعمل فی إحدى المستشفيات .

و هذه الدراجة تجيء نحونا . ثم نرى علی الجانب الأیسر منها سيارة للاجرة (تاکسی) ،

لونها أسود . لانرى فيها غير السائق . وهذه السيارة تجيبىء نحونا ايضا ، وهى مرقمة
بالف و تسعمائة وثلاثة وخمسين .



هذه الصورة تمثل شوارع مدن أوروبا، بعد الحرب العالمية الثانية



و فى انتهاء هذا الجانب ، عند منعطف الشارع ، نرى باصا كبيرا (سيارة ركاب)
ذات طبقتين يجيبىء نحونا . ثم لانرى شيئا فى هذا الجانب .
فى وسط الشارع نرى لوحة ، مكتوبة عليها (احتفظ اليسار) باللغة الإنجليزية
وهذه العبارة تخاطب السائقين و غيرهم بأن يذهبوا دائما من الجانب الأيسر دون الأيمن
كما فى إيران . و نرى فيه ايضا أعمدة الكهرباء و قد عُلق على كل واحد منها مصباحان .
ثم ننظر الى الجانب الأيسر فنرى الجزء الامامى من سيارة زرقاء ماركة جديدة ،
تذهب نحو انتهاء الشارع . و امامها سيارة اخرى حمراء مرقمة بالف وستة وستين . نحن

لاستطيع أن نرى سائقها . و بجانبها سيدة ، هي راكبة على دراجة . و هي تذهب من الجانب الأيسر من السيارة .

وأمام هذه ، نرى سيارة أخرى لونها أصفر كما نرى في انتهاء الشارع سيارة سوداء يبدو لنا : إنها للقس ، يوادع زوار الكنيسة ويريد أن يركبها.

في الرصيف

ثم ننظر الى الرصيف الأيمن فنرى سيداً طويل القامة و هو لابس بذلة سوداء وشابقة رمادية وبيده اليمنى كتاب ، غلافه احمر كما نرى في يده اليسرى مظلة (شمسية). و نرى في انتهاء الرصيف ساعي البريد يفرغ المكاتب والرسائل من الصندوق الحديدي. و اما في الرصيف الايسر فنرى سيدة واقفة ، تريد أن تعبر عرض الشارع ومعها بنتها. وهناك نشال ، وقف وراء السيدة و يريد أن ينشل شيئاً من الزمبيلة التي هي في يد السيدة اليمنى . و هي وإن كانت غافلة عن هذا النشال ، غير أن الشرطي يراقبه من حيث لا يشعر هو و يريد أن يقبض عليه . ثم نرى في هذا الجانب من الرصيف بايع الجرائد عند مصباح المرور الاتوماتيكي ، كما نرى ضابطين ، ويظهر أن احدهما ضابط بحري ، يذهبان نحو انتهاء الرصيف . و عند منعطف الرصيف ، نرى سيدات و سادة خارجين من الكنيسة، يبدو لنا : انهم فرغوا من عبادتهم فيها .

المخازن ، الحوانيت والاماكن العامة

نرى على جانبي الشارع بنايات فخمة ذات طبقتين، ففي الطبقة الاولى من الجانب الأيمن نرى عدة مخازن و حوانيت وهي من الأمام الى الورا مخزن الأحذية ، مخزن الأزياء الحديثة، حانوت لبيع الفاكهة و بعده دائرة البريد . و في الطبقة الثانية نرى مطعماً كبيراً وقاعة السينما . و على الجانب الايسر ، محل لبيع الجواهر والصبغة ، صالون الحلاقة للرجال و بايع السجائر . وهناك ثلاثة حوانيت مقفولة و بجانبها كنيسة فوقها ساعة كبيرة . و هناك محل لبيع الزيت (محطة البترول) و كراج للسيارات الصغار . وفي انتهاء هذا الجانب ، نرى مسرحاً كبيراً ، مكتوب على جداره (تياترو) .

ابواب ثلاثی مزید

	ماضی	مضارع	مصدر	
این سه باب يك حرف زائد دارند	أَكْرَمَ	يُكْرَمُ	إِكْرَامٌ	گراهی داشتن
	دَرَسَ	يُدْرِسُ	تَدْرِيسٌ	تدریس کردن
	حَادَثَ	يُحَادِثُ	مُحَادَاثَةٌ	باهم سخن گفتن
این پنج باب دو حرف زائد دارد.	تَخْرَجَ	يَتَخَرَّجُ	تَخْرِجٌ	فارغ التحصیل شدن
	تَشَاجَرَ	يَتَشَاجَرُ	تَشَاجُرٌ	مناقشه و گفتگو کردن
	اسْتَمَعَ	يَسْتَمِعُ	اسْتِمَاعٌ	گوش دادن
	انْصَرَفَ	يَنْصَرِفُ	انْصِرَافٌ	منصرف شدن
در این چهار باب سه حرف زائد میباشد.	أَحْمَرُ	يَحْمَرُ	أَحْمِرَارٌ	سرخ شدن
	اسْتَخْرَجَ	يَسْتَخْرِجُ	اسْتِخْرَاجٌ	استخراج کردن
	أَحْدَوْدَبُ	يَحْدُوْدُبُ	أَحْدِيْدَابٌ	گوژپشت شدن
	أَحْمَارٌ	يَحْمَرُ	أَحْمِيْرَارٌ	زیادسرخ شدن
	أَجْلَوَزٌ	يَجْلُوْزُ	أَجْلُوْازٌ	بشتاب گذاشتن

تشخیص مزید از مجرد

برای تشخیص اینکه فعلی، آیا مجرد است یا مزید؟ از همان وزن (فعل) استفاده میکنند. مثلاً میگویند ذهب بر وزن فعل است، چون هیچگونه حرف زائدی در آن نیست

پس مجرد و تمام حروفش اصلی است. ولی چون اکرم بر وزن **أفعل** و **استمع** بروزن **أفعل** و **استخرج** بر وزن **استفعل** میباشند، پس مجرد نیستند، بطوریکه ملاحظه میکنید در اولی يك حرف زائد آ و در دومی دو حرف زائد ا - ت و در سومی سه حرف زائد ا - س - ت موجود است.

از اینجاست، که این ریختها را بنام افعال (ثلاثی مزید فیه) نامیده اند.

محادثة

هل استمعت الى الإذاعة الإيرانية هذا الصباح؟

امروز صبح برادیوی ایران گوش دادی؟

نعم، انى استمع اليها عادة صباحاً و مساءً. بله، من معمولاً صبح و شب بآن...

كم طالبا يتخرج من الكلية هذا العام؟

امسال چند نفر از این دانشکده فارغ التحصیل میشوند؟

لست أدري، ولكنى افكر بانه سيتخرج حوالى مائة و خمسين طالبا من مختلف فروعها.

نمیدانم؛ ولی تصور میکنم در حدود ۱۵۰ نفر از رشته‌های مختلف فارغ التحصیل بشوند.

فى أى فرع تدرس فى الكلية؟ وماذا تدرس؟ در کدام رشته دانشکده و چه تدریس میکنید؟

أدرس فى فرعين فرع الفلسفة وفرع اللغة والآداب الفارسية، وفى الاول، أدرس علم الاجتماع

وفى الثانى تاريخ الادب الفارسي منذ بدء نشوءه الى عصرنا هذا. در در رشته درس میگویم...

هل يناقشك الطلاب أثناء المحاضرة؟ وهل تنجز المناقشة الى المشاجرة أحيانا؟

آیا دانشجویان در وسط کنفرانس مناقشه میکنند؟ و آیا این مناقشه، بمشاجره کشیده میشود؟

- كلا، انهم لا يناقشوننى ابداً. نه، هرگز با من مناقشه نمیکنند.

انما يناقشون من لا يتقون بعلمه. با کسی مناقشه میکنند، که بفضلش معترف نباشد.

هل تكرمون أساتذكم ايها الطلاب فى الصف وفى خارجه؟

نعم، نكرمهم أشد الإكرام ونحادثهم بكل تأدب وتحمر وجوهنا خجلا عند مناقف أممهم. بله، استادانرا بی اندازه گرامی داشته و بانهایت ادب با آنان سخن میگوئیم و...

فی ایران معادن کثیره، کیف يستخرج العمال هذه المعادن؟

در ایران معدن زیاد است. کیفیت استخراج این معادن چگونه است؟

هل يستخرجونها بالوسائل الحديثة او بالآلات القديمة؟

تختلف هذه المعادن: فبعضها كالزيت يستفيدون لاستخراجه من الوسائل الحديثة ولكن عمّا كنا في الاغلب يستفيدون لاستخراج المعادن من الآلات القديمة.

کم سنه يبلغ عمر العامل في ایران. کارگر در ایران چند سال عمر میکند؟
يعمر كثيرا، حتى يحدوب و يصبح شيخا هرما.

زیاد عمر میکند بطوریکه گوژ پشت و فرتوت میگردد.

* * *

أسئلة و تمارين

بسؤالات ذیل پاسخ دهید:

۱- مقصود از افعال جحد، نفی، نهی و استفهام چه افعالی است؟ چند مثال بزنید.

۲- در مورد اجتماع دو ساکن چه روشی بکار میبرید؟ ۲۰ مورد برای آن

روش بشمارید.

۳- ماضی و مضارع ابواب (ثلاثی مزید) را باروش مستقیم صرف کنید.

۴- پنج فعل از افعالی که قبلا خوانده اید، بابواب (ثلاثی مزید) بپسندید و

صرف نمائید.

۵- این کلمات را یکسان یکسان، در جمله های مثبت و منفی بگذارید: رطب، طلع،

بلح، تین، موز، توابل، حصرم، ابریق، خطة، قنطرة، خریف و ربیع.

۶- این اشعار که از شاعر معاصر (ایلیا ابوماضی) است، بفارسی روان، ترجمه کنید:

کم قصور خالها البانی ستبقی و تدوم ثابتات کالر وایسی خالادات کالنجوم
سحب الدهر علیها ذیله، فہی رسوم مالنا نبنی؟ و ما نبی لہدم؟ کست ادری



قد سألت البحر یوما: هل انایا بحر منکا؟ أصحیح مارواه بعضهم عنی و عنکا؟
أم تری مازعموا زورا و بُهتاناً و افکا؟ ضحکت أمواجه منی و قالت: لست ادری.

۷- جملات سری الف را تکمیل و سری ب را، ترجمه نمائید:

الف - } لاشک - لیالی - - ولکن - الشتاء - . وفی - یستوی - والنهار.
انی احب - لاسیما (بویره) البطیخ الأصفر، العنب و الموز.

ب - } برما ایرانیان لازم است که برای بدست آوردن مجد و عظمت گذشته خود
مجاهدت کنیم، سطح فرهنگی را در تمام کشور بالا بریم و با جهل و نادانی
و فقر بدبختی مبارزه نمائیم، تا اینکه از کشور خود، یک کشور مترقی بسازیم
که از مواهب تمدن برخوردار باشد و بتواند در تمام شئونش، با کشورهای
آزاد و مترقی جهان برابری کند.

۸- این کلمات، مربوط بچه مطلب و یا داستانی است؟ جمله مربوطه را بگوئید:

مسرحة اخلاقية، حارس المرمى، وظائف مدرسية، لاتوتنی ثمرته، آلا ف لیرة، تقوية
الصلات، الصین الوطنی، النجاح، خسرانا عظیما، بكل سهولة، فی القلب، البيت الابيض،
سرعة دوران الدم، انتهاء الحفلة، علما جما، ناعس الطرف، مصارف المطعم، منظر
مہیجا، یتفرس، کریم الاصل، خصوصية، بمعونة الفرس، منعطف الشارع، فتبسم.

القراءة الثامنة

- ١- لا تستطيع أختك أن تقرأ هذا الدرس ولكنى أستطيع أن أقرأه من الحفظ.
- ٢- لا يذهب أولادى الى المسرح أيام الجمعة ولكن أولاد أخى يذهبون اليه كل جمعة
- ٣- يرغب زملايى أن يذهبوا الى السينما ولكنى لأذهب الا الى المسرح. فان المسرحيات الأخلاقية تؤثر فى الشخص أكثر من غيرها.
- ٤- إنى أحب الدرس الإنجليزى ولكن أخى يحب الدرس العربى ، كما أن أختى ترغب فى أن تدرس اللغة الفرنسية .
- ٥- أنا لم أذهب الى الجامعة ، لانى كنت مريضا . رجع أبى الى البيت متأخراً ، لانه كان مشغولاً فى دائرته (كانت مشاغله كثيرة).
- ٦- إن الآنسة فريدة لم تستطع أن تشرب من الصنوبر ، لأن ماءه مالح .
- ٧- يجب علينا معاشر الإيرانيين أن نسعى لتعيد كياننا الدائر ومجدنا الغابر ونرفع المستوى الثقافى فى بلادنا . و نكافح الجهل و الفقر ، لنجعلها مملكة راقية ذات حضارة مرموقة فى جميع شؤونها ، تكافىء الأمم الحررة الراقية .
- ٨- إن أبى لا يحب ضوضاء المدينة ، فسيذهب الى قرية منعزلة عن المدن . فيتتره هناك فى مزارع بهيجة ويستلذ بمناظرها البديعة : هى مناظر أزهار طيبة ، أنهار جارية ، أشجار باسقة و . . .
- ٩- ان الفلاحين يحرثون الأرض ويسقون الزرع ويدوسونه بعد حصاده. فيعيشون فى حياة قروية خالية عن وسائل الرقى و الحضارة .
- ١٠- أنا أحب الأساتذة من صميم قوادى كما يحبهم الطلاب جميعا . و ذكرياتهم جميلة ، تبقى خالدة عندى . وهى ذكريات لانسى .

أَسْئَلَةٌ تَمْرِينِيَّةٌ

دانشجویان عزیز! اگر مطالب مربوط بمنظرهٔ خیابان را، خوب فهمیده باشید،

بمسئالات زیر بخوبی میتوانید، پاسخ دهید :

- ماذا تمثّل الصورة؟
تمثّل شارعا من شوارع مدن أوروبا
- من أين بدأنا؟ و أين وصفنا أولا؟
بدأنا.....
- فهل وصفنا الشارع من الورا إلى الأمام؟
لا..... بل وصفنا.....
- ماذا رأينا في الجانب الأيمن؟
رأينا جزءاً.....
- كم شاحنة رأينا في هذا الجانب
.....
- ماذا كان لون هذه الشاحنة؟
كان لونها.....
- ثم ماذا رأينا من الشاحنة أيضا؟
..... إيطارتها
- كيف يبدو لك : هل هي واقفة؟
يبدولى.....

* * *

- ثم ماذا رأينا وراء السيارة؟
رأينا.....
- من كان راكبا على الدراجة؟
كانت..... راكبة.....
- ماذا رأينا أمام دراجتها؟
..... زميلة.....
- ماذا يكون شغلها حسب ما يظهر لك
يظهر لى..... او.....
- أين تشتغل الممرّضات والمضمّدت؟
ان..... يشتغلن.....
- هل تذهب الدراجة نحو انتهاء الشارع؟
لا..... بل..... نحونا
- ثم ماذا نرى على الجانب الأيسر من الدراجة؟
..... سيارة للاجرة.....
- هل رأيت السائق فيها؟ وهل رأيت راكبا فيها؟
لا..... هذا و لاذاك
- كم كان رقم السيارة؟
كانت هي... بالف و.....

* * *

ماذا رأينا عند منعطف الشارع؟ رأينا.....

أين رأينا هذا الباص و في أى جانب؟ رأيناه.....

ذات كم طبقة كان الباص؟ والى أى جهة يتحرك؟ كان..... ويتجه.....

فهل تستطيع أن تجد شيئاً آخر في هذا الجانب؟.....

ماذا رأيت في وسط الشارع؟ وما معنى (احتفظ اليسار)؟ رأيت.....

من تخاطب هذه العبارة؟ و باى لغة كانت؟ تخاطب.....

من أى جانب تسوق السيارة في ايران؟ أسوق... من الجانب.....

كم عمودا كهربائيا رأيت في وسط الشارع؟ رأيت..... كهربائية.....

وكم مصباحا معلقا رأيت على كل واحد من الأعمدة؟ رأيت..... كهربائين قد عُلقا.....

* * *

اشرح كلما رأيت في الجانب الأيسر من الشارع! رأيت... الامامى..... زرقاء.....

صف لنا ماذا رأيت أمام هذه السيارة الجديدة!.....

هل رأيت دراجة أمامها؟ ولمن هي كانت؟ الدراجة تتعلق..... ولم تكن هي..

الى أى جانب تمّجه دراجة هذه السيدة؟ وعلى أى جانب من السيارة، هي تذهب؟...
هل رأيت قسّاً الى الآن؟ اين؟ ومتى؟.....

ماذا يصنع القس في الكنيسة؟ وفي أى يوم يخطب هناك؟.....

لمن كانت السيارة السوداء التي وقفت أمام الكنيسة؟.....

لمن كان ينتظر القس؟ ولماذا لم يركب سيارته؟...
* * *

عندما تتجول في الشوارع، هل تذهب من وسط الشارع او من الرصيف؟...
هل تتحرك الباصات من الرصيف؟ ولماذا؟.....
من رأيتته في الرصيف الايمن من اللوحة؟.....

كيف وجدت هذا السيد الطويل القامة؟ صفة! ...

ثم هل وجدت شخصا آخر في الرصيف؟ وماذا كان يصنع؟ ...

عندما تكتب رسالة لبعض زملائك، أين تذهبها؟ عندما ... أذهبها ...

هل تعرف النشالين؟ وماذا يكون هدفهم دائما؟

هل رأيت نشالا في اللوحة؟ وماذا كان يستهدف؟ ...

ماذا يريد أن ينشل؟ ومن أين؟ يريد أن ... الزميله ...

من هو صاحب الزميله؟ فهل هي غافلة؟ ولماذا؟ ...

هل كان هناك من يراقب النشال؟ ومن هو؟ ...

هل قبض الشرطي على النشال؟ ولماذا؟ ...

لماذا تفيد مصابيح المرور الأتوماتيكية؟ ...

هل تحب أن تكون ضابطا للطيران او ضابطا بحريا؟ ...

هل تذهب عادة الى المساجد لتؤدّي فرائضك نهارا ومساء؟ ...

والى أى جامع (مسجد) تذهب عادة؟ وكم يوما تذهب اليه في الأسبوع؟ ...

هل ذهبت الى كنيسة الى الآن؟ ولماذا يجتمع هناك المسيحيون؟ ...

* * *

ما دربارۀ قسمت اخير منظرۀ خيابان، سؤال و جوابى طرح نكرديم . طرح

سؤالهاى اين قسمت را بعهدۀ دانشجويان واگذار ميكنيم ، كه خود طرح كنند و خود

بآنها پاسخهاى صحيح بدهند .



المحادثة في المطعم

- أهلا و مرحبا بالسادة !
 تفضلوا في هذه الزاوية! هذه قائمة الطعام.
 آقايان ! خوش آمدید .
 اينجا بفرمائيد ! اين صورت خورا كهاست .
 - هات لنا الرز واللحم المشوى (المقلي) !
 چلو كباب بياور !
 تعال ، يا جارسون ! أين انت ؟
 كارسون بيا ! كجائى تو ؟
 - حاضر يا سادة ! (يا بهوات !)
 بفرمائيد آقايان !
 - عندكم لحم بقر مقلّى ؟
 كباب گوشت گاو داريد ؟
 - لا مع الأسف ، ما عندنا الا لحم غنم .
 متأسفانه خير ، مافقط گوسفند مصرف ميكنيم .
 - هات لنا (ماء الدجاج) الحساء !
 آب جوجه برايمان بياور !
 « شوربه (سوب) !
 « البيض المقلّى بالدهن .
 سوب (آش) بياور !
 انا جائع (عطشان) جدا .
 نيمرو تخم مرغ (خاگينه) .
 من خيلى گرسنه (تشنه) هستم .
 - تعال ! هذا اللحم غير ناضج .
 بيا ! اين گوشت خام است .
 أعطني سكينه نظيفة وشوكة نظيفة .
 كارد و چنگال نظيف بمن بده !
 غير الصحون ، هات صحونا نظيفة !
 پشقا بهارا عوض كن ، پشقا بهاي نظيف بيار !
 - تعال ! هات لنا القواكه ، عندكم بطيخ أحمر؟
 بيا ميوه بياور ، هندوانه داريد؟
 - نعم ، يا سيدى ! عندنا كل شىء .
 بله آقا ، همه چيز داريم .
 - هات لى كأسا (بُطيل) من الماء المثلج .
 يك (بطرى) آب پهلو يخ بده !
 الحمد لله ، أكلنا أكلة طيبة
 شکر خدا را ، يك شکم خوراك خوبى خورديم .
 هات القائمة !
 صورت حساب را بياور !

مطالعه و تحقیق

الدرس العاشر

عاصمة، حاضرة

پایتخت، مرکز کشور

لواء - قضاء (ألوية)

استان، پرچم - شهرستان

ناحیه - نسمة

بخش - فرد (درس شماری)

ایران وطننا، تقع جنوب غربی آسیا. ایران میهن ماست و در جنوب غربی آسیا واقع است. تبلغ مساحتها مليوناً و ستمائة و خمسة و أربعين كيلومتراً، فيها اربع عشرة ألوية. مساحت آن به ۱/۰۰۰/۶۴۵۵ کیلومتر بالغ میگردد. و دارای چهارده استان میباشد. عاصمتها طهران و هي مدينة كبيرة، يبلغ سكانها حوالي مليوني نسمة.

پایتخت آن تهران است و آن شهر بزرگ و زیبائی است که در حدود دو میلیون سکنه دارد. یعدّ لواء (طهران) من أكبر الألوية في ایران. تهران از بزرگترین استانهای ایران است. كانت (بغداد) حاضرة الخلافة الاسلامية في الدولة العباسية.

مرکز خلافت خلفای عباسی، بغداد بود.

متصرف - قائم مقام

استاندار - فرماندار

مدیر، حاکم - امین العاصمة

بخشدار - شهردار

فلاح

کشاورز

مُمَثِّل، مُمَثِّلَة - عَائِلَة (عائلات) نماینده، بازیگر - فامیل، خانواده
 لقد أَحضرت الوزارة الداخلية متصرف خراسان لأمر سياسية هامة، كما أَحضرت
 الوزارة الخارجية الممثلين والممثلات من أعضاء منظمة الأمم المتحدة.
 وزارت كشور استنادار خراسان را برای امور سیاسی مهمی احضار کرد، همانطوریکه وزارت
 خارجه نمایندگان (زن و مرد) سازمان ملل متحد را، دعوت نمود.

صاحب الجلالة، جلاله امپراطور اعليحضرت

صاحبة الجلالة، جلاله امپراطوره علياحضرت

الامام، سماحة الامام بجای آية الله

فضيلة الاستاذ برای استادان عالی مقام

فخامة رئيس الوزراء جناب آقای نخست وزیر

معالي الوزير - سعادة المتصرف جناب آقای وزیر - استنادار

سعادة برای سناتورها، نمایندگان

لقد أصدر فخامة رئيس الوزراء بلاغا هاما بشأن المكافحة ضد الجهل والفسحشاء.
 جناب آقای نخست وزیر، اعلامیه مهمی درباره لزوم مبارزه بایسوادی و فحشاء صادر کردند.

ابواب رباعی مزید

ماضی مضارع مصدر

۱- تَزَلُّلٌ يَتَزَلَّلُ تَزَلَّلَ : تکان خوردن { دارای يك حرف زائد است

۲- أَحْرَجَ نَجْمٌ يَحْرِجُ نَجْمٌ أَحْرَجَ نَجْمًا : گرد هم آمدن « دو »

۳- أَقْشَعَرُ يَقْشَعِرُ أَقْشَعَرًا : بخود لرزیدن

سمعت صوتاً هائلاً في منتصف الليل الماضي فاقشعرّ جلدي وارتعدت فرائصي.
در نیمه شب گذشته صدای مهیبی شنیدم که اندامم را لرزه فرا گرفت.
فقلت في نفسي هل تزلزلت الجبال؟ پیش خود گفتم آیا کوهها بلرزه در آمدند؟
شرّفنا الدكتور كاميل هذا الصباح فاستقبلته مبتسماً وصافحته بحرارة .

امروز صبح آقای دکتر کامیل منزل ما تشریف آوردند و من لبخند زنان از ایشان
استقبال نموده ، با گرمی دست دادم.
ساعتی مضبوطة لاتسبق ولا تقصر، فهل أن ساعتك كذلك؟

ساعت من منظم کار میکند جلو و دنبال نمیرود. آیا ساعت شما چنین است؟
لا ، ان ساعتی لیست مضبوطة بل تسبق حوالی خمس دقائق .

زيارة المتصرف لقضاء زاهدان

سافر المتصرف بطريق الجو الى قضاء (زاهدان) فاستقبله في المطار القائم مقام وجمع
كثير من مختلف الطبقات . و في اليوم التالي ، ذهب الى القائم مقامية و سأل القائم مقام :
كم نسمة تعيش في هذا القضاء؟ و كم نسمة تسكن في ضواحيه؟ فقال : لأدرى .

- كم يبلغ عدد العمال والفلاحين؟

- لأدرى ، غير أن العمال يسكنون في داخل المدينة ولكن الفلاحين يعيشون في ضواحيها
و في القرى التي تقرب منها !؟

فلما رأى المتصرف منه ذلك ، قال : سيزور هذا القضاء فخامة رئيس الوزراء ، خلال
الأسبوع القادم ، فكن على استعداد ! . وإلا فان مثل هذه الأجوبة سيقضى على حياتك !
فاقشعرّ جلده وارتعدت فرائصه من هذا النبأ .

فاحتفل القائم مقام احتفالاً كبيراً ودعا اليه شيوخ المدينة وأشرفها الى مأدبة عشاء ،
احتراماً لمقدم المتصرف . وبعد أن انتهت زيارته ، غادر (زاهدان) بطريق الجو ، راجعاً الى
العاصمة في الساعة الثامنة صباحاً .

جملات فعلية

جملات اسمية

- | | |
|--|---|
| ۱- جاءَ الناسُ لِيَشْهَدُوا الإِحْتِفَالَ. | شوارِعُ المَدِينَةِ مُزْدَحَمَةٌ. |
| ۲- طَاعَتِ الشَّمْسُ مِنْ وَرَاءِ الجِبَالِ | أَسْعَارُ الأَكْلِ مُرْتَفَعَةٌ جَدًّا. |
| ۳- يَسْكُنُ الفَلاحونَ فِي بيوتِ صَغيرةٍ | مَنَاحُ اِيرانِ مُعْتَدِلٌ |
| ۴- قامَ الطُّلابُ أَمْسَ بِمَظَاهِرَةٍ | القَناعَةُ كَنْزٌ لا يَفْنَى. |
| ۵- سَمِعْنَا صَباحَ امسِ أَنْ الحاكِمَ اسْتَقَالَ. | حُبُّ الوَطَنِ مِنَ الأَيْمَانِ. |

بطوریکه ملاحظه میکنید ، جملات فعلیه با فعل آغاز میشود و جملات اسمیه با اسم.

- | | |
|----------------------------|----------------------------|
| مَصوِّر - رَسَّام - تِمثال | عكس - نقاش - مجسمه |
| رَسَم - تَصوِير (تَصاوير) | عكس قلمي ودستی - عكس |
| جَرَس كَهْرَبائِي - صَفارة | زنگ برقی - سوت |
| صُوف - قُطن (۱) | پشم - پنبه |
| مَنَاح - تَبغ | آب و هوا - تن سیگار و غیره |
| الاستِطاعة - الاصلاح | توانستن - درست کردن |

نحن نلبس في الصيف ملابس قطنية (من القطن) و في الشتاء ملابس صوفية .

ما در تابستان لباسهای پنبه‌ای (کتانی) میپوشیم و در زمستان لباسهای پشمی.

في أي فصل تُورق الأشجار؟ يا سعيد! سعيد! درختان چه وقت سرسبز میشوند؟
- إنها تورق في الربيع .

۱- پشم گوسفند را (صوف) ، موی بز و غیره را (شعر) و کرک شتر را (وبر) گویند.

و فی ای فصل تَنْضِجُ الأَثْمَارِ؟ و فی ای فصل تَسْقُطُ الأُورَاقِ؟

- تلك تنضج في الصيف و هذه تسقط في الخريف .

نحن نستطيع أن نصلح الجمل الآتية و نميز أقسام كلماتها و نترجمها الى اللغة الفارسية .
فهل تستطيعون ذلك ؟ ما میتوانیم جملات آینده را اصلاح و اقسام کلمات آنهارا تمیز دهیم .

هل تُدخِنُ التبغَ الحارَّ او البارد ؟ يا سعيد ! سيگار گرم میکشید یا سرد ؟

- بل أُدخِنُ التبغَ الحارَّ كسيجارة البلاط الملكي . سيگار گرم مانند سيگار ...

يجب على كل مواطن أن يسعى ويؤدي واجبه نحو إسماعيل مواطنيه و رُقِيَّ وطنه ؛ و لا يميل الى البطالة و الكسل . و هذا شعار الفتى الإيراني .

بر هر يك از هم میهنان لازم است ، كه كوشش كند و وظیفه خود را نسبت

بهم میهنان و ترقی و طنش انجام دهد و به تنبلی و سستی نگراید . این شعار ایرانی جوانمرد است .

۱۸ / ابریل / ۵۸

عزيزی سمیر !

إِنِّي عَنْ بَعْدٍ أُرْسِلُ إِلَيْكَ أَسْمَى عَوَاطِفِ الأَخَوِيَّةِ وَ أَتَمَنِّي لَكَ دَوَامَ
الصِّحَّةِ وَ النَّجَاحِ . وَ بَعْدُ فَيَسَّرْ نِي أَنْ أَعْلِمَكَ بِفَوْزِي فِي مُبَارَاةِ كُرَّةِ
السَّلَّةِ . أَنَا مُشْتَاقٌ إِلَى مِشَاهِدَتِكَ وَ إِلَى اللِّقَاءِ (۱) .

صدیقک : عصام

(سمیر) پس از اینکه نامه (عصام) را دریافت میدارد، فوراً بجواب آن مبادرت کرده،

اینچنین مینویسد :

سمیر عزیزم !

من ، از این راه دور ، صمیمیترین احساسات خود را برای آندوست میفرستم و
موفقیت و سلامتی را آرزو میکنم . از اینکه مرا از موفقیت خود در باسکتبال آگاه کرده
بودی ، مسرور گردیدم . اشتیاق دیدار ترا دارم ، بامید دیدار .

دوستت : عصام

عزیزی عصام!

تلقیت کتابک الکریم بسرور زائد . شکر ت اللہ تعالیٰ علیٰ نجاحک فی مباراة
کرة السلة . انی فی صحة وعافیه . سأزورك فی فصل الصيف وسنقضي أياما سعيدة فی مصيفنا
والی الملتقى (۱).

زمیک الوفی : سمیر

دربارة این دونامه ، خود سؤالها وجوابهای طرح کنید .

نافذة - شبّاک	(نوافذ)	پنجره - پنجره آهنی و غیره
جدار - حائط	(جدران)	دیوار
غابة - برکة	(غابات)	جنگل - استخر ، حوض شنا

بذهب المصورون الی الإصطیاف کسائر المصطافین فی عطلة الصيف ویأخذون عدة تصاویر
من المناظر الطبیعیة .

الأطفال یحبسون الصفارة کثیرا .
بچهها سوت را خیلی دوست دارند .
جاء رسّام کبیر الی طهران قبل بضعة أيام وهو یرید أن یرسم خريطة ایران ویجعل فی
وسطها رسم الرسّام الشهیر (مانی) الایرانی .

لقد أصدر وزیر التربية والتعليم بلاغا الی رؤساء المدارس : أن یزینوا الصفوف بالخرائط

عصام عزیزم !

گرامی نامهات را دریافت داشتم واز خواندن آن مشغوف گردیدم . سپاس خدا را
که در مسابقة باسکتبال موفق گردیدی . من قرین صحت وعافیت هستم . بهمین زودی
یعنی در تابستان ترا ملاقات کرده ، ایام خوشی را دریلاقی خودمان خواهیم گذراند ،
یا امید دیدار .

دوست باوفایت : سمیر

والصور الاثرية . ونحن نرى الآن أن الصفوف مزينة بهما .

وزیر فرهنگ بمديران مدارس دستور داده، کلاسها را با نقشه‌ها و عکسهای باستانی

زینت دهند .

نحن نجد في إيران غابات عظيمة ومناظرها تعدُّ من أجمل المناظر الطبيعية .

ما در ایران جنگلهای زیادی میبایم و مناظر این جنگلها از بهترین مناظر طبیعی

بشمار میآیند .

عندنا حديقة كبيرة في مصيف، يقع على بُعد عشرين كيلومتراً من العاصمة . وبنينا في

وسطها بناية فخمة شاهقة وجعلنا لكل غرفة منها نوافذ كبيرة مظلة (مشرفة) على

الحديقة . وأمام هذه البناية بركة جميلة للسباحة، نسبح فيها صباحاً في الساعة العاشرة و

مساءً في الساعة الثالثة . وأحاط الحديقة حائطٌ حديدى مزين بالشبابيك على الطراز

الأروبي .

ما باغ بزرگی داریم که دريك بيلاقي که با هر کز ۲۰ كيلومتر فاصله دارد ، قرار

گرفته . در وسط آن عمارت خوب و بلندی ساختمان کرده ایم . در جلو آن، استخر زیبایی

برای شنا وجود دارد که صبحها ساعت ده . . .

ريختهای کامل صحيح ومعتل

در اینجا لازم میدانیم، از هر يك از ريختهای صحيح ومعتل، ماده‌ای را برای نمونه

صرف کنیم . البته هر جا که ('معتل' واوی) با ('معتل' یائی) اختلاف فاحشی دارد،

هر دو آنها را صرف مینمائیم، تا این ريختها، برای دانشجویان بایکدیگر اشتباه نشود . و چون

صرف تمام این مواد در متن کتاب باروش ما تطبیق نمیکند ، بنابراین بجز از يك ماده ،

بقیه را در زیر صفحه (۱) صرف میکنیم :

۱ - اینك هفت قسم دیگر افعال معتل ، که برای مطالعه دانشجویان در اینجا

←

مثال واوی

مثال واوی از بابهای (— —) مانند الوعد : وعده دادن (وَعَدَ يَعِدُ عِد) ،
 مانند الوَجَل : ترسیدن (وَجَلَ يَوْجَلُ اِيَجَل) ، (— —) مانند
 الوَضْع ، نهادن (وَضَعَ - يَضَعُ - ضَعُ) ، (— —) مانند الوَرَم : آماس کردن

→

میآوریم :

(۱) مثال یائی ، از باب (— —) مانند ألمیسر : قمار بازی کردن (يَسِرُ - يَسِرُ - يَسِرُ -
 ايسر) آمده و آنرا میتوان بقیاس (مثال واوی) صرف نمود.

(۲) اجوف واوی ، از بابهای (— —) مانند القول : گفتن (قَالَ - يَقُولُ - قُل) ،
 (— —) مانند الخوف : ترسیدن (خَافَ - يَخَافُ - خَفَ) آمده است :

قلنا	قُلْنَا	قُلْتُ	- ۱	}	ماضی
قلتم	قُلْتُمَا	قُلْتِ	- ۲		
قلتن	«	قُلْتِ	- ۳		
قالوا	قَالَا	قَالَ	- ۳		
قلن	قَالَتَا	قَالَتْ	- ۳		

علماء (علم الصرف) گفته اند : (قال) در اصل (قول) بود ، و او ماقبل مفتوح قلب
 بالف گردید (قال) شد.

تقول	تَقُولُ	أَقُولُ	- ۱	}	مضارع
تقولون	تَقُولَانِ	تَقُولُ	- ۲		
تقلن	«	تَقُولِينَ	- ۳		
يقولون	يَقُولَانِ	يَقُولُ	- ۳		
يقلن	يَقُولَانِ	يَقُولُ	- ۳		

←

مانند (وَرِمَ - يَرِمُ - رَمَ)، (عَمَّ - عَمَّ) مانند الوَسَمُ : زیبا بودن (وَسَمَ - يَوسِمُ -

لَنَقُلْ	لِنَقُلْ	لَا قُلْ	۱ -	} امر
قُولُوا	قُولُوا	قُلْ	۲ -	
قُلْنَ	«	قُولِي	۳ -	
لِيَقُولُوا	لِيَقُولُوا	لِيَقُلْ	} ۳ -	
لِيَقُلْنَ	لَتَقُولُوا	لَتَقُلْ		

(۳) اجوف یائی، از باب (— —) مانند البَيْع : فروختن (باع - بیع - بع).
ریختهای ماضی (الغوف) با آنکه اجوف واوی است، بر وزن ماضی همین باب، صرف میشوند :

بَعْنَا	بَعْنَا	بَعْتُ	۱ -	} ماضی
بَعْتُمْ	بَعْتُمْ	بَعْتُ	۲ -	
بَعْنِ	«	بَعْتُ	۳ -	
بَاعُوا	بَاعُوا	بَاعَ	} ۳ -	
بَعْنِ	بَاعْتُمْ	بَاعْتُ		

و همان دانشمندان گفته اند: (باع) در اصل (بیع) بود. یا ماقبل مقتوح، قلب بالف

گردید، (باع) شد.

تَبِيعَ	تَبِيعَ	أَبِيعَ	۱ -	} مضارع
تَبِيعُونَ	تَبِيعَانِ	تَبِيعَ	۲ -	
تَبِيعِ	«	تَبِيعِينَ	۳ -	
يَبِيعُونَ	يَبِيعَانِ	يَبِيعَ	} ۳ -	
يَبِيعِ	يَبِيعَانِ	يَبِيعَ		

←

اَوْ سَمَّ (اَوْ سَمَّ) آمده است . اینک ریخته‌های کامل ماضی ، مضارع و امر (الوضع) را ، برای نمونه صرف میکنیم :

وضعنا	وضعنا	وضعُ	} - ۱	} ماضی	
وضعتم	وضعتما	وضعتَ			} - ۲
وضعْتُنَّ	»	وضعْتِ			
وضعوا	وضعوا	وضع	} - ۳		
وضعنَ	وضعنا	وضعت			

→

(۴) ناقص واوی ، از بابهای (اَ - ء) مانند الدَّعْوَة : دعوت کردن (دعا - يدعو - ادْعُ) و (اَ - اِ) مانند الرضا : خشنود شدن (رضی - یرضی - ارض) آمده است.

دعونا	دعونا	دعوتُ	} - ۱	} ماضی	
دعوتم	دعوتما	دعوتَ			} - ۲
دعوتُنَّ	«	دعوتِ			
دعوا	دعيا	دعا	} - ۳		
دعون	دعنا	دعت			
ندعو	ندعو	أدعو	} - ۱		} مضارع
تدعون	تدعوان	تدعو		} - ۲	
تدعون	«	تدعین			
یدعون	یدعوان	یدعو	} - ۳		
یدعون	تدعوان	تدعو			

(۵) ناقص یائی ، از بابهای (اَ - اِ) مانند الرمی : تیر انداختن (رمی - یرمی -

←

نَضَعُ	نَضَعُ	أَضَعُ	۱ -	} مضارع
تَضَعُونَ	تضعان	تضع	۲ -	
تَضَعْنَ	»	تضعين		
يَضَعُونَ	يضعان	يضع	۳ -	
يَضَعْنَ	تضعان	تضع		

→

ارم) (ارم -) مانند الخشية : نرسیدن (خشی - یخشی - اخش) و (ارم -) مانند الرعی : چرانیدن (رعی - یرعی - ارع) آمده است . صرف آنها ، بامقایسه کردن با (ناقص واوی) و توجه به حرکات عین الفعلها ، چندان دشوار نیست .
 (۶) لفیف مفروق ، از بابهای (ارم -) مانند الوقی : نگاهداشتن (وقی - یقی - ق) ، (ارم -) مانند الوجی : بیفایده بودن (وجی - یوجی - ج) و (ارم -) مانند الولی : پی در پی در آمدن (ولی - یلی - ل) آمده است .

وقینا	وقینا	وقیت	۱ -	} ماضی
وقیتما	وقیتما	وقیت	۲ -	
وقیتن	»	وقیت		
وقوا	وقیا	وقی	۳ -	} مضارع
وقین	وقیتا	وقت		
نقی	نقی	أقی	۱ -	
تقون	تقیان	تقی	۲ -	} مضارع
تقین	»	تقین		
یقون	یقیان	یقی	۳ -	
یقین	تقیان	تقی		

←

لَنْضَعُ	لَنْضَعُ	لَاَضَعُ	- ۱	} ماضی	
ضَعُّوا	ضَعَا	ضَعُّ			- ۲
ضَعَنَ	»	ضَعِيَ			- ۳
لَيَضَعُونَا	لَيَضَعَا	لَيَضَعُ	- ۳		
لَيَضَعْنَ	لَيَضَعَا	لَيَضَعُ			

لَنُقِ	لَنُقِ	لَاُقِ	- ۱	} امر
قُوا	قِيَا	قِ		
قِينَ	«	قِيَ	- ۳	
لَيَقُونَا	لَيَقِيَا	لَيَقِ	- ۳	
لَيَقُونِ	لَيَقِيَا	لَيَقِ		

(۷) لفیف مقرون ، از بابهای (— —) مانند الطیّ : درنوردیدن (طوی - بطوی - اطوی) و (— —) مانند الشیّ : بریان کردن (شوی - یشوی - اشوی) آمده و آنها را میتوان بقیاس (لفیف مفروق) صرف کرد.

اینها بود ، اقسام معتل ، که ما آنچه ضروری دانستیم بصرف ریختههای ماضی ، مضارع و امر آن پرداختیم . صرف اقسام صحیح را بدرس آینده ، موکول می کنیم .



اسئلة و تمارين

دستورات ذيل را اجرا نماييد :

۱ - هريك از القابى كه خوانده ايد ، در جمله اى بكار بريد.

۲ - اوزان رباعى مزيد چند است ؟ ماضى و مضارع آنها را صرف كنيد.

۳ - جريان (بازديد استاندار را از شهرستان زاهدان) بفارسى روان ترجمه نماييد.

۴ - براى ريخته اى معتلى كه در اين درس خوانديد ، ماده اى از قرآن كريم ويا

ساير كتب عربى پيدا كرده ، ماضى ، مضارع و امر آنها را صرف كنيد.

۵ - اين كلمات را (جس كهربائى ، اصلح - يصلح ، استطاع - يستطيع ، غابة ،

منظره) ، در جملات سؤالى بگذاريد و دوجواب مثبت و منفى بهريك از آنها بدهيد.

۶ - اين جملات را بعربى ترجمه كنيد :

الف - امروز صبح من يك سيب و يك گلابى خوردم ولى برادرم هيچ نخورد.

ب - بيشتر ميوه ها در فصل تابستان ميرسد . راستى ميوه رسيده ، چقدر لذت بخش

است . دكتر بمن گفته : هر گز ميوه نارس (كال) نخورم.

ج - در همان مجلس جشنى كه دانشگاه براى دكتر فريد گرفته بود ، من او را

خنداندم . اين جشن بمنظور قدردانى از او و تشويق ساير دانشجويان بر گذار شد .

د - كارگرانيكه معادن را استخراج ميكنند ، خدمت بزرگى بميهن خود

انجام ميدهند .

ه - وقتى كه من اين سخن را باو گفتم ، صورتش از خجالت سرخ شد .

و - ملل اسلامى عوض اينكه (عوضا - بدلا) عليه بيگانگان بمبارزه برخيزند و

صفوف خود را منظم نمايند ، پيوسته بايكديگر در نزاع و گفتگو هستند .

القرائة التاسعة

يختلف نضج الأثمار في مختلف المناطق وشمى البلاد . ففي طهران إن الأثمار الصيفية كثيرة : بعضها ينضج في الشهر الأول من الصيف كالتفاح ، التوت ، الكرز الإفرنجي (كغلاس) ونحوها وبعضها الآخر ينضج في الشهر الثاني منه كالمشمش ، الخوخ ، العنب ، الكرز ، البطيخ الأصفر والأحمر . وهناك قسم آخر من الأثمار تنضج في أو آخر الصيف كالإجاص ، التين وغيرهما .

اما الأثمار الخريفية فهي كذلك كثيرة : بعضها ينضج في الشهر الأول من الخريف كالسفرجل ، الرمان ، قسم من التفاح ونحوها . وبعضها الآخر ينضج في آخره كالبرتقال ، النارج ، الليمون وغيرها . وفي هذا الموسم نحن نجنى (هي جينيم) الفستق ، اللوز ، البندق ، الجوز ونحوها .

خريج جامعة طهران

تخرج الدكتور . . . من جامعة طهران عام ١٩٥٧ وقد احتفلت الجامعة في ناديها إكرامه و تقدير النجاحه . فقام احد الاساتذة الذي أحدودب ، وألقى كلمة (سخنراني كرد) بهذا الشأن فاستمع اليه الحاضرون . واخيراً نادى الاستاذ الدكتور . . . ليقدم اليه شهادة الجامعة .

فقام الدكتور وقطع الصفوف (وهو يجلوذ) الي أن وصل أمام كرسي الخطابة ، فأخذ شهادته بين تصفيق الطلاب و هتافاتهم .

انتهت الحفلة في الساعة الثامنة مساء واخذوا ينصرفون و يهنأون الدكتور لهذا النجاح الباهر . وانما أقيمت هذه الحفلة تشويقاً لسائر الطلاب والطالبات ، ليبذلوا مساعيهم وينتهبوا فرصة النجاح .

بدل اشتراك الجريدة والمجلة

هل هنا محل جريدة ... (دارمجلة ...)؟ آيا اداره روزنامه ... (مجله...) اينجاست؟

اين دائرة الاستعلامات؟ دائرة اطلاعات كجاست؟

ماذا تريدون (تريد)؟ چه ميخواهيد؟

أريد أن أسأل: كم هو بدل الاشتراك السنوي لمجلتكم؟ (لجريدتكم)؟

ميخواهم بپرسم: وجه اشتراك ساليانه مجله تان (روزنامه تان) چقدر است؟

قيمة الاشتراك عن سنة ثلاث جنيهات مصرية او ثلاثة دنانير عراقية.

اشترك ساليانه سه جنيهه مصرى يا سه دينار عراقى ميباشد.

و يجب أن تُدفع قبلا. و بايد قبلا پرداخته شود.

اين عنوانك فى طهران؟ آدرس شما در تهران كجاست؟

شارع ... زقاق ... البناية رقم واحد وتسعين. خيابان ... كوچه ... عمارت ٩١

المحادثة عند الخباز

أعطني رغيفا (قرصة خبز) ! يكدانه نان بدهيد!

بكم هذه؟ چند است؟

- ثلاثة قروش، أربعة فلوس، نصف ليرة سه قرش، چهارفلس، نيم ليرة سورى.

- هذه عجينة (هذه محروقة) اعطني قرصة اخرى!

اين خمير است (اين سوخته است) يكدانه ديگر بده!

- كم هو ثمن كل كيلو غرام؟ قيمت يك كيلو اش چقدر است؟

- نحن لانبيع بالكيلو غرام بل نبيع بالعدد. كيلوئى نميفروشيم، دانه اى ميفروشيم.

- هذه قيمة عشرين قرصة وانى أريدها فى الساعة الحادية عشرة.

اين پول ٢٠ دانه وساعت ١١ نانه را ميخواهم.

الدرس الحادى عشر

مَجْلِسُ النُّوَابِ - العَوَامِ - مجلس شورا

« الشُّيُوخُ - الأَعْيَانُ - سنا

بَرِّلمان - دِيوان - پارلمان - وزارتخانه

ديموقراطية - شيوعية - دموكراسى - كومنيسمى .

مُظَاهرات - إضراب - متينگك - اعتصاب

الحكومة الديمقراطية ، من احسن الحكومات فى العالم .

دولت دمو كراسى منش ، بهترين دولتهاى جهان است .

الوزراء فى هذه الحكومة ، مسئولون عن أعمالهم أمام مجلس الشيوخ ومجلس النواب .

وزراء درچنين حكومتى ، در برابر مجلسين مسئوليت دارند .

لكل واحد من النواب أن يُحضر أى وزير يريد ، ليستوضحه فى شوعون ديوانه الخاص .

هر نماينده اى حق دارد ، هر وزيرى را كه خواسته باشد براى

استيضاح امور مربوط بوزارتخانه اش ، احضار نمايد .

أن الحكومة الوطنية يجب أن تستهدف تنفيذ أهداف الشعب وتحقيقها .

دولت ملى ، بايد هدفش اين باشد كه بارمانها و هدفهاى ملت جامعه عمل بپوشاند .

ضَبَّاطٌ - مَوْظِفٌ (ضابط : افسر) افسران - کارمند

نَادِي الضُّبَّاطِ - ... المَوْظِفِينَ باشگاه افسران - کارمندان

إِضْبَارَةٌ - مِلْفٌ پرونده، دوسیه - پوشه

الْأَمْنِ الْعَامِّ، مَرَكَزُ الشُّرْطَةِ شهر بانی

مَخْفَرُ الشُّرْطَةِ - سِلْمٌ - سُلْمٌ کلانتری - صلح - نوردبان

الشعوب الراقية يكفحون كل حكومة لاتقوم بواجبها ؛ واذا لم تستقبل عن مقامها ، ترى
إضرابا و مظاهرات في الشوارع .
ملل متمدن باهر دولتی که وظیفه اش را ...

بين الديمقراطية والشيوعية كفاح دائم . واختلافها يجب أن يرتفع بالسلم لبالحرب .
میان مسلك آزادی و کمونیسمی مبارزه ادامه دارد ، اختلاف ایندو باید ...

ریختهای ماضی اکرام

۱ - أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ

۲ - أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ
أَكْرَمْتُمْ أَكْرَمْتُمْ أَكْرَمْتُمْ
أَكْرَمْتُمْ أَكْرَمْتُمْ أَكْرَمْتُمْ

۳ - أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ
أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ
أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ أَكْرَمْتُ

ملاحظه کنید ! در اینجا تمام ریختهای فعل ماضی (یعنی ۱۵ ریخت آنرا) صرف
کرده ایم . در این ریختها عموماً اول شخص تشبیه با اول شخص جمع وهمچنین دوم
شخصهای مذکر ومؤنث تشبیه ، یکسان هستند . بهمین ترتیب تمام ریختهای سایر ابواب

(ثلاثی مزید) را میتوان صرف کرد .
 لقد أكرم أمين العاصمة ممثل الرياضة البدنية في طهران ودعا الى نادى الموظفين .
 شهردار ، نماینده تربیت بدنی را در تهران گرامی داشت و او را بباشگاه کارمندان ...
 رأيت المعالى وزير الداخلية و وزير الخارجية وسائر الوزراء قد أكرموا الوفد الأمريكى
 اول أمس ودعوهم الى مأدبة عشاء ... هیئت اعزامی امریکا را گرامی داشتند و ...

أكرم	تكرم	نكرم	} مضارع
تكرم	تكرمان	تكرمون	
تكرمین	«	تكرمن	
يكرم	يكرمان	يكرمون	
تكرم	تكرمان	يكرمن	} مضارع
تكرم	تكرمان	تكرمون	
تكرمین	«	تكرممن	
يكرم	يكرمان	يكرمون	

كان الايرانيون منذ أقدم العصور ولا يزالون يكرمون الضيوف وان ابواب بيوتهم
 مفتوحة لهم .
 ایرانیان از قدیم پیوسته مهمانرا گرامی داشته ، در خانه هاشانرا ...
 نحن نكرم مواطنينا الايرانيين من صميم فؤادنا ونرجو لهم مستقبلا سعيداً .

ما هم میهنان ایرانی خود را از صمیم قلب گرامی داشته ،
 آینده درخشانی را برای آنان میخواهیم .

لاكرم	لنكرم	لنكرم	} ريختهاى امر
أكرم	أكرما	أكرموا	
أكرمي	«	أكرمن	
ليكرم	ليكرما	ليكرموا	
لتكرم	لتكرما	ليكرمن	} مضارع
لتكرم	لتكرما	لتكرمون	
لتكرمین	«	لتكرممن	
يكرم	يكرمان	يكرمون	

أكرموا أيها الطلاب! كل من يسعى في سبيل استقلال الوطن وحرية شعبنا الكريم.
 أكرمنا أيها الطالبات! كل من يبذل مساعيه وجهوده في سبيل رفع المستوى الثقافي
 في إيران... هر کس که مساعی خود را برای بالا بردن سطح فرهنگ...

همزة قطع - همزة وصل

همزة باب افعال (درماضي، مضارع وامر)، همزه اول شخص مفرد (متکلم) در فعل
 مضارع و تمام همزه هائیکه جزء حروف اصلی افعال و اسماء بشمار میروند مانند **أخذ** -
انسان - **ارنب**، همه (همزة قطع) هستند و در همه جا خوانده و تلفظ میشوند. ولی در
 غیر موارد فوق، (همزة وصل) است. و باینکه صورتا نوشته میشود، در وسط کلام
 خوانده و تلفظ نمیگردد. همزة فعل امر در ابواب ثلاثی مجرد و همزه سایر ابواب مزید
 (بجز باب افعال)، از این قبیل است.

برای حرکت این همزه، باید حرکت عین الفعل مضارع را در نظر گرفت: اگر
 مرفوع است این همزه نیز مضموم مانند **ينصر**: **انصر** و اگر مقنوح و یا مکسور است
 مانند **يمنع** و **يحسب** این همزه مکسور میگردد (مانند **امنع** و **احسب**).

الخدمة العسكرية - طابور خدمت زیر پرچم - سربازی

تذكرة، بطاقة - عربة بلیط، کارت - واگون، درشکه

قائمة - محطة السكك الحديدية لو کوموتیو - ایستگاه راه آهن

جواز السفر - معسكر، (ثكنة) گذرنامه - سربازخانه

التنظيم - وجبة مرتب کردن - یکدفعه خوراک

إن حفلات العرس في الأغلب تنعقد في نادى الضباط. جشنهای عروسی اغلب ...

(نظّم - ينظّم) مانند (فرّح - يفرّح) صرف میشود.

نظّم وجبات الأكل بأوقات معينة يا سعيد! ولا تشكو من انحراف صحتك.
سعيد! اوقات خوراك خود را منظم كن و (ديگر) از كسات مزاج خود شكوه و شكايات مكن!

یاد آوری

۱ - بخاطر داشته باشید! بدوم شخصهای فعل امر با بهای تفعیل، مفاعله، تفاعل، تفاعل، فعلل و تفعّل همزه داخل نکنید، مانند: فرّح، کالِم، تخرّج، تشاجر، تزلزل و...

۲ - تمام فعلهای مضارع، که ماضیشان چهار حرفی است، حروف مضارعه آنها (یعنی ا - ت - ن - ی) مضموم میگردد مانند (أكرم، تفرّح، نكالم و يُترجم).
يجب على الشباب الإيرانيين أن يذهبوا الى الخدمة العسكرية.

بر تمام جوانان ایران لازم است که بخدمت زیر پرچم درآیند.
وبذلك يخدموا بلدهم ويقوّوا جيشهم الباسل.

و از این راه، بکشور خود خدمت کرده، ارتش نیر و مندشانرا تقویت نمایند.
هل قطعت التذكرة ذهابا وایابا؟ آیا برای رفتن و برگشتن بلیط بریده‌اید؟
نعم یاسیدی! فلتكن على حذر، بان التأخير یسبب لك خسران ثمنها.

بر حذر باش که اگر سر وقت خود را نرسانی، زیان میبری.
وهل أخذت سمة المرور (التأشیر) من السفارة؟ آیا ویزا گرفته‌ای؟

اقسام صحیح

اقسام پنجگانه معتدل را شمرده، برخی ابواب آنرا صرف کردیم. و اینک سه قسم صحیح:

۱ - مهموز، و آن بر سه قسم است: مهموز الفاء، مهموز العین و مهموز اللام.

الف - مهموز الفاء، از بابهای (ـَ - ـِ) مانند الأمر فرماندادن (أمر - يأمر - أمرٌ) ، (ـِ - ـٍ) مانند الآتی : آمدن (أتی - یأتی - آیت) ، (ای - یأی) : جای گرفتن (اوی - یاوی - ایا) والاین : ناله کردن (أن - یأن - ان) آمده است.

ب - مهموز العین، از بابهای (ـَ - ـِ) مانند الزأر : صدا کردن شیر (زأر - یزأر - ازأر) ، (ـِ - ـٍ) مانند الوأد : زنده بگور کردن (وَأد - یأد - اِد) والوای : وعده کردن (وای - یای - اِ) آمده است.

ج - مهموز اللام از بابهای (ـَ - ـِ) مانند الهنأ : گوارا بودن (هنأ - یهنأ - اهنأ) و (ـِ - ـٍ) مانند الفرار : گریختن (فرَّ - یفرُّ - فرَّ) ، (ـِ - ـٍ) مانند البر : نیکوئی کردن (برَّ - یبرُّ - برَّ) و (ـِ - ـٍ) مانند المد : کشیدن (مدَّ - یمدُّ - مدَّ) آمده است. این افعال را باقیاس بگذشته صرف کنید.

۳ - سالم ، از تمام ابواب آمده و ریختهای کامل آنها را در درسهای قبل صرف کرده ایم.

امرت مديرة المكتبة العامة أن يأتي إليها الطلاب من الساعة الثامنة إلى الحادية عشرة صباحاً. خانم مدير کتابخانه ملی دستور داده : دانشجویان از ساعت هشت ... ان نادى الضباط ملجأ يأوى إليه الضباط ونادى الجامعة مأوى يلجأ إليه الاساتذة عند الفراغ من أشغالهم. باشگاه افسران پناهگاهی است که آنان پس از انجام کار بدانجا میروند. وباشگاه دانشگاه نیز جایگاهی است که استادان ...

كانت العرب في الجاهلية يأدون بناتهم ويفخرون بهذا العمل الشنيع. عربها در جاهلیت دخترانشانرا زنده بگور کرده ، باین عمل شنیع افتخار میکردند.

فر من الجذام فرأرك من الأسد !

همانطوریکه از شیر فرار میکنی ، از آدم خوره دار فرار کن !

أسئلة تمرينية بشأن الرسالة وجوابها

- ماذا أرسل عصام الى سمير
أرسل اليه ...
كيف خاطبه؟ ومن أين خاطبه؟
... خطاباً ودياً و... خاطبه .
ماذا تمنى له؟ ولماذا؟
... له ... لان ...
بماذا أعلم عصام سمير!
... بفوزه ...
في أي شيء فاز عصام؟
... في ...
فهل تحبّذ الألعاب الرياضية؟ وأيها أكثر؟
... أحبّذ ... أكثر
من كان مشتاقاً الى مشاهدة سمير؟ ولماذا؟
... عصام ... لا ...
واخيراً، كيف ختم عصام رسالته؟ وكيف وادع؟
... رسالته بقوله ...
ثم هل وقع الرسالة بعد قوله صديقك عصام؟
... وقع ...

* * *

- كيف ابتدأ سمير جوابه؟
... بقوله : ...
هل تلقّيت كتاباً او برقية هذا الصباح؟
...
كيف تلقى سمير كتاب عصام؟
... تلقاه ...
لماذا شكر الله سمير على فوز عصام؟
...
هل أن لعب كرة القدم أصعب او كرة السلة؟
... في عقيدتي ، إن ...
هل أن الموت أصعب او مفارقة الأحباب؟
...
أين سينزور سمير عصاماً؟ ومتى؟
... سيروزه ...
عندما تريد أن توادع زميلك في الطريق ، ماذا تقول له؟
...
أقسام جملة

جملة از ترکیب کلمات درست میشود و آن اگر معنی کامل و مفیدی را بدهد ،

مانند (فاز سعید فی المباراة - جملة فعلية ، النجاة فی الصدق - جملة اسمية) بنام کلام ویا (مر کب اسنادی) نامیده میشود .

مر کب دارای شش قسم است : اسنادی ، اضافی (کُنْشَةُ الطَّالِبِ) ، بیانی (نَجْحَ الشَّابُّ الْمُتَّقِفُ) ، عطفی (نَالَ سَعِيدٌ الْحَمْدَ وَالْتِنَاءَ) ، مزجی (سیبویه) و عددی (أحد عشر کتاباً) . تفصیل اینها بعدها خواهد آمد .

(مر کب اسنادی) را میتوان عموماً بدورسته تقسیم کرد :

فعل و فاعل - مبتداء و خبر .

۱ - فعل و فاعل . (جملات فعلیه) عموماً با فعل آغاز میشوند و فاعل را رفع

میدهد . فاعل در حقیقت همان چیزیست که فعل بآن نسبت داده شود . مانند (فاز سعید) سعید پیروز شد . چون در اینجا پیروزی بسعید نسبت داده شده ، پس سعید فاعل است و باید مرفوع باشد . فاعل اگر پس از فعل بیاید ، باید حتماً فعل را (حتی در صورتیکه آن تشبیه یا جمع باشد) مفرد آورد مانند (جَاءَتْ طَالِبَاتٌ وَزَهَبَ الرَّجَالُ) .

ضمناً باید دانست ، فعل در صورتی با فاعل مطابقت میکند ، که این بر آن مقدم باشد مانند (سَعِيدَةٌ جَاءَتْ ، فَرِيدٌ وَاحِدٌ زَهَبَا ، رَأَيْتُ شَبَابًا زَهَبُوا) .

بطوریکه ملاحظه میشود برای فاعل مذکر ، فعل را مذکر و برای فاعل مؤنث و یا جمع مکسر برای اشیاء بیروح (حتی در صورتیکه فاعل هم مؤخر باشد) ، فعل را مؤنث میآوریم مانند (تَسْرَى الْأَقْمَارُ فِي الدُّجَى) .

۲ - مبتداء و خبر . (جملات اسمیه) عموماً با اسم آغاز میشوند . اسم اول را

بنام (مبتداء) و دویمی را بنام (خبر) مینامند : (الْاِسْتِقْلَالُ ضَامِنٌ سَعَادَةِ الْأُمَّةِ) . در اینجا (استقلال) مبتداء است و (ضامن) خبر . هر دو باید مرفوع باشند و باید یکدیگر مطابقت نمایند مانند (سَعِيدَةٌ مُتَّقِفَةٌ ، الرَّجَالُ مُتَّقِفُونَ ، الضَّيْفَانُ زَهَبَا) .

گاهی خبر ممکن است جمله باشد مانند (سعيدٌ يذهب ، الشبابُ ذهبوا) .
 مبتداء باید همیشه معرفه باشد . در موردیکه مبتداء نکره است ، خبر بر آن مقدم میشود :
 (عندكَ ضيف) . بر سر مبتداء و خبر عواملی از قبیل (كانَ ، ليسَ إنَّ ، كَيْتَ و . . .)
 داخل میشوند ، که بنام **نواسخ** نامیده شده اند . اقسام پنجگانه نواسخ را ، در آئنده
 خواهیم خواند .

يشترك الشبابُ والفتياتُ معاً في الخدمة العسكرية في البلاد الراقية .

در کشورهای مترقی ، جوانان و دوشیزگان بایکدیگر بخدمت زیرپرچم درمیآیند .
 کل من أراد أن يغادر ایران ، يجب عليه ان يأخذ جواز السفر من الأمن العام .
 باید کسانیکه میخواهند ایران را ترک بگویند ، از شهربانی گذرنامه بگیرند .

فعل اصلی - فعل کمکی

در زبان انگلیسی ، جایی را که میخواهند دو فعل پی در پی بکار برند ، یکی را بصورت
 مصدر استعمال میکنند مانند : **I want to go home.** (من میخواهم بمنزل بروم)
 در اینجا فعل (میخواهم) بنام **فعل کمکی** و فعل (بروم) که در انگلیسی مصدر آن (رفتن)
 بکار رفته ، بنام **فعل اصلی** نامیده میشود .

در زبان عربی ، عموماً در این چنین موارد ، دو طرز استعمال میباشد :

۱ - أردت أن اذهبَ الى البيت .

۲ - أردت الذهابَ الى البيت .

دقت کنید ! در مثال اول ، کلمه **أن** مصدری میان دو فعل بکار رفته و بجای **to** در
 زبان انگلیسی قرار گرفته . ولی در مثال دوم ، خود مصدر **الذهاب** بجای **آندو آمده**
 است . هر دو استعمال يك معنى را میفهماند ، لکن چیزی که هست استعمال دوم بهتر و
 استعمال اول شایع تر است . در عبارت بالا ، بطوریکه ملاحظه میکنید دوبار (أراد أن
 يغادر - يجب أن يأخذ) فعل اصلی و کمکی بکار رفته .

اسئلة و تمارين

بسؤالات ذيل پاسخ دهيد :

۱ - از همزه قطع و همزه وصل چه فهميد؟ در ضمن چند مثال بيان كنيد !

۲ - اقسام مركب اسنادى را بگوئيد و براى آنها مثال بنويد.

۳ - اشرح شرحاً موجزاً حول (ملعب الالعاب الرياضيه) صفحه ۱۶

الف - من اشترك فى مباراة كرة القدم؟ ومتى ذهبت انا هناك؟

ب - كيف لعب الطلاب؟ وكيف لعب حارس المرمى؟

۴ - هل تستطيع أن تحكى (قصة الصياد، عند ما أخذه؟؟ كم نصيحة نصحتها

العصفور؟ ما هى تلك النصائح؟ هل عمل الصياد بها؟ ماذا قال العصفور أخيراً للصياد؟

۵ - تمام حرکات و اعراب قرائت سوم و چهارم را بگذاريد.

۶ - جملات سرى الف را بصورت مؤنث و سرى ب را بعرى ترجمه كنيد :

۱ - أكرم المتصرف ممثل الجند الامريكى فى نادى الضباط.

۲ - أخذ الضباط يخدمون الجيش الايرانى وينظمون شوء ونهم بكل اخلاص.

۳ - يكرم موظف زملائه الموظفين ويدعوهم الى مأدبة عشاء هذا المساء.

الف -

اخيراً در جرائد يوميه خوانديم، كه جمعيتهاى صليب سرخ تركيه،

هلال احمر عراق و شير خورشيد سرخ ايران، براى زلزله زدگانى كه

بى خانمان شده اند، تشريك مساعى كرده، چادر، لباس و برخى لوازمات براى

آنان فرستاده اند. همچنين جمعيت شير خورشيد سرخ، آمبولانسهاى براى

حمل مجروحين بمرکز، اعزام داشته است.

ب -

القراءة العاشرة

«حب الوطن من الايمان» هذا ما قاله نبينا محمد (صلى الله عليه وآله). ايران وطننا ونحن نحب وطننا حباً جمماً ، نخدمه ونسعى في عمرانه ورقبه . يجب على جميع مواطنينا أن يسعوا لخدمة هذا الوطن العزيز . لاننا ضحينا (قربانى كرديم) نفوساً زكيةً لبقائه و قدّنا ثمن الحرية والاستقلال عن طيبة خاطر . وبذل آباءنا على آخر قطرة من دمائهم وآخردرهم من أموالهم في سبيل استقلاله وحرّيته .
فليحى الوطن! ولتعيش الأمة الايرانية! وليرفرف العلم الايراني!

زلزال شديد

في منتصف ليلة من ليالى الشهر الماضى، سمعنا صوتاً هائلاً وقد عقبه زلزال شديد فترزلت الأرض ومن عليها وما عليها. واحر نجمت الطيور في الفضاء وأخذت تصدح فكانت ضوضاء (هياهوئى) فى المدينة.

وفى اليوم التالى، قرأنا فى الجرائد الداخليّة والخارجيّة : تهدمت المدن الشماليّة وضواحيها وأخذ العمال والفلاحون يفرون من القرى كما يفرون من الوحوش والسباع . لأن هناك هى النقطة المركزية للزلزال .

ماذا تقولون لهذا الحادث الخطير ؟ فهل اقتربت الساعة وقامت القيامة ؟
واخيراً قرأنا فى الصحف اليومية بانه قد تساهم جمعية الصليب الأحمر التركية، جمعية الهلال الأحمر العراقية ، جمعية (شير خورشيد سرخ) الايرانية وغيرها وأرسلوا الى اللاجئيين الخيام ، الملابس وسائر حاجيات الحياة الضرورية . كما أرسلت جمعية (شير خورشيد سرخ) الايرانية سيارات الإسعاف اليهم، لتحمل المجرّوحين الى العاصمة.
وهذه خدمة جلييلة، تُذكر فتحمد وتشكر .

تمدن

تمدن چیست؟ غیر از محنت و بدبختی
 دردنیای چه نتیجه‌ای دارد؟
 تمدن یعنی همان قوانین، همان رسوم
 و آداب، همان علوم، همان صنایع و همان
 ترتیباتی که بشر بر خلاف سایر انواع
 حیوانات، برای سعادت‌مند کردن دوره‌های
 خود، انتخاب کرده است. جز بدبختی چه
 نتیجه‌ای داده است؟

تمدن و تمام آن مفاهیم و ترتیباتیکه
 در زیر این کلمه مندرج است، وسیله سعادت
 و نیکبختی یک‌عده معدودی است.

تمدن، عیش و تنعم ایجاد کرده، عمارتها
 و پارکهای زیبا بنا نموده، البسه فاخره و
 اطعمه لذیذه تهیه کرده و بنیان تجمل را
 با آسمان رسانیده؛ ولی افسوس که این وسائل
 سعادت و نیکبختی، بر همه افراد بشر بطور
 تساوی قسمت نشده!

حال دنیا را پرسیدم از فرزانه‌ای؟
 گفت: یا خوابی است یا بادی است یا افسانه‌ای!
 گفتمش اینها که می‌بینی چرا دل بسته‌اند؟
 گفت: یا مستند یا کورند یا دیوانه‌ای!

المدينة

ما هی المدینة؟ و هل هی إلا
 المشقة والتعاسة فی الحياة؟
 المدینة هی القوانین، هی التقالید و
 العادات، هی العلوم، هی الصنایع و هی
 الاصول التي انتخبها الانسان لسعادته،
 خلافا لما یجری علیه الحيوان بطبیعته
 فی الحياة. و هل انتجت إلا التعاسة؟

المدینة و جمیع العناوین التي
 أدراجوها تحتها، هی وسیلة لسعادة أفراد
 قلائل فی الحياة.

أوجدت المدینة وسائل البذخ
 والترَف، بنت البنايات والقصور الجميلة،
 هیئت الألبسة الفاخرة والأطعمة اللذيذة
 و (أخيراً) إن المدینة رفعت الجمال
 الى السماء (علو أومقاماً) ولیکن مع الأسف
 لم توهب لجميع الناس علی حدٍ سواء!

سالت مُثَقِّفاً : ما هی الدنيا ؟
 فقال : نومٌ او ریحٌ او قصة !
 فقلت له : لما ذا یعشقها هؤلاء ؟
 فقال : إنهم سُکاریٌ وإما عُمیٌ وإما مجانین!

قال امرؤ القیس ، عند ما أتاه نعی ابيه :

ضَيَعَنِي أَبِي صَغِيرًا ،

وَحَمَلَنِي دُمُهُ كَبِيرًا ،

لَا صَحْوَ الْيَوْمِ وَلَا سُكْرَ غَدًا ،

الْيَوْمُ خَمْرٌ وَغَدًا أَمْرٌ !

* * *

قال بديع الزمان الهمداني:

وَاللَّهِ لَوْلَا يَدُ تَحْتَ الْحَجَرِ وَ

كَبِدٌ تَحْتَ الْخَنْجَرِ ؛ وَطِفْلٌ كَفَرِحِ

يَوْمِينَ قَدْ حَبَّبَ إِلَى الْعَيْشِ وَ سَلَبَ

مِنْ رَأْسِي الطَّيِّشِ ، لَشَمَخْتُ بِأَنْفِي عَنْ

هَذَا الْمَقَامِ . وَلَكِنْ صَبْرًا جَمِيلًا وَ اللَّهُ

الْمُسْتَعَانُ .

* * *

خراسان

وَأَمَّا خِرَاسَانَ فَتَكْبِيرُ الْهَامِ وَ تَعْظُمُ

الْأَجْسَامِ وَ تَلَطَّفُ الْأَحْلَامِ وَ لِأَهْلِهَا

عُقُولٌ وَ هِمَمٌ طَامِحَةٌ وَ فِيهِمْ غَوْصٌ

وَ تَفْكِيرٌ وَ رَأْيٌ وَ تَقْرِيرٌ .

(تاریخ مروج الذهب : ج ۴ ص ۶۴)

امرؤ القیس هنگامیکه خبر مرگ پدرش باورسید، گفت:

پدرم مرا در کوچکی رها کرده ، از

دست بداد . در بزرگی خوبهایش را

برگردنم گذارد ، که آنرا (از قاتلینش)

بازگیرم . امروز روز هشیاری نیست ، فردا

روز مستی نه ، امروز روز شراب و عیش و

نوش است . فردا روز تصمیم و اقدام !

* * *

بديع الزمان همدانی گفت :

بخدا سو گند ، اگر دستم زیر سنگ

نبود و کبدم زیر خنجر ؛ و کودک خردسالی

چون جوجه دوروزه ای ، که مایه حیات

وزندگی من است ، نداشتم ، از این مقام

یعنی گدائی و در یوزه گری خودداری

میکردم . ولی (باز هم) صبر و شکیبائی و

(چشم) بیاری خدا .

* * *

خراسان

و اما سرزمین خراسان همتها را بلند

میکند ، بدنها را بزرگ و اندیشه ها را

عمیق . مردم خراسان دارای خرد و همتهای

بلندی هستند و از نیروی تدبیر و تحقیق

برخوردار و صاحب رأی و سخنور میباشند .

فی شرکتہ الطیران

- هل عندكم مكان في الطائرة لصباح الغد؟
 - لا، ياسیدی! جميع الكراسی محجوزة.
 - يمكن أن تحجز مكانا ليوم الأربعاء القادم؟
 فردا صبح، جای خالی در طیاره دارید؟
 - لا، یاسیدی! تمام صندلیهارا گرفته اند.
 - ممکن است برای روز چهارشنبه آینده
 جا بگیرید؟
 - خوب، دو بلیط بخرید...
 نه، نخرید! بهتر است که با قطار
 مسافرت کنم.
 - لایوجد قطار. يجب ان تسافر بالباص.
 قطار ندارد. باید با اتوبوس بروید.
في محطة السكك الحديدية.
 - احجز لي مكانا! (اعطني تذكرة)، من فضلك.
 - ای درجه ترید؟ الأولى او الثانية او الثالثة؟
 - کم هو سعر الدرجة الأولى؟
 - زهابا وایابا ام زهابا فقط؟
 - بل زهابا.
 - من الإسكندرية الى القاهرة جنيهه وربع.
 - الدرجة الاولى غالبية، اقطع الدرجة الثانية!
 - هذا قطار سريع (اكسبرس) - بطيئی.
 - از اسکندریه به قاهره يك جنیه وربع.
 - درجه يك گران است، درجه دو بزرگ!
 - این قطار سریع است - عادی است.
 - سيجرك القطار في رأس الساعة التاسعة بالضبط.
 - اول ساعت ۹ حرکت میکند.

الدرس الثانی عشر

ارتش - لشکر	جیش - جُنْد
سرباز - پاسبان	جندی - شُرطی
توب - توبخانه	مدفع - مدْفَعِيَّة
زرهپوش - تانگ	مدرّعة - دَبَابَة (دَبَابَات)
تانگ بزرگ	دَبَابَة مُصَفَّحَة - ضَخْمَة

رأيت الجيش الإيراني الباسل أمس ، قد وقفوا في صفوف منظمة.

دیروز ارتش نیرومند ایران را دیدم ، که در صفوف منظمی ایستاده بودند.

دستور

(قد) اگر برسر فعل ماضی بیاید ، تحقیق و تأکید و وقوع فعل را در گذشته معنی

میدهد و اگر برسر فعل مضارع در آید معنی تقلیل (گاهگاهی) را میفهماند ، مانند :

قد يقف الجندي أمام ضابطه. گاهی سرباز در برابر افسرش میایستد.

و گاهی برقد تحقیقی (ل) داخل میشود ، که شدت تأکید و تحقیق را برساند ، مانند :

لقد جاءوا من المعسكرات ليواجهوا الأمة الإيرانية في ميدان أمجدية.

بَاخِرَةٌ - بَارِجَةٌ (بَوَاخِر - بَوَايِرَج) کشتی مسافربری - جنگی

الشَّحْن - التَّفْرِیغ بارگیری کردن - خالی کردن بار

المِرْسَاة - الصَّدْح لنگر انداختن - خواندن (آواز و غیره)

(شحن - یشحن) و (صدح - یشحن) مانند (ش - یش) و (رسی - یرسو) مانند

ناقص واوی باب (ش - یش) صرف میشود.

نعم، جاءوا وكان يتقدمهم قواد الجيش. وفر ماندهان ارتش، پیشاپیش آنان بودند.

ورأيت هناك ثلاثة من كبار الضباط: أحدهم للمدفعيّة والآخران للطيران الإيراني.

... یکی از افسران ارشد، از تو بخانه و دونفر دیگر، از هنگ هوائی بودند.

ونحن وجدنا الدبابات الضخمة والمدرّعات المصفّحة على جانبي الميدان.

وتانگها وزره پوشهای بزرگ جنگی، در دو طرف میدان بصف بودند.

وموسیقی الجيش یشحن الفضاء والعلم الإيراني یرفر أمام کل فرقة.

صدای موسیقی ارتش فضا را پر کرده، پرچم ایرانی، جلو هر دسته ای در اهتزاز بود.

دستور

در گرامر فارسی، (هر) و (همه) دو معنی دارد و در دو مورد استعمال میشود مانند:

۱ - من هر روز با اداره میروم، مگر روزهای جمعه.

۲ - همه دانشجویان امروز صبح، به شمیران رفتند.

در زبان انگلیسی برای این دو مورد، نیز دو لفظ بکار میرود:

1- I go to the office every day.

2- All students went to Shimeran this morning.

معمولاً عربیها، بجای (هر - Every) کلمه (کل) و بجای (همه - All) لفظ

(جمع) را بکار میبرند و در مورد دو جمله بالا، میگویند:

۱ - انا أذهب إلى الدائرة كل يوم سوى أيام الجمعة.

۶ - جميع الطلاب ذهبوا إلى (شمران) هذا الصباح.

ملاحظه کنید! اسم بعد از (کل) باید مفرد و اسم پس از (جميع) باید جمع باشد. اتفاقاً این قاعده در هر سه زبان کلیت دارد. اگر مقایسه بالا را، خوب بخاطر بسپارید، مورد استعمال این دو کلمه را، هیچوقت اشتباه نخواهید کرد.

یتقاطر الناس إلى الحديقة العامة زرافات ووحدا، نساء ورجالا من جميع الطوائف والملل. مردم از هر طائفه وملتى، دسته دسته و تک تک مانند قطره های باران بیخ می آمدند. وکل واحد منهم فرح (کلهم فرحون) بما أُعِدَّ في تلك الليلة من دواعی البهجة ومعالم الزينة. هر يك از آنها (همه آنها) از وسائل خوشی و شادمانی، که در آن شب آماده شده بود...

من الامثال السائرة عند العرب

۱ - خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْ سَطُّهَا. بهترین روش در کارها، میان روی است.

۲ - كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَذْهَبُ الْهَيْبَةَ. خنده زیاد، هیبت انسان را میبرد.

۳ - عِنْدَ الْإِمْتِحَانِ يُكْرَمُ الْمَرْءُ أَوْ يُهَانُ.

هنگام آزمایش ارزش واقعی شخص برای گرامی داشتن و یا اهانت، معلوم میشود.

۴ - الْغَائِبُ عَلَى حُجَّتِهِ. شخص غایب عذرش با خودش است.

۵ - عَثْرَةُ الْقَدَمِ أَسْلَمٌ مِنْ عَثْرَةِ اللِّسَانِ. لغزش پا بی خطرتر از لغزش زبان است.

۶ - فِي الْعَجَلَةِ نَدَامَةٌ وَفِي التَّأَنِّي سَلَامَةٌ.

عجله موجب پشیمانی و تأنی موجب سلامتی است.

۷ - لَا تَكُنْ رَطْبًا فَتُعَصَّرَ وَلَا يَابِسًا فَتُكْسَرَ. در مردم داری میان رو باش.

۸ - الْمَرْءُ بِأَصْغَرِ يَهْ : قَلْبِهِ وَلسَانِهِ.

شخصیت هر کسی بدو عضو کوچکش (دل - زبان)، بستگی دارد.

مدفع ضد الطائرات توپ ضد هوایی

رشاشه (مدافع رشاشات) مسلسل

صاروخ - قذیفه موشک - گلوله توپ و غیره

قاذفة القنابل (قاذفات) بمب افکن

بندقية - أسطول (بندقیات - اساطیل) تفنگ - یک گروه کشتی

سفينة - قارب (سفن - قوارب) کشتی کوچک - زورق

أصبح الجيش الإيراني غنيًا من الذخائر الحربية ومجهزًا بأحدث السلاح الأمريكي.

ارتش ایران از نظر ذخائر جنگی مستغنی گردیده

و با تازه ترین سلاحهای امریکائی مجهز میباشد.

فيملك الآن مدافع، قاذقات القنابل، دبّابات، مدّعات وما الى ذلك.

هم اکنون دارای توپهای ضد هوایی، بمب افکنها، تانگها، زره پوشها و غیره میباشد

كذلك يملك القوة البحرية كالبواخر، البوارج، الشاحنات وما الى ذلك.

همچنین، ارتش ایران دارای نیروی بحری مانند کشتیهای

بزرگ مسافربری و جنگی و غیره میباشد.

وضباطُ شعب الجيش، يتخرّجون من جامعة الحرب في طهران.

افسران قسمتهای مختلف ارتش از دانشگاه جنگ تهران، فارغ التحصیل میشوند.

برای تبریک عید

١- أطيّبُ التّمنّياتِ بحلولِ العيدِ السعيدِ.

۲ - کلُّ عامٍ وانتم بخیر.

۳ - اسمی التهنانی واسمی التحیات بحلول العام الجدید.

۴ - تقبَّل منی أخلص التمنیات بحلول العید السعید.

بافر رسیدن عید سعید، بی شائبه ترین تبریکاتم را بپذیرید.

استعمال عدد از (۱۱) تا (۹۹)

۱ - طرز استعمال عدد بامعدود را ، تا (۱۰) بخوبی آموختیم ، اینک در اینجا طرز

بکاربردن عدد (۱۱) و (۱۲) را ، چه در مؤنث و چه در مذکر ، بامعدود میآموزیم :

رأیتُ أحدَ عَشْرٍ كَو كَباً فی السَّمَاءِ . یازده ستاره در آسمان دیدم.

توقفت فی (شمران) إحدى عشرة لیلة . یازده شب در شمیران ماندم.

دقت کنید ! در مثال اول : چون معدود مذکر است ، هر دو عدد (هم عدد جزء وهم

کل) مذکر اند و در مثال دوم بعکس چون معدود، مؤنث است هر دو مؤنث اند.

جاء اثنا عشر شاباً الى نادى الطلاب.

دوازده جوان بیاشگاه دانشجویان آمدند.

جاءت اثنتا عشرة فتاة الى نادى الجامعة.

دوازده دوشیزه بیاشگاه دانشگاه آمدند.

رأيتُ اثنتی عشر جندياً فی المعسكر. دوازده سرباز در سربازخانه دیدم.

رأيتُ اثنتی عشرة موظفة فی المصرف الاهلی.

دوازده کارمند زن در بانک ملی دیدم.

در (حالت جرّی) نیز چنین اند. آنچه در بالا گفتیم ، عیناً در این دو مورد جاری است.

حالت رفعی

حالت نصبی

۲ - عدد (۱۳) تا (۱۹) را، از دو نظر باید مورد توجه قرار داد: یکی از نظر عدد جزء که باید همواره، از لحاظ تذکیر و تأنیث، بامعدود ضدیت داشته باشد. و دیگری از جهت عدد کل، که پیوسته از همان لحاظ، باید بامعدود مطابقت نماید:

رأيت خمس عشرة باخرة في ميناء عبادان. (۱۵) کشتی بزرگ در بندر آبادان دیدم.
رأى فرید خمسة عشر قاربا، أطراف الباخرة. فرید (۱۵) زورق اطراف آن کشتی دید.
ملاحظه نمائید! در مثال اول، چون (باخرة) مؤنث است، عدد جزء (خمس) مذکر ولی عدد کل (عشرة) مؤنث است، در مثال دوم درست بعکس این رفتار شده.

۳- ضدیت میان عدد جزء و معدود، در جمیع طبقات اعداد (عشرات، مآت و بالاتر) از لحاظ تذکیر و تأنیث، جاری است.

۴ - معدود ازده تا نود و نه، بطوریکه ملاحظه کردید، باید مفرد و منصوب باشد.

قُنْبَلَةٌ ذَرِيَّةٌ - قُنْبَلَةٌ يَدَوِيَّةٌ بمب اتم - نارنجک

فَشَكٌّ - قُنْبَلَةُ الطَّائِرَاتِ فشنگ - بمب

مَسْدَسٌ - فَرْدٌ هفت تیر - پارابلوم

قَوْسٌ - نَبَلٌ، رِصَاصٌ کمان - تیر

الإلقاء - الإطلاق انداختن - رها کردن

ألقى الجنرال يوسف أربع قنابل ذرية وتسع قنابل يدوية في معسكرات العدو.

سپهبد یوسف چهار بمب اتم و نه نارنجک در هنگهای دشمن انداخت.

كان هناك جنديان، قد أطلقا رصاصين فأصابا اللصوص.

دو نفر سرباز، دو تیر رها کردند و هر دو بدزدان اصابت کرد.

جاءنا أستاذ كبير من جامعة بيروت فألقى محاضرة قيّمة في كليتنا. جاءه
استاد جليل القدرى از دانشگاه (بيروت) آمده ، سخنرانی خوبی در دانشکده نمود.

ثَلَاثُونَ - ثَمَانُونَ سِي - هِشْتَاد

أَرْبَعُونَ - تِسْعُونَ چهل - نود

خَمْسُونَ - مِائَةٌ (مِائَات) پنجاه - صد

سِتُّونَ - أَلْفٌ (الوف - آلف) شصت - هزار

سَبْعُونَ - التَّائِينَ هفتاد - سو گواری گرفتن

يَأْخُذُ سَعِيدٌ قَوْسَهُ وَيَذْهَبُ إِلَى الصَّحْرَاءِ كُلِّ جُمُعَةٍ وَيُرْمِي مَا يَقْرُبُ أَرْبَعِينَ نَبْلًا .

سعید هر جمعه کمانش را برداشته ، به بیابان میرود و قریب چهل تیر میاندازد.

محادثة في الصف

تقدّم يا حميد! وصف لنا هذا الصف .

حميد! بيا جلو و کلاس را برای ما توصيف کن .

سمعا و طاعة ، يا استاذ! إن هذا الصف واقع على الجانب الشرقي من الكلية ، له اربع
نوافذ على الحديقة وله بابان احدهما كبير والاخر صغير .

نرى فيه سبورة واحدة معلقة على الجدار ، طولها ثلاثة أمتار وعرضها مترا وربع

متر . وامامها كرسي الأستاذ ومنضدته . ونرى فيه ايضاً مائة وخمسة وستين كرسيًا أصفر

جميلًا . و بناء على ذلك ، سيقعد على هذه الكراسي ١٦٥ طالبًا . ونرى على الجدار

الغربي خمس خرائط وفي وسطها خريطة ايران الكبيرة . وعلى الجدار الجنوبي سبعة

تصاویر لكبار أساتذة العلم والثقافة . وهناك خارطة كبيرة موضوعة في زاوية الصف الغربية .

ونرى في الصف ايضاً ، اثني عشر مصباحاً كهربائياً ، هي منصوبة على أطراف
 الجدران و مصباحاً كهربائياً كبيراً ، هو معلق وسط السقف . وكما نرى بأن جدران
 الصف مطليةً بالجص الأبيض (كج سفيد) ولكن السقف قد زينَ بالنقوش الملونة الجميلة .
 بهذا القدر استطعت ان اصف صفنا ، يا أستاذ !
 همينقدر توانستم توصيف كنم .
 - احسنت يا حميد ! انك وصفت لنا وصفا جميلا وتستحق جائزة قيّمة . واني لا أشك
 بانك قد تقدمت كثيرا وسبقت زملائك وستتجح في الامتحان .

آفرين بر تو حميد ! خوب توصيف كردى وسزاوار جايزه گرانبهايى هستى . ومن
 شكى ندارم كه تو از ساير همقطارانت جلو افتاده ، در امتحانات موفق ميشوى .

استعمال عدد از صد بيالا

معدود (صد) و (هزار) بايد مفرد و مجرور باشد ، مانند :

قد اشترك في حفلة التأبين لمعالى الوزير مائة جندي والى شرطى .

جائتى مأتا ضابط و ألفا ضابطة .

دويست افسر و دو هزار افسر زن نزد من آمدند .

رأيت مأتى موظفة و ألفى موظف

دويست كارمند زن و دو هزار كارمند مرد را ، ديدم .

برای تشبيه

و برای از سیصد بیالا : ثلاثمائة شاب و أربع آلاف فتاة . (۳۰۰) جوان و (۴۰۰۰) دوشیزه .

خوب بخاطر بسپارید !

۱ - در عدد کل ، از (۲۰ - عشرون) بیالا یعنی (عشرات ، مآت و الف) اعتبار مؤنث

و مذکر وجود ندارد مانند :

عشرون طالبة

الف - عشرون طالبا

ب - مائة جندي

مائة جنديّة

ج - ألف موظف

الف موظفة

٢ - از (٢٠) تا (٩٠) درحالت رفعی (عشرون - تسعون) ودرحالت نصب وجرى

(عشرين - تسعين) بكار ميرود.

قيادة - نير

رهبرى - سلطه

الاستيلاء

مستولى شدن

الاحتلال

کشوری را بتصرف در آوردن

الاحتلال المصرى

كانت الحملة الفرنسية على مصر بقيادة الإمبراطور نابليون عام ألف ومائتين و ثلاثة عشر (١٢١٣) الهجرية وألف وسبعمائة وثمانية وتسعين (١٧٩٨) الميلادية.

امپراطور فرانسه درسال ١٧٩٨ بمصر حمله كرد.

بقى الفرنسيون في مصر بعد الاحتلال الى أن جاءت الحملة العثمانية وأخرجتهم

عام ألف ثمانمائة وواحد (١٨٠١) الميلادية من مصر بمساعدة حكومة بريطانيا .

فرانسويها تاحمله عثمانى كه درسال (١٨٠١) بكمك انگليسيها انجام گرفت، آنجا بودند.

وقد فتح مصر قبل ذلك احد ملوك ايران (ابن كورش العظيم) فى عهد ملكها (أماسيس)

حوالى عام خمسمائة قبل الميلاد. ثم خلفه (داريوش). ثم استولى عليهم اسكندر .

قبل از اين ، يكى از سلاطين ايران (پسر كورش بزرگ) مصر را فتح کرده

ولكن أنف الفرس (بدماعشان برميخورد) من رضوضهم للنير الأجنبى ، فثاروا عام مائتين

وستة وعشرين (٢٢٦) الميلادية ، بقيادة (اردشير) واسب هذا الملك (الدولة الساسانية) .

ومن أعظم ملوكها كسرى انوشروان الملك العادل . و كان مقام الأكاسرة فى المدائن

(إيوان كسرى) .

اسئلة و تمارين

باين سوالات پاسخ دهيد :

- ۱ - (قد) سر فعل ماضی چه معنی میدهد؟ و سر فعل مضارع چه؟
- ۲ - ما الفرق بين (كل) و (جميع)؟ وأين يُستعملان؟
- ۳ - استعمال از سه تا ده چگونه است؟ ده مثال برای مذکر و مؤنث بنویس!
- ۴ - « از ده تا بیست » « » « » « »
- ۵ - « از بیست تا ۹۹ » « » پنج مثال گوناگون بنویس.
- ۶ - « صد و هزار » « » « » « »
- ۷ - این کلمات را در جمله بگذارید: (شرطی ، شحت - تشحن ، تصح

الطيور ، عشرة القلم - عشرة البيان ، قارب ، قوس ، رصاص ، فرد ، تؤين)

- ۸ - جملات سری (الف) را با ضمائر مفعولی بکار برید و سری (ب) را بعربی

ترجمه نمائید :

- | | | |
|--|---|-------|
| <ol style="list-style-type: none"> ۱ - اشتريت خريطة ايران أمس ونصبت هذه الخريطة على جدار مكتبتي . ۲ - رأيت مصباحا كهربائيا معلقا من وسط السقف ورأى زميلي أيضا . ۳ - كانت هناك مروحة جميلة أخذت آنسة هذه المروحة . | } | الف - |
|--|---|-------|

- | | | |
|---|---|-----|
| <p>دولت ایران از امراء شیخنشین های سواحل خلیج ، بمنظور جلب قلوبشان، دعوت بعمل آورده، که روابط و مناسبات بین مرکز و آن منطقهها، بهبود یابد . این عمل دولت قابل هر گونه تقدیر و قدردانی است .</p> | } | ب - |
|---|---|-----|

القرائة الحادية عشرة

إيران مملكة ملوكية - ديموقراطية ، لها مجلسان : مجلس الشيوخ ومجلس النواب . وهيئة الوزراء تتشكل من خمسة عشر وزيرا ، يترأسهم رئيس الوزراء . و لكل واحد منهم ديوان خاص و موظفون خاصون للقيام باجراء أوامره . وجميع الوزراء مسؤولون أمام المجلسين في شؤءون ديوانهم . والوزارة الخارجية تقوم بما يهم جميع العلاقات الودية والصلات الاقتصادية والتبادل الثقافي وغيرها بين إيران والبلاد الأجنبية؛ كما أن وزير البلاط الملكي يسعى في اجراء أوامر صاحب الجلالة وتنظيم شؤءون البلاط .

الحكومة الإيرانية حكومة ديموقراطية ، يديرها رئيس الوزراء الذى يقوم بتشكيل هيئة الوزراء (الكابينة) بأمر الملك و مواقمة المجلسين . مهمة الحكومة الحاضرة والتي سبقتها، هى مكافحة الشيوعية اولا ومكافحة الفحشاء والمنكرات ثانيا و تنظيم شؤءون المجتمع ثالثاً . وقد جعلت هذه الحكومة هيئات خاصة للمراقبة فى الدوائر الحكومية ولاسيما الاضرار والملفات التى نسجت عليها عنكبُ النسيان ! وهيئة خاصة للمراقبة فى الأمن العام ومراكز الشرطة فى كل لواء ! واخيراً قامت الحكومة الإيرانية بدعوة شيوخ السواحل ، استهدفا لجلب قلوبهم و تقوية العلاقات الودية والصلات التجارية وغيرها بين العاصمة وتلك المناطق . وهذه خدمة جليلة تذكرت شكر .

لم تسمح هذه الحكومة للنهضات الوطنية والنزعات القومية . وقد كانت الأمة الإيرانية تتمتع بقسط وافر من الحرية فى الحكومات السابقة . ففى كل اسبوع ، كان إضراب ومظاهرات فى الشوارع....

آزادی

هدف پیامبر اکرم (ص) در دوران نبوتش فقط ترویج و تبلیغ مکتب اسلام و تشیع بود، ولی آزادی مردم در افکار و عقاید اهمیت داده، امنیت جانی، مالی و عرضی آنانرا از هر پیش آمد سوئی کاملاً مراعات مینمود.

يك مسلمان، يك مسیحی و يك یهودی جدا در آزادی عقیده یکسان بودند. زیرا وی بخوبی میدانست آزادی عقیده، تنها ممکن است جهان را بسوی حق و حقیقت کشانده، و ادار کند که صمیمانه بدان بگروند.

قرآن مجید (۲: ۲۵۶) در این باره میگوید: «هیچکس در پذیرفتن اسلام مجبور نیست. همانا حق از باطل آشکار شد.» فلسفه این، بسیار واضح است. زیرا مبارزه علیه آزادی عقیده و بکار بردن زور و قلدری، کمک شایانی بهمیشرفت باطل و رواج ظلم و بیدادگری نموده، سرانجام مردم را بسوی گمراهی میکشاند. تمدن، تکامل و ترقی بمعنی صحیح، وقتی برای بشر ممکن است، که مردم از لحاظ حقوق اجتماعی مساوات داشته، در انتخاب دین و مکتب آسمانی آزاد باشند...

الحرية

كان همَّ النبيِّ الأكرم (ص) في جميع مراحل حياته، الدعوة الى مکتب الاسلام والتشيع وتوفير الطمأنينة لمن يتبعون رسالته، كقيل الحرية لهم ولغيرهم في عقيدتهم، شديد المراقبة على من أرادهم بسوء.

فكان المسلم، النصراني و اليهودي سواء عنده في حرية العقيدة و حرية الرأي، اعتماداً على أن الحرية وحدها هي الكفيلة بانتصار الحق و تقدم العالم نحو الرقي والكمال.

وقد اوعز اليه القرآن الكريم: لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي (۲: ۲۵۶).

ذلك، لان العرب على الحرية تمكين للباطل ونشر لجيوش الظلام. و اشاعة للظلم والاستبداد وينجر الى ضلالة الناس عن سواء الطريق.

الحضارة والمدينة والرقى والكمال تتحقق بازدياد صلة وحدة و الفة بين الطبقات وان يكون حظهم من الحياة ولذا ائدها موفوراً وتكون لهم الحرية التامة في انتخاب أي دين من الاديان السماوية.

۱- این دو کتاب، از آثار همین نویسنده است. و نسخه انگلیسی آنها نیز، حاضر بچاپ است.

الجب حادث جسمانی

ثبت أن الحب في كل دور وتحت كل
سما و لدی كل جیل ، حادث جسمانی .
وقد يكون الحب غير ذي نتائج روحية
والحب قد حدث على هذا الوجه في ألوف
المرات و لكن الحب لم يحدث قط
بالنتائج جسمانية .

ولا ينمو حب بلا كفاح . هذا ما نشاهده
كل يوم في سلوك الحيوانات الغرامية على
الوجه الأصفى . وليس الكفاح تنافسا بين
نفوس ، يفوز فيه أكثرها إقداما ، أو غنى
أو نبلا وإنما هو صراع بين بدنين . ومن
ينكر اصل الجب هذا او يعرض عنه ،
يحكم عليه بعدم إدراكه ابدأ .

والانسان العاشق ، حين يكفح ويصارع
معا ، يبلغ أكثر صور الحیاة حرية أی
أكثرها سموأ . واصطراع العاشقين فرید
فی بابه ، لختامه بنصرهما معا .



یا محرقا بالنار وجه محبه !
مهلا ! فان مدامعی تطفيه
أحرق بها جسدي و كل جوارحي !
واحذر على قلبی ! فانك فيه .

عشق يك امر مادی است

بتحقیق ثابت شده که عشق در همه جا
و همه وقت و نزد تمام اقوام بشر ، يك
امر مادی بوده . و گاهی شده که عشق نتایج
روحي دربر نداشته ، چنین عشقی هزارها بار
دیده شده ولی تا کنون دیده نشده که عشق
نتایج جسمانی دربر نداشته باشد .

عشق بدون مبارزه پرورش نمیابد .
این چیز است که همه روزه در روش عاشقانه
حيوانات به بهترین وجهی مشاهده میکنیم .
مقصود از مبارزه آن نیست ، که یکی از لحاظ
ثروت ، نجابت و بالاخره از نظر تهور و
جسارت بر دیگری سبقت و پیشی گرفته ،
پیروزی یابد ، بلکه مبارزه میان دو بدن
ودو هیكل میباشد . آنکه چنین عشقی را
انکار نماید ، باید گفت : چیزی نمی فهمد .
شخص عاشق پیشه ، هنگام مبارزه و
کشمکش ، بالاترین مراحل آزادی زندگی
را می بیند . و کشمکش و زد و خورد
عاشق و معشوق ، از نظر اینکه با موفقیت
بمقصود نائل میگردد ، بی نظیر است .

ای کسیکه صورت معشوق خود را با آتش میسوزانی !
دست نگه دار ! زیرا اشکهایم آتش را خاموش میکند .
بدن و تمام اعضايم را با آتش بسوزان !
ولی بر حذر باش قلبم را نسوزانی ! زیرا تو دور آن هستی .

عند بائع الكتب

آقا ببخشید! کتب عربی تاریخی دارید؟ عفو! هل توجد عندكم كتب عربية؟

فی التاريخ؟

- ای تاریخ تریدون؟

- چه تاریخی میخواهید؟

- تاریخ ملوک ایران.

- تاریخ پادشاهان ایران.

- هل توجد عندكم دائرة معارف الامريكیة؟

- دائرة المعارف امریکائی دارید؟

- نعم، عندنا دورة كاملة.

- بله، دوره کامل آنرا داریم.

- كم هي؟

- چند است؟

- خمسة وسبعين دولاراً.

- هفتاد وپنجاه دلار.

- انّها رخيصة جدا، أعطني دورة نظيفة.

- خیلی ارزان است، یکدوره تمیز بدهید.

- أريد أيضاً بعض المجلات والجرائد

- برخی مجلات وروزنامه‌های عربی هم

العربية.

میخواهم.

- مع الأسف، لا توجد عندنا.

- متأسفانه، نداریم.

- ولكن توجد عند بائع الصحف.

- ولی شما میتوانید ازروزنامه‌فروشها بخرید.

- وهل عندكم كتب أدبية؟

- آیا کتابهای ادبی دارید؟

- نعم، عندنا من كل نوع.

- بله، همه قسم.

- أريد كتب رومان وقصص للشكسبين.

- کتابهای رومان وداستانهای شکسپیر میخواهم.

المحادثة عند البقال

- هل عندكم لبن؟

- شیر (ماست) دارید؟

- نعم عندنا لبن الغنم.

- آری ماست گوسفند داریم.

- اعطني زبدة، جبن وعسل.

- کره، پنیر وعسل بمن بدهید.

- هات كيلو غرام رز وربع كيلو دهن البقر.

- يك كيلو برنج ویک ربع کیلو روغن گاو.

- هل عندك حمص احسن من هذا؟

- نخود خوبتر از این دارید؟

- هذا البصل بكم؟

- این پیازها چند است؟

الدرس الثالث عشر

شاپو - کلاه مردانه	شَابَقَة - بِرْنِيْطَة
کلاه ، کلاه زنانه ، بچه گانه	قُبْعَة
دامن زنانه	مِيْزِر
پالتو زنانه - پالتو مردانه	بِالْطَو - قَبْطُو
بارانی ، روپوش - پیراهن زنانه	مِعْطَف - فُسْتَان
دستکش - کاشکول	قُقَاز - شَال

عند ما رأيت سعيدا في قاعة الانتظار ، كان لابساً معطفه الأرجواني وكانت شابقته بيده .
 هنگامیکه سعید را در سالن انتظار دیدم ، بارانی ارغوانی رنگی . . .
 ترتدی (تلبس) النساء عموماً في الشتاء ، بالطو و فستانا من الصوف و قبعة جميلة .
 زنان عموماً در زمستان ، پالتو و دامن پشمی و کلاه زیبایی میپوشند .

رأس - شعر	(رئوس - شعور)	سر - موی
وجه - عین	(وَجُوه - عِیُون)	صورت - چشم
أذن - آنف	(آذان - أنوف)	گوش - بینی

زارتنی آنسه صباح هذا اليوم. دوشیزه‌ای امروز ازمن ملاقات کرد.

كانت وردية اللون ، مستديرة الوجه ، سوداء العينين واسعتها قليلا.

وی آب ورنگی مانند گل ، صورتی گرد ، چشمانی سیاه و کمی بزرگ داشت .

كانت أيضاً رشيقة القد والحرکه مع تعقل ووقار . ولها شعر ذهبي جميل.

وی قدی مانند سرو و حرکتی بامتان و وقار داشت و موهای طلائی زیبایی.

نظر اليها شاب بعينيه الحادثين اللتين تتجلى فيهما ملامح الشجاعة والذكاء.

جوانی با دو چشم تیزبینش ، که آثار هوش و شجاعت

از آن تجلی میکرد ، باو نگاه کرد.

اغضض من صوتك ! فللجدران آذان. آرام سخن بگو ! دیوارها گوش دارند.

جذاء - جورب (أحذية - جوارب) کفش - جوراب

رَبَطَةُ الرَّقَبَةِ رِبَاط (كرافات) کت وشلوار - کراوات

بَدَلَةٌ - بيجاما (زى : لباس) یکدست لباس - پیجامه

دَثَارٌ - بِنِيْقَةٌ رُوب دوشامبر - یقه

ارتدت بيجاما وخرجت الى الحديقة تتلهسى بمشاهدة أزهار الربيع.

وی پیجامه پوشیده ، بسوی باغچه رفت که خود را

بدیدن گلهای بهاری ، سرگرم سازد.

وكانت عيناها شائعتان بين الاشجار كأنها تنتظر زائراً.

باچشمهایش درمیان درختان جستجو میکرد ، گوئی انتظار تازمه‌واردی را میبرد.

فاحت روائح الأزهار وغلبت عليها رائحة اللوز وزهر البرتقان .

عطر گلها از هر طرف بمشام میرسد . بوی بادام و گل پرتقال برهنه غلبه داشت .

فَمَّ - دَقْنِ دهان - چانه

سِنَّ - شَفَّة (أَسْنَان - شِفَاة) دندان - لب

حَاَجِب - جِبَّهَه (حَوَاَجِب - جَبَاه) ابرو - پیشانی

يَدَّ - عُنُق (أَيَادِي - أَعْنَاق) دست - گردن

صَدْر - بَطْن (صُدُور - بَطُون) سینه - شکم

كان سعيد عريض الجبهة عاليها، له حاجبان يَتَدَلَّى الشعرُ منهما على عينين
بر اقتین، کأنهما تتقدان نارا وبينهما أنف كبير، به انتحاء.

سعید دارای پیشانی پهن و بلندی بود. ابروانش دارای موهای بلندی بود، که بر
روی چشمان براقش که مانند آتش (شعله‌ور بود)

میدرخشید، افتاده بود. و میان آندو، دماغ بزرگ و منحنی وجود داشت.
نظر الينا وكانت على شفتيه ابتسامة خفيفة، زادته هيبة ووقارا.

وی بما نگاه میکرد و لبخند کمی بر لب داشت و همین
موجب هیبت و وقار او گشته بود.

اتقدت نيران الغيرة والحسد في صدره. آتش غیرت و حسد در سینه اش شعله‌ور گردید.

مذکر و مؤنث

بطوریکه قبلاً دانستید، (مذکر) اسمی است که نام یا صفت انسان یا حیوان نر

باشد، مانند: جعفر، أب، مثقف، سریع، جمل و ...

(مؤنث) نام یا صفت ماده آندوست، مانند: أم، زینب، حسناء، مثقفة، ناقة و ...

مؤنث لفظی بیکی از سه چیز شناخته میشود:

الف - تاء تأنيث (ة - ة) مانند فریده ، مثقفة و قدرة .

ب - الف کوتاه که بنام (الف مقصوره) خوانده میشود ، مانند لیلی ' کبری' و ...

ج - الف کشیده که بنام (الف ممدوده) خوانده میشود ، مانند حسناء ، حمراء و ...

این علامتها ، وقتی علامت تأنيث بشمار میروند ، که در آخر کلمه زائد باشند .

پس اگر اصلی باشند ، یعنی آنچه آنچنان کلماتی ، نام مذکر قرار داده شوند ، مؤنث بشمار

نمیروند مانند طلحة ، مسیلمة ، أرطى ، خضراء و ...

مؤنثی که علامت تأنيث نداشته باشد ، آنرا (مؤنث معنوی) گویند و آنها عبارتند از :

۱- نام یاصفت مربوط بزنان مانند : مریم ، زینب ، حائض ، ام ، اخت و ...

۲- اسامی شهرها ، و کشورها و قبایل ، مانند : شام ، مصر ، قریش ، ایران ، طهران و ...

۳- اسامی اعضاء بدن هر کدام جفت باشد مؤنث ، (مانند : عین ، اذن و رجل) و

هر کدام تک باشد ، مذکر مانند : مانند رأس ، فؤاد ، انف و ...

کَتِيف - عَاتِق (اَكْتَأَف) شانه - دوش

عَضِد - أَصَابِع (جمع : أَصْبَع) بازو - انگشتان

كان جليل بالامس خالى القلب ، يقضى ساعات فراغه فى التتزه والمطالعة .

جليل ديروز هيچگونه فكر و خيالى در دل نداشت ،

ساعتهاى فراغش را در گردش و مطالعه ميگذراند .

واما اليوم ، فاصبح مشغول الفؤاد بعواطف الحب والشوق والهيام .

واما امروز ، دلش گرفتار عشق آتشيني گرديده .

قَمِيص - سِرْبَال پيرهن - زير شلوارى

مَعْمَل - مَصْنَع النسيج (معامل) كارخانه - بافندگى

خاتَم - فُصّ

انگشتر - نگین

المَلابِسُ الصَّيفِيَّة

لباسهای تابستانی

» الشَّمَوِيَّة

» زمستانی

كانت الأُنسَةُ حلِيمةً لابسَةً ملباسها الصَّيفِيَّة ، عند مازارتِ مصنعِ النسيجِ .
 هنگامیکه دوشیزه حلیمه از کارخانه بافندگی بازدید
 بعمل آورد ، لباسهای تابستانی را پوشیده بود .
 كانت الشمس قد مالت نحو المغرب ، فأرسلت بقية أشعتها الذهبية على تلك السهول و
 ماوراءها من الجبال وقد هدأت الطبيعة وسكن جأش النهار .
 خورشید بسوی مغرب روان بود ، آخرین اشعه طلایی خود را به تپه‌ها و کوهها
 فرستاد . دستگاه طبیعت سکون و آرامش گرفت و جوش و خروش روز آرام گردید .
 خرج حميد من غرفة عاريا ، بلاقميص ولاسربال . حميد برهنه از اتاقش بیرون آمد .

فَيُخَذُ - رُكْبَةً - خَدًّا

ران - زانو - گونه

رَجُلٌ - قَدَمٌ (أَرْجُلٌ - أَقْدَامٌ) تمام پا - گام

ساق - عَقَبٌ ساق پا - پاشنه پا

مِنْ قِمَّةِ الرَّأْسِ إِلَى أَخْمَصِ الْقَدَمِ

از سر تا انگشت پا

لايغرَنَّكَ يا جمال! بعض الناس بادعائهم الضمير والوجدان وغير ذلك من الكلمات الرنانة
 الجوفاء. جمال! مبدا چرب زبانی برخی که ادعاء وجدان میکنند ، ترا مغرور کند .
 الناس يسجدون للعجل اذا كان زهبا ويتمرغون بتراب أقدامه .
 مردم برای گوساله طلا سجده میکنند و (مانند خر) درخاک پایش ، غلط میزنند .

کم تری من اثمهم مجرم یمرح ویمشی تیهها ، مُصَعَّرَا خُدَّه للناس والجمع یبجّلونه
و یحترمونه ؟

چه بسیار آدم مجرم و گناهکاری را می بینی، که با نهایت خودخواهی
وسر بلندی در میان مردم راه میرود وهمه، او را تجلیل واحترام میکنند.

مؤنث حقیقی و مجازی

در زبان عربی (مانند زبان فرانسه) ، برخی اشیاء بیروح نام مذکر و برخی نام
مؤنث داده اند . و باین چنین اشیاء که حقیقتاً نمیتوان صفت نر و یاماده بآنها داد ، (مذکر
مجازی) و (مؤنث مجازی) گفته میشود . بنابراین، آنچه بتوان صفت نر و یاماده بآن داد ،
باید بنام (حقیقی) نامید.

فرهنگ نویسندگان عرب ، برای (مؤنث مجازی) آهاری تهیه کرده اند ، که برخی
آنها از این قبیل است : اَرْض (زمین) ، شَمْس (خورشید) ، بَیْر (چاه) ، حَرَب ، جَهَنَّم ،
دار ، رَحی (آسیا) ، فَأْس (تیشه) ، فُلك (کشتی) ، نار (آتش) ، جُنُوب ، شَمال و ...
برخی اسماء دیگر هستند ، که هم (مذکر مجازی) وهم (مؤنث مجازی) استعمال
میشوند ، مانند : اِبْط (زیر بغل) ، اِزار (لنگ) ، حال ، حَانُوت ، خَمْر ، زُفاق ، سَکین ،
سَلَم ، طَرِيق ، سَلَم ، عُنُق ، فِرْدَوس ، عَنکبوت ، نَفَس ، رُوح ، سَرارِویل
(شلوار کوتاه) ، مُوسی (تیغ خود تراش وغیره) ، قَدْر (دیک) عُقَاب ، قَمِیص و ...

ثَوْبٌ قَاتِمٌ (غامق) لباس تیره رنگ

» فَاتِحٌ (کاشف) » رنگ روشن

إِنِّي لَا أَحْبَبُّ الثَّوْبَ الْفَاتِحَ اللَّوْنَ وَإِنَّمَا أَحْبَبُّ الثَّوْبَ الْقَاتِمَ .

من لباس رنگ روشن را نمی پسندم ، آنچه می پسندم آنستکه تیره رنگ باشد.

ترتدى الأنسات فى الصيف أثوابا كاشفة اللون وفى الشتاء أثوابا قاتمة .

دوشیزگان در تابستان لباسهای روشن و در زمستان لباسهای تیره می پوشند.
الاستاذ کامل یحلق شاربه ولحیته کل صباح بالموسى ، كانه یبغض اللحیة والشارب .
استاد کامل ریش و سبیلش را ، هر روز صبح با تیغ میتراشد ، گوئی اصلا دشمن آن است .
لا تحفر برأ لا خیک فتقع فیها . «چه مکن بهر کسی ، اول خودت بعدش کسی.»

أسد - ثور شیر نر - گاونر

صقر ، باز (بزاة) باز

فارة - جرد (فیران - جردان) موش

قتیل - الهیمة (هاب - یهاب) کشته ، هیبت کردن

ثعبان - اللدغ (لدغ - یلدغ) اژدها - گزیدن

شجعان (جمع: شجاع) پهلوانان

المحفظ والاستظهار

احفظ لسانك أيها الانسان ! ای انسان ! زبانت را نگهدار!

لا یلدغ غنك ، انه ثعبان . مبادا ترا بگزد ، زیرا آن اژدهائیست .

كَمْ فى المقابر من قتیل لسانه ، چه بسا در گورستانها کشته زبان هستند ،

كانت تهاب لقاء الشجعان . که پهلوانان از دیدنشان ، هیبت میکردند .

كان هناك رجل (كانت هناك امرأة) وقتى مردى بود (وقتى زنى بود)

بخاطر داشته باشید ! همیشه داستانها در زبان عربى ، با همین فرمول آغاز میشود .

یسترق النظر علی الورقة فتضایق الرَّجُل

مرتب زیر چشمی بورقه نگاه میکرد، تا آن مرد بتنگ آمد.

قرارداد - یقیناً متوجه شده‌اید که بوسیله گذاردن (=) زیر برخی حروف، باختلاف آنها در فارسی و عربی اشاره میشود. دانشجویان باید در این چنین موارد، دقت کافی کنند، تا خود اختلاف را دریابند.

رُجَبِيلٌ (تصغیر رجل) اضطرَّ نبي. مرد کی، مرا مجبور کرد.
أنتی سأكتب أسرارى فی آخرِ مراحلِ مِنِ حیاتی.

اسرار خودم را در آخرین مراحل زندگیم، خواهم نوشت.

قد عاهد الله (نسیبه) أن لا ينظر الى كتاب أحد ولا يعود الى عادته السابقة.

سعید با خدا عهد کرده، که بنامه کسی نگاه نکند و بعادت قبلی خود برنگردد.

حروف ناصبه و حالات فعل مضارع

فعل مضارع پس از اینکه در جمله واقع شد، واجد یکی از سه حالت میگردد:

۱ - **مرفوع**. این در صورتی است که هیچگونه عاملی بر آن داخل نشده باشد مانند:

يذهبُ العمال الى المعامل كل يوم، فی رأس الساعة السابعة صباحاً، سوى أيام الجمعة.

کارگران هر روز ساعت هفت صبح بجز روزهای جمعه، به کارخانجات میروند.

۲ - **مجزوم**. این وقتی است که علامت جزم، از قبیل (لم) و غیره بر آن داخل

شود مانند: لم تلبسِ الأنتی سعیده قبعتها الجميلة ولم تلبسِ ايضاً فستانها الأبيض.

۳ - **منصوب**. و این هنگامی است، که یکی از حروف ناصبه بر آن داخل شود

و آنها چهارند:

الف - أن مصدری (۱) مانند : أريد أن أذهبَ إلى الجامعة.
 (ان) در موردی استعمال میشود، که شخص امیدوار باشد، آن عمل انجام میپذیرد.
 بنابراین، اگر یقین داشته باشد یعنی پس از افعال یقین واقع شود، نصب نمیدهد، مانند :
 أفلا يرون أن لا يرجع إليهم قولا؟

آیا نمی بینند که پاسخشان بسویشان بر نمیگردد؟

ب - لَنْ، فعل مضارع را نصب داده، معنی آنرا برای همیشه بصورت نفی درمیآورد.
 در حقیقت (لَنْ) در نفی، بجای (سوف - س) در اثبات بکار میرود مانند :
 ... لن يخالقوا ذُباباً.

(آنان اینقدر ضعیف و بیچاره هستند که) هرگز نمیتوانند مگسی بیافرینند.

ج - إِذَنْ، حرف جواب و جزا است و مضارع را نصب میدهد مانند :

(إِذَنْ تَفْلِحَ - بنابراین موفق میشوی) در برابر کسی که بشما گفته : سأجتهد.

ه - كَيْ، نیز مثل (أَنْ) است، مانند :

استقيم كَيْ تَفْلِحَ
 برای موفقیت استقامت کن!

پیانو

مِعْزَف، بِيَانُو

ویالن - دایره زنگی

كَمَنْجَه - دَفّ

گیتار -

قِيثَارَة - رَبَاب

سه تار - زنگک

طَنْبُور - جَرَس

شپیور - بوق

نَفِير - بُوق

۱- آنرا از این نظر مصدری میگویند، زیرا که فعل را بمعنی مصدر تبدیل میکنند.

اسئلة و نماړين

بسؤالات ذيل پاسخ بدهيد :

۱ - مذكر ومؤنث بچه اسم و چه صفتي ميگويند ؟ براي هريك پنج مثال بنويد.

۲ - علامات مؤنث حقيقي چند است ؟ واقسام مؤنث معنوي چند است ؟

۳ - ده عضو ازاعضای انسان كه مؤنث باشند ، بشماريد و در جمله بگذاريد.

۴ - بيست اسم براي مؤنث مجازي بگوئيد و در جمله بگذاريد.

۵ - فعل مضارع چند حالت دارد ؟ و حروف ناصبه چند است ؟ براي هريك

مثال بنويد.

۶ - هذه الاسئلة راجعة الى الدرس السادس : ما ذا كتب جمشيد ؟ الى من كتب ؟

لماذا كتب ؟ الى اى خفلة دعاه ؟ ما ذا اجاب هوشك ؟ فهل قبل الدعوة ؟ مع اى وسيلة

ذهبا الى شمران ؟ ومتى ؟ كم هي انواع العلوم ؟ ما ذا قال انوشروان ؟ و ما ذا قال

افلاطون ؟ عما ذا يسأل الناس ؟ والى اى شىء ينظرون ؟ ما ذا قال الامام على ؟

هل تستطيع أن تحكى قصة الصائد والعصفور ؟ ما ذا قال العصفور لصاحبه ؟ وما ذا

سمع في جوابه ؟ والى اى دليل أوعز هذا ؟ وكيف رد ذلك ؟ حل ان العمل اقوى

دلالة على الواقع أو القول ؟ لماذا كان الصياد ينثر الحبوب ؟

۷ - اين عبارات را عبري ترجمه كنيد :

انسان سعي و كوشش ميكنند، كه شخصيت خود را جلوه دهد و حقيقت ذات خود را

براي ديگران مكشوف سازد. خوردن، نوشيدن، لباس پوشيدن، آرايش دادن، فكر

وانديشه وي، وحتى حرركات وسكنات وي همه وهمه براي اينست، كه شخصيتش را در

اين دستگاہ شگرف طبيعت بحساب بياورد و نام خود را در طومار وجود، ثبت كند.

القرائة الثانية عشرة

نبذة من النشر القديم

خرج النبي (ص) لوداع الجند خارج (يشرب) وسلّم الألوية اليهم وأوصاهم قائلاً :
« اوصيكم بتقوى الله وبمن معكم من المسلمين خيراً . اغزوا باسم الله فقاتلوا عدو الله و
عدوكم بالشام . و ستجدون فيها رجالا فى الصوامع فلا تتعرضوا لهم ولا تقتلوا امرأة
ولاصغيرا ولا شيخا فانيا ولا تقطعوا شجرا ولا تهدموا بناء و... »

ومن كلامه (ص)

الأرواح جنود مجنّدة: فما تعارف منها ائتلف وما تناكر منها اختلف. لا يلدغ
المؤمن من حجر مرتين . قيّدوا العلم بالكتابة . فضل العلم خير من فضل العبادة.
إن من الشعر لحكمة وان من البيان لسحراً . المسلم مرآة المسلم.

استراق النظر!

كان هناك رجل يكتب اسراره على ورقة وكان بجانبه رجل آخر غير مؤدب يتابع
النظر على الورقة فتضايق الرجل وأخذ يكتب : « إن رجیلا جاهلا ينظر فى ورقتى و
يضطرنى الى أن لا أكتب أسرارى » .

فغضب الناظر وقال : إننى لم أنظر فى ورقتك . فأجاب الكاتب : وأنا لم أكتب
عك شيئا ! فأعاد الناظر :

« نعم، إنك كتبت: أن رجیلا جاهلا ينظر فى ورقتى »

فقال الكاتب : إذن ، أنك نظرت فى ورقتى ! فخبجل الناظر وعاهد الله تعالى أن
لا ينظر الى ما يكتبه الآخر وبل لا يعود الى استراق النظر ابداً.

من (جامع الحكايات) مع تصرف

کلیله و دمنه بهرامشاه (ترجمه نصرالله منشی)

باب الاسد والثور

... کلیله (بدمنه) گفت : مثل تو با
دوستان چون مثل آن بازرگانست که گفته
بود : «در زمینی که موش صدمن آهن
بخورد ، چه عجب اگر باز کودکی در
قیاس ده من ، بر باید» دمنه گفت : چگونه
بود آن ؟ کلیله گفت :

آورده اند که بازرگانی بود اندک مایه
و میخواست که سفری کند . صد من آهن
داشت ، در خانه دوستی بر سبیل و دیعت نهاد
و بر رفت .

چون باز آمد ، امین و دیعت را بفروخته
بود و بهاء خرج کرده . بازرگان روزی
بطلب آهن بنزدیک او رفت . مرد گفت :
« آهن تو در بیغوله خانه بنهاده بودم و
احتیاطی تمام بکرده ، آنجا سوراخ موش
بود ، تا من واقف شدم ، تمام بخورده بود.»
بازرگان جواب داد : راست میگوئی ،
موش آهن سخت دوست دارد . و دندان او
بر خائیدن آن قادر باشد.

* * *

مزن بر سر ناتوان دست زور
که روزی در افتی بیایش چومور .

ترجمه (الاب لویس شیخو - ۱)

باب الاسد والثور

... قال کلیله (لدمنه) : مثلک مع الاصدقاء
مثل ذلك التاجر الذي قال : « ان ارضا
ياكل الجُرّ ذمّة من الحديد ، لغير
مستنكر فيها ، ان يختطف الباز (الصقر)
غلاما يبلغ عشرة منون . قال : دمنه و كيف
كان ذلك ؟ قال کلیله :

قيل : انه كان هناك تاجر قليل الثروة .
فأراد أن يسافر . فكان عنده مائة من من
الحديد فاستودعها زميلا (من زملائه) ثم
انطلق .

فلما رجع بعد حين ، كان الأمين قد باع
الوديعة واستنفق ثمنه . فجاء اليه التاجر
يوما وطلب حديده . فقال له الرجل : « كنت
وضعت حديدك في زاوية من البيت محتفظا
به ما استطعت اليه سبيلا . غير ان الفيران قد
تسابق الي أكله وانا غافل عنه»

قال التاجر : لقد قلت صدقا ، إن الفارة
شديدة الولع الي الحديد . وانه ليس شيء
اقطع له من أسنانها .

لا تضرب على رأس العاجز بيدك القويّة
فلعل - يوما - تقع تحت أقدامه كالنملة .

۱- چون ترجمه تطبیق نمیگرد ، مادر آن تصرف کردیم .

التاجر والامين !

ففرح الأمين و زعم ان التاجر قنع
بهذه الحجة وانصرف عن مطالبة الحديد .
قال : تَغَدَّ اليوم عندي ! فقال :
سأجيبك غدًا . فخرج التاجر من عنده و
لقى ابنا له ، فحمله و ذهب به الى بيته و
خبأه . فلما افتقد الأمين الغلام ، أعلن
في المدينة .

فقال التاجر : « انى رأيت ان بازا
اختطف غلاماً ، فعسى أن يكون هو . »
فقال الأمين : من رأى او سمع ان البزاة
تختطف الغلمان ؟؟ فضحك التاجر وقال :
إن مدينة تأكل فيرانها مائة من
الحديد ، يجوز أن تختطف بزاتها فيلا
فكيف غلاما ! فعرف الأمين حقيقة الأمر .
فقال إن الفارة لم تأكل الحديد . فارد
ابنى ! وخذ حديدك !

فقال كليله : انما ضربت لك هذا المثل
لتعلم أنك اذا غدرت بالمليك ، لا يرجو
احد فيك وفاء ولا مروءة .

بازرگان و درستکار

امين راستکار ! شاد شد ، يعنى پنداشت
که بازرگان نرم گشت و دل از آهن برداشت .
گفت : امروز بخانه من مهمان باش !
گفت : فردا باز آيم . و چون بسر کوى
رسيد ، پسرى را از آن او ببرد و پنهان کرد .
چون بچستند و ندا در شهر در دادند .

بازرگان گفت : من بازي ديدم که
کودکى را در هوا ميبرد . امين فرياد
برداشت که چرا دروغ و محال ميگوئى ؟
بازرگان گفت : در شهر يک موش صدمن
آهن بتواند خورد ، بازي کودکى را بمقدار
ده من برتواند گرفت ! امين دانست که
حال چيست ؟

گفت : موش آهن را نخورده است . پسر
باز ده ! و آهن بستان !
کليله گفت : اين مثل بدان آوردم ،
تا بدانى که چون تو بر ملک اين کردى ،
ديگران را ، در تو اميد و فادارى و حق گذارى
نماند .

التربية الصحيحة

فَلَا طَلَعَتْ عَلَى الشَّمْسِ يَوْمًا ،

إِذَا عَنِ مَجْدِ قَوْمِي لَا أَدُودُ .
كَذَلِكَ فَلَتَكُنْ لِلشَّرْقِ نَفْسُ ،

وَالْآ مَا الْحَيَاةُ ؟ وَمَا الْوَجُودُ ؟

النشر القديم

لَقَدْ اغْبَرَّ الْعَيْشُ الْأَخْضَرَ . وَ
أَزُورَ الْمَحْبُوبَ الْأَصْفَرَ . وَ أَسُودَّ يَوْمِي
الْأَبْيَضُ وَ أَيْضُ فُودِي الْأَسُودَ ، حَتَّى
رَثَى لِي الْعَدُوُّ وَالْأَزْرَقُ . فَيَا حَبِذَا
الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ !

(الحريري في المقامات)

پرورش خوب

خدا آن روزی را نیاورد که خورشید
طلوع کند،

ومن از مجد وعظمت ملتّم دفاع نکنم.

مردم خاورزمین باید اینچنین روحی
داشته باشند،

وگر نه زندگی واصلا هستی چه ارزشی دارد؟

نشر قدیم

زندگی سرسبز، زردپژمرده گردید.

محبوب زردپیکرم (یعنی طلا)، از من پشت

گردانید. روزگار سپیدم، بشب تیره و

تاری مبدل گشت. موهای مشکین سرم

سپید شد، بطوریکه دشمن ازرق چشمم

بحال زارم گریید. ای کاش شهادت من فرا رسد!

حالات افعال مضارع عبارت زیر را بیان کنید :

الانسان يحاول ان يستجلى جمال ذاته ويستكشف محاسره، فلا ياكل ولا يشرب

ولا يلبس او يتزين ولا يفكر او يتدبر وحتى لا يتحرك، مهما كانت بسيطة، الا وهو

مدفوع بدافع مهم، لتسجيل ذاته وشخصه في سجل الوجود.

عبارات بالا را، بفارسی روان ترجمه کنید.

الدرس الرابع عشر

بِغَاءُ - حَمَامَةٌ طوطى - كبوتر

غَزَالٌ - غَنَمٌ آهو - گوسفند

نَعَجَةٌ - خُرُوفٌ (نِجَاجٌ) گوسفند ماده - گوسفند نر

بَقَرٌ - مَاعِزٌ (مِعْزَى) گاو ماده - بز

جَوَادٌ، حِصَانٌ - فَرَسٌ اسب - مادبان

هذه ببغاء جميلة، اشتريتها من الهند . والببغاء. تعيش عادة في البلاد الحارة.

این طوطی قشنگی است که آنرا از هند خریدم .

وطوطی معمولا در بلاد گرمسیر زندگی میکند .

کنا کزوج حمامة في أیکة متمتعین بصحّة و شباب .

ما، مانند یک جفت کبوتر در آشیانه‌ای زندگی کرده، از نعمت سلامتی و جوانی...

فقد حلت ساعة الانتقام، فما أتم كلامه حتى ارتعشت أنامله و ثارت عواطفه ولم يتمالك

عن همز جواده نحو العدو . ساعت انتقام فرا رسید و هنوز سخنش را تمام نکرده بود،

که احساساتش تحریک شده، رعشه انگشتانش را فرا گرفت . . .

قرأنا في بعض الجرائد : إن في الهند طائفةً يعبدون البقر!

إبل : جمل - ناقة
شتر : نر - ماده

حمار ، حمير
خر ، الاغ

بغل - كلب
استر - سگ

انتهى الجندي الى كوخ ، ربح عند بابه كلب كبير . فظل الكلب هادئاً كأنه أدرك :
إن النازل ضيف ، لاخوف منه على القطيع (گله گوسفند) . سرباز بکلبه ای رسید که
سگ بزرگی بر درب آن خوابیده بود . سگ همانطور ساکت ماند . گوئی فهمید
که تازه وارد ، مهمان است و بگله گوسفند، کاری ندارد.

أرنب - قَطَّ (أرنب)
خر گرش - گربه

ذئب - ثعلب (ذئب - ثعالب)
گرگ - روباه

خنزير - دُبَّ (خنازير)
خوك - خرس

نحن توقفنا مدة اسبوع في هذا البيت في حمي صاحبه . فكتنا في أمن من طوارق الزمان
فإن العربین لا تقر به الثعالب ولو غاب عنه الأسد . مدت يك هفته در این خانه در حمایت
صاحب آن توقف کردیم و از حوادث روزگار در امان بودیم . زیرا روباه هرگز
بخانه و جایگاه شیر نزدیک نمیشود ، اگر چه شیر...

نمر - فهد
ببر - پلنگ

قرد - وعل
میمون - گوزن

مفرد ، مثنی و جمع

- ۱ - مفرد آنستکه بريك فرد دلالت کند مانند : شاب ، بغاء ، جمیل و مشققة .
- ۲ - مثنی یا تشنيه آنستکه بر دو فرد دلالت کند مانند : شابان ، جمیلان و . . .
- ۳ - جمع آنستکه بر سه فرد یا بیشتر دلالت نماید مانند شباب ، رجال و . . .

علامت تشنيه : (ا - ن) در حالت رفعی و (ی - ن) در حال نصب و جر بکار

میروند مانند :

الف - جاء شبان جمیلان . جاءت فتاتان جمیلتان (ٔ = ان) .

ب - اشتريت معطفين وشابقتين هذا الصباح (ٔ = ين) .

ج - نظرت الى جنديين وراء دبابتين مصفحتين (ٔ = ين) .

مرغابی - خروس

بَط - دِيك

كَبِك - مرغ

دَرَّاج - دُجَاجَة

كَلَاغ - زنبور عسل

غُرَاب - نَحْل

مَلَح - پشه

جَرَاد - بَعُوض

کم اودّ ان أجلس بجانب برکة وانظر الى فوران الماء وسبح البط فيها .

چقدر دوست دارم که در کنار استخری بنشینم و بفواره آب و شنای مرغابی نظاره کنم .

اقسام جمع - جمع در زبان عربی سه قسم است :

۱ - جمع مذکر سالم . طرز ساختن این جمع آنستکه (و - ن) در حالت رفع

و (ی - ن) در حال نصب و جر ، بآخر مفرد افزوده شود ، مانند مسلم : مسلمون - مسلمین .

۲ - جمع مؤنث سالم . این جمع با اضافه (ات) بآخر مفرد مذکر و یا مفرد

خودش ساخته میشود. و عموماً برای اسماء و صفات مؤنث بکار میرود، مانند مسلمة (مسلم): مسلمات، مریم: مریمات. این جمع در حال رفعی مرفوع (ـُ) و در حال نصب و جزی مجرور (ـِ) میباشد.

۳- جمع مکسر. ساختمان این جمع درهمه جا یکسان نبوده و دارای قاعده کلی نمیباشد. اصولاً با در هم شکستن بنای مفرد، ساخته میشود. مانند رسول: رُسُل.

این جمع اگر بر کمتر از ده دلالت کند، (جمع قلت) نامیده شده و دارای چهار وزن است.

الف- أفعل: الأنفُس التي ذهبت ضحية الحرية، جديرة بالتقدير والاعجاب.

ب- أفعال: خرج الجند من الأسوار و أفراسهم و أعلامهم للقاء العدو.

ج- فعلة: ان فتية من ايران نجحوا في مباراة كرة القدم الدولية.

د- أفعله: أخذنا للصوص في حرب اللاجئين وسلبوا ما معهم من الأمتعة. و اگر بر

بیشتر از ده دلالت کند، بنام (جمع کثرت) نامیده میشود و اوزان بخصوصی ندارد.

ربح - التسلية (أرباح) سود - سرگرمی

هم، غم - مفكرة (هموم، غموم) اندوه - تقويم بغلی و غیره

(سلی - یسلی) از فعل ناقص (السَلْوَة) از باب تفعیل است.

رجع الکتور فرید من اروپا و حمل معه موداجا جمیلا یسلیه. دکتر فرید از اروپا

برگشت و یک رادیوی زیبائی با خود آورده، که او را سرگرم میسازد.

و کانت عنده بیغاه ایضا، تسلیه عن هموم الدنيا و غمومها.

وی نیز یک طوطی دارد، که موجب آرامش روحی او از غم و اندوه دنیا میگردد.

هل قدمت الى زوجتك الى الآن هدية تحبها؟ و هل هي عاملتك بمثلها؟ آيا تاکنون به خانمت هديه‌ای داده‌ای که دوست داشته باشد.
و آيا وی با شما چنین معامله‌ای کرده است.

فعل متعدی و لازم

۱ - فعل متعدی، آنستکه نیازمند بمفعول باشد و خود به تنهایی یعنی بی وساطت یکی از حروف (جاره)، بسراغ آن برود مانند فَتَحَ طَارِقُ الْأَنْدَلُسَ .
و علامت چنین فعلی آنستکه، ضمیر نصب متصل بر آن داخل شود، مانند،
كانت الأندلسُ من البلاد الرّاقية، فتحتها طارق بن زياد.

بنابراین، میتوان گفت: فعل (فتح) متعدی است. زیرا پس از فاعل، نیازمند بمفعول بوده و خود به تنهایی بسراغ آن رفته. و در مثال دوم بطوریکه می بینیم، ضمیر نصب متصل یا ضمیر مفعولی بآن متصل گردیده است.

المُعَادَرَة - الطَّيْرَان ترك گفتن - پرواز کردن

التمتع - سجن بهره بردن - زندان

غادر المعالي وزير الشؤءون الاجتماعیة طهران مساء أمس بطريق الجو.
كان عندی طائر جمیل، يتمتع من حرية تامة، فيطير في الحديقة من كل طرف.
من پرندۀ زیبائی داشتم که از آزادی کامل برخوردار بود.
در باغ از اینطرف بآن طرف پرواز میکرد.

أسیر - رهین گرفتار - گروگان

أشباك (جمع شباك) پنجره آهنی و غیره

الحکایة (حکى - یحکى) داستان گفتن

خطاب و دى

قال حبیب لعشيقته : أنا سیر حبكِ ورهین عواطفكِ ، لأستطیع الفرار من سلطانك .
فهل تعطفین علی اسیركِ بكلمة تشفى غليله و تبرّد لظاه ؟
فنظرت اليه وقد تورّدت وجنتها وقالت : ما المـلـك إلا من ملك القلوب و تسلّط علیـ
العواطف ، لامن جمع الاموال و حاز حطام الدنيا الفانية .
وى باو در حالیکه گونه‌هایش مانند گل سرخ شده بود، گفت . . .

فُجَاءةً - اللوم (لام - یلوم) ناگهانی - سر زنش کردن

لما یَنفَع النَّدَم هر گز پشیمانی سودی نمیدهد

ولکنّ الأمر قد انتهى ولی کار تمام شده بود

إن قائد الجند قد قتل فی ساحة الحرب . والأمر قد انتهى ولما تنفعنا الندامة .

فرمانده سپاه در میدان جنگ کشته شد و کارش تمام گردید .

هر گزندامت و پشیمانی بما سودی نمیدهد .

بینما كنت ماشی فی الغابة ، فجأة رأیت أسدًا ، فاخذ الخوف منی مأخذًا عظیمًا . فتسلّقت

شجرة ، كانت علی مقربة منی . از درختی که نزدیکم بود بالا رفتم .

مُؤَسَف - ریاش (جمع ریش) اسف آور - پرها

اغْتَمَام (اغتم - یغتم) اندوهگین شدن

الصَّیْحَة (صاح - یصیح) ناله جانگداز از دل بر آوروں

يَمَنَةٌ - يَسْرَةٌ (يمين - يسار) راست - چپ

رأيت هناك وضعا مؤسفاً، اغتممت منه كثيراً. رأيت لبوعة (شیر ماده)، خرجت من بين الأشجار ومعها أشبالها (شبل: بچه شیر) ونظرت يمنة ويسرة فاعترضها أسد. وكان هناك صراع شديد (زد و خورد - کشتی سختی) و أخيراً افترس (درید) احداً أشبالها. فأخذت الكآبة (گرفتگی صورت) تعلو وجهي وتهاجمت الهموم والغموم الى قلبي وقلت في نفسي:

ان الحياة صراع و كفاح!

غم و اندوه بمن روی آورنده، با خود گفتم:

زندگی سراسر زد و خورد و مبارزه است!

فصاحت اللبوة كالرعد و وقعت ميتة شیر ماده ناله جانگرازی زده، مانند مرده افتاد.

افعال مقاربه:

نزدیک بود بیهوش شود	كَأَنَّ يَغْمِي عَلَيْهِ	} افعال مقاربه
نزدیک است اشکش جاری شود	يَكَادُ الدَّمْعُ يَتَنَاثِرُ مِنْ عَيْنَيْهِ	
نزدیک بود از خوشحالی پرواز کنم	كَأَنَّ قَلْبِي يَطِيرُ مِنَ الْفَرَحِ	
نزدیک بود وقت تمام شود	أَوْشَكَ الْوَقْتُ أَنْ يَنْتَهِيَ	
امید است خدا پیروزی دهد	عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ	
سعید شروع کرد بخواندن نامه	أَخَذَ سَعِيدٌ يَقْرَأُ الْكِتَابَ	
احمد شروع کرد بسبقت گرفتن	جَعَلَ أَحْمَدُ يَتَسَابَقُ	

این افعال، یکنوع افعال کمکی هستند که معانی مختلفی را میفهمانند: (کاد و اوشک)

برای نزدیکی خبر، بکار میروند. (عسی) برای امیدواری. (أخذ وجعل) برای شروع عمل. در مثالهای بالا دقت کنید، (اوشك وعسی) (باأن) ناصبه بکار رفته‌اند، ولی (كاد) گاهی (باأن) و گاهی بدون آن، بکار می‌رود. این افعال، بنام (افعال مقاربه) نامیده شده.

ماه‌های خورشیدی عربی

یکبار دیگر، یادآوری می‌کنیم: ایام هفته، ماه‌ها، اعداد و غیره را، جدا جدا و مشخص حفظ کنید، نه منظم و پی در پی. ماسعی کردیم، تمام آنها را در این کتاب بطور نامنظم در فهرست لغات بیاوریم. کسانی که آنها را بطور منظم حفظ می‌کنند، اغلب موقع استعمال، دچار اشتباه می‌گردند و مجبور می‌شوند، آنچه حفظ هستند چندین بار تکرار نمایند.

ماه‌هایی که فهرست آنها را می‌دهیم، عبارتست از ماه‌های خورشیدی عربی که با ماه‌های فرنگی برابری می‌کند (۱). از این جهت، ما این ماه‌ها را نیز، با طرز تلفظ عربی و فارسی آن، در میان پرانتز ذکر می‌کنیم.

كَاوْنُ الثَّانِي (بِنَايِر - ژانویه) ماه اول سال خورشیدی

شَبَاط (فِبْرَايِر - فوریه) « « « دوم

آذَار (مَارِس) « « « سوم

تبتدأ السنة الميلادية العربية مع كانون الثاني. فيعتبر هذا اول شهر من شهور السنة العربية، غير أن آذار يوافق شهر (فروردین) فی ایران.

سال عربی با کانون دوم آغاز می‌شود و این ماه اول آن بشمار می‌رود.

۱ - المنجد ص ۸۲۰ ط ۱۵۰. در تقویم‌های قدیمی بنام (ماه‌های رومی) ضبط شده.

تَشْرِينُ الْأَوَّلِ	(أُكْتُوبِر)	ماه دهم
تَشْرِينُ الثَّانِي	(نُؤَافِمِير)	» یازدهم
كَانُونُ الْأَوَّلِ	(دِسْمِير)	« دوازدهم

تنتهی السنة العربية بكانون الأول. اذا، ان هذا يعتبر آخر شهر من شهور السنة العربية.

سال عربی باكانون اول پایان میپذیرد.

تَمُوز	(جولای - ژویه)	ماه هشتم
آب	(أغسطس - اوت)	» نهم
أَيْلُول	(سبتمبر)	» دهم
أَيَّار، مَایس	(مَایو - مه)	« پنجم

یعد شهر تموز فی البلاد العربية آخر شهر، ترتفع فیہ درجة الحرارة غایتها.

ماه تموز در کشورهای عربی، آخرین ماهی است که گرمی هوا باآخر درجه میرسد.

یصطاف الطلاب والطالبات لیسبحوا فی الشهور الصیفیة (حزیران، تموز و آب) فی

أماكن السباحة.

حَزِیرَان	(یُونیه - ژوئن)	ماه ششم
نَیْسَان	(أبریل - آوریل)	« چهارم

مفعول صریح و غیر صریح

فعل متعدی گاهی مفعول صریح میگیرد، مانند: رأیت سعیداً فأكرمته. و گاهی

مفعول غیر صریح و بواسطه، مانند: نظر سعید الى الأنتسة (وجیهة) وجمالها. و گاهی

ممکن است هم دارای مفعول صریح وهم غیر صریح باشد مانند :

أَدْرُ الْأَمَانَةَ إِلَى أَهْلِهَا يَا سَعِيدُ! سعید! امانت را بصاحبش بر گردان.

اتفاقاً فعل (بر گردانیدن) در فارسی، هم مفعول بیواسطه وهم مفعول باواسطه گرفته است.

۲ - فعل لازم، آنستکه بخودی خود نیازمند بمفعول نباشد، مانند : ذهب سعید.

ولی گاهی برای کامل شدن معنی آن، بایکی از حروف اضافه استعمال میگردد، مانند :

ذهب سعید الی الجامعة. مثال اول چون برای رساندن مقصود کافی نیست شنونده میپرسد :

(الی این ذهب؟) درپاسخ باید گفت : (الی الجامعة). بچنین فعلی، هیچوقت ضمیر نصب

متصل یا ضمیر مفعولی، ملحق نمیگردد.

علماء نحو گفته اند : فعل لازم آنستکه از فاعل تجاوز نکند و بمفعول نرسد. و

متعدی برعکس آنست یعنی از فاعل تجاوز بکند و بمفعول برسد مانند (ازهب سعید خالداً).

در اینجا (بقول آنان) فعل (رفتن) از سعید تجاوز کرده و به خالد رسیده. اگر این تعریف

برای فعل متعدی در اینچنین موارد، صحیح باشد، در مورد (أخذ سعید كنانة) صحیح نیست.

آیا میتوان گفت : فعل (أخذ) از سعید تجاوز کرده و به (کناشة) رسیده؟

مُعْهَدٌ - ثَقَافَةٌ مؤسسه بزرگ علمی - فرهنگ

الْمَنْحُ - الإِجْتِيَاذُ بخشیدن، دادن - گذراندن، گذشتن

الفلسفة الاغريقية فلسفه یونانی

أَعْرَقَ - شَهَادَةٌ اساسی ترین - گواهینامه

جامعة طهران أصبحت معهداً دولياً، يؤمها الأُجانب من أقصى البلاد. لان فيها يُدرِّس

مختلف الثقافات العالمية و شتى الفنون والعلوم القديمة والجديدة.

دانشگاه تهران بصورت یک مؤسسه علمی بین المللی

در آمده، که دانشجویان خارجی از اقصی نقاط . . .

و انما تمنح لمن اجتاز فروعها شهادات مختلفة، كشهادة ليسانس او الدكتوراة .

و بفرغ التحصيلها يش گواهینامه های گونا گونی دکترا و یالیسانس میدهد.

الفلسفة الإغريقية الإسلامية هي أعمق فلسفة و أدقها في الشرق و لا تجد حملتها الا في ايران . حيث أن الفلاسفة الايرانيين (كالفارابي، الخوارزمي - مؤلف مفاتيح العلوم ابن سينا، الغزالي، فخر الدين الرازي، الخواجه نصير الدين الطوسي، الشيخ شهاب الدين السهروردي، السيد ميرداماد ، صدر المتألمين الشيرازي، الحاج ملاهادي السبزواري وغيرهم) هم الذين نقّحوها واصطبغوها بصبغة إسلامية.

اقسام فعل لازم . برای افعال لازم ده قاعده کلی بیان شده :

۱ - افعالیکه بر طبیعت ذاتی انسان دلالت کند : شَجِعَ حَسُنَ و ...

۲ - « بر هیئت دلالت نماند : طَالَ - قَصُرَ .

۳ - « بر نظافت « « طَهَّرَ - نَطَّفَ

۴ - « بر کثافت « « وَسِخَ - دِنَسَ

۵ - « بر عوارض بدن « « مَرَضَ - عَطَشَ - قَرَحَ

۶ - « بر رنگها « « اِحْمَرَ - اِخْضَرَ - اَبْيَضَ

۷ - « بر عیب و نقص « « عَبَسَ - عَوِدَ

۸ - « بر زینت « « كَسَحَلَ - دَعِجَ

۹ - افعالیکه بر این اوزان بیاید : فَعَّلَ (شرف) ، اِنْفَعَلَ (انکسر) ، اِفْعَلَ

(اغبر) ، اِفْعَالَ (ازوار) اِفْعَلَّلَ (اقشّر) و اِفْعَنَّالَ (احرنجم) .

۱۰ - افعالیکه برای مطاوعه فعل متعدی بیاید، مانند : مَدَدْتُ الْجِبَلَ فَاَمْتَدُّ

الرثاء (رثی - یرثی) نوحه سرائی کردن .

ماکار يضعها أمامه حتی رأى ... هنوز جلوش نگذارده بود، که دید ...

این تدرس؟

کجا تحصیل میکنی؟

من این تعلّمَتَ هذا الدرس؟

این درس را از کجا آموختی؟

إِنَّكَ تَسْتَلِدُّ كَلَامِي كَثِيرًا .

از سخن گفتن من لذت میبری.

أَوْ قَعْتُ نَفْسِي مَيْتَةً بِلاَ حَرَكَ .

خودم را مرده و بی حرکت ساختم.

إِنَّكَ ظَنَنْتَنِي مَيْتَةً .

گمان کردی من مرده‌ام .

ذَهَبْتُ إِلَى عِيَادَةِ الدَّكْتُورِ فَفَحَصَنِي .

من به مطب دکتر رفتم و او مرا معاینه کرد.

تبدیل فعل لازم به متعدی

فعل لازم را ، میتوان از سه راه متعدی نمود :

۱ - آنرا بباب افعال ببریم مانند : أَكْرَمْتُ الْأَسَاتِذَةَ (مفعول صریح)

۲ - « تفعیل » « عَظَّمْتُ زَعَمَاءَ الْأُمَّةِ »

۳ - بوسیله حروف جار ، « نَظَرْتُ إِلَى وَجْهِ سَعِيدٍ (مفعول غیر صریح)

بطوریکه ملاحظه میشود (کَرُمٌ - عَظُمٌ) لازم بوده و برای استفادۀ معنی متعدی

(گرامی داشتن - بزرگ شمردن) بباب افعال و تفعیل برده شده اند . همچنین افعال

(نظر - ذهب - مر) بواسطه حروف ضافه (جار) متعدی شده ، مفعول بواسطه میگیرند

مانند : ذهب سعيدٌ الى المسرح .

الإِصْطِحَابُ

مصاحبت و همراهی کردن

الإِطَّاحَةُ

هلاک و سر از بدن جدا کردن

(اصطحَب - يصطحب) مانند (اکتسب - يكتسب) صرف میشود .

قاعدہ

هر گاه فاء (افتعل) ص ، ض ، ط و یا ظ باشد ، (ت) آن به (ط) تبدیل میگردد

مانند (اصطحَب) که فاء آن (ص) است و روی همین اصل (ت) آن به (ط) تبدیل گردیده .

كان هناك أسدٌ وثعلبٌ وذبٌ . اصطحبوا يوماً وخرجوا للصيد . فصادوا حماراً وأرنباً وظبياً .

اسئلة و تمارين

هذه أسئلة نلقها اليك واجعل لكل واحد منها جوابا صحيحا :

- ١- ما معنى التثنية؟ وما علامتها في حالة الرفع؟ وفي حالتى الجر والنصب؟
- ٢- وما هى علامة الجمع المذكر السالم فى تلك الحالات؟
- ٣- كم هى أقسام الجمع؟ واضرب لكل قسم منها مثالا!
- ٤- ماهو جمع القلعة؟ و كم هى أوزانه؟ ضع كل واحد منها فى جملة!
- ٥- عرف الفعل المتعدى! واضرب له خمسة أمثلة!
- ٦- ما هى ميزة الفعل اللازم؟ ومن أى شئ يضاع؟
- ٧- كم مفعولاً درست فى هذا الدرس؟ عرف المفعول الصريح!
- ٨- متى يكون الفعل ذات مفعولين او ذات ثلاثة مفاعيل؟
- ٩- ما هى (افعال المقاربة)؟ وفى كم معنى نستعملها؟
- ١٠- ترجم الحكاية التالية الى العربية . واليك الحكاية :

وفتى شيرى و گرگى و روباهى بهمراه يكديگر ، براى شكار روان گشتند . از قضا خرى و آهوئى و خرگوشى شكار كردند . شير خطاب بگرگ ، گفت : اين سه را ميان ما قسمت كن ! گرگ فوراً پاسخ داد : تقسيم اين سه بسى روشن و آسان است :

خر براى تو ، خرگوش براى روباه و آهو براى من !

هنوز سخن گرگ تمام نشده بود ، كه ناگهان شير ازجای برجست و سرش را جدا كرد . آنگاه رويش را به روباه كرده ، گفت : چقدر رفیقت بی شعور و نادان بود ، گوئى اصلاً راه تقسیم را بلد نبود . حالا تو قسمت كن ! روباه پاسخ داد :

پادشاهها ! تقسیم این سه خیلی روشن است : خر برای ناهارت ، آهو برای شامت و خرگوش هم ، برای اینکه در این میان بعنوان تنقلات بخورى ! شير گفت : حقوق دان خوبى هستى ، این روش تقسیم را از كجا آموختى ؟ گفت : از سر گرگ ، كه از بدنش پرید .

كلية الفلسفة والشريعة

في ايران

تدعى هذه الكلية في ايران ، كلية العلوم العقلية والنقلية او (كلية علوم معقول و منقول) وهى من أعرق الكليات الكبرى فى العالم الاسلامى . لانها المعهد الوحيد للفلسفة الإغريقية الإسلامية العميقة والدراسات الشرقية جمعا . وقد أسست بصورة رسمية عام ١٣١٣ ككلية لجامعة طهران ، فتوسعت فروعها وتفرعت أغصانها الى ان أصبحت الآن جديدة ، بان تكون هى بنفسها جامعة . ففيها فرع للشريعة والفقہ الجعفرى ، فرع للفلسفة الجديدة و القديمة ، فرع للغة العربية و آدابها ، فرع للثقافة الإسلامية ، فرع للفقہ الحنفى ، فرع للفقہ الشافعى ، (تمنح لمن اجتاز أحد هذه الفروع شهادة ليسانس) ، فرع للعلوم التربويّة . فرع للمحاضرات الحقوقية و فرعان للموعظ و الإرشاد فى ايران و خارجها .

و قد أسس فى السنوات الأخيرة ، فرعا تخصص للفلسفة والشريعة ايضاً . و لمن تخرّج منهما تمنح شهادة الدكتوراة . ونحن نرى بين المتخرّجين بعض الأجانب الذين رحلوا الى ايران و نالوا هذه الشهادة :

فلو جعلنا كل فرع من هذه الفروع كلية كما جعل فى الجامع الأزهر ، لتصبح كليتنا هذه جامعة أكبر منه بمرات عديدة . حيث انى زرت الجامع الأزهر و فروعها او كليّاته الثلاثة اعنى كلية الفلسفة ، كلية الشريعة و كلية اللغة العربية قبل ثلاث سنين . وعندما لاحظت مناهجه و قايستها مع مناهج كليتنا هذه ، أسفت كثيرا و صارحت أمام زملائى ذلك المثل السائر : « و تسمعُ بالمُعیدی خيرٌ من أن تراه ! »

و بالجملة يبلغ عدد طلابنا المشتغلين فى مختلف فروعها العالية و التخصصية

حوالى الف ، كما يبلغ عدد المتخرجين منذ تأسيسها بالآلوف . وفي الوقت الحاضر ،
يدرّس في مختلف فروعها ، اكثر من خمسين أستاذًا اخصائيا (اختصاصيًا) في فنه ولا يزال
يتزايد عددهم في كل عام .

وهذه الكلية قد توخّت في مناهجها التوفيق بين العلوم القديمة والاسلوب الحديث
في جميع فروعها؛ فأخذت من السلفية خيارها فيها ومن العصرية لباب ما فيها . ومن المتوقع ،
اعتبارا على ما نرى من التحوّل والرقىّ في شؤء ونا الاجتماعية ، أن تصبح هذه هي الملجأ
و الحامل للواء الإرشاد و الهداية لمكتب الإسلام و التشيع في ايران وفي البلاد
الإسلامية وغيرها .

این مطالب مربوط به بصفحة ۳۰۱ میباشد .

افعال دو مفعولی

برخی افعال نیازمند بدو مفعول صریح میباشد مانند :

اعطيت جليلا كتاب الجغرافيا ، ظننت سعيدا مهندسا ، علمت خليلا جامعيا . (افعال قلوب)
همه از این قبیل هستند . واگر اینها بیاب افعال برونند سه مفعول میگیرند مانند:
أعلمت خالدا الأمیر مریضا .

الجامع الازهر

شرع في بناء الأزهر سنة ٣٥٩ هجرية و هو أول جامع، أسس في القاهرة المعزّية؛ أسسه جوهر الصقلي قائد الخليفة الفاطمي المعزّ لدين الله .

كان عدد طلبة الأزهر ٣٥ في سنة ٣٧٨ هـ و بلغ عددهم بحسب احصاء سنة ١٣٦٨ هـ ١٧٥١٤ طالبا (١).

يبلغ عدد المدرسين بالأزهر و كلياته ١٢٢٠ و يبلغ عدد الطلبة الغرباء فيه ، حوالي ألف ، يُنتمون الى مختلف أنحاء العالم .

و يعد الجامع الازهر معهد الدراسات الاسلامية و مصدر الحياة الروحية للمسلمين و مظهر من مظاهر المجد المصري القديم، حمل لواء التعليم و المعرفة في مصر و في الشرق الاسلامي قرونا متصلة.....

وليس من الخير أن يكون الازهر حربا على الحياة الحديثة . فان هذه الحرب لا تجدى ولا تفيد. و انما الخير والواجب أن يكون الازهر ملطفا للحياة الحديثة، مخففا لآثارها، ملائما بينها وبين ما يأمره الله به .

دانشگاه ازهر

در سال ٣٥٩ هجری ، ساختمان (ازهر) آغاز گردید. و آن اولین مسجدی بود، که در دوره خلافت فاطمیها ساخته شد . جوهر صتلی فرمانده خلیفه فاطمی (المعز لدين الله) اساس آنرا برپا نمود.

عدده دانشجویان ازهر در سال ٣٧٨ هـ ، ٣٥ نفر بود و در سال ١٣٦٨ هـ ، طبق آمار ، بر ١٧٥١٤ دانشجو، بالغ گردید.

عدده مدرسین ازهر و دانشکده هایش بر ١٢٢٠ نفر بالغ میگردد. و عدده دانشجویان خارجی که از سراسر جهان آمده اند، تقریباً به ١٠٠٠ نفر میرسد.

دانشگاه ازهر مؤسسه علوم اسلامی و مصدر حیات روحی مسلمانان و مظهری از مظاهر مجد و عظمت گذشته مصر، بشمار میرود ، که پرچم علم و معرفت و تعلیم و تربیت را در مصر و مرزهای خاوری اسلامی، در دست داشته است.....

شایسته نیست که دانشگاه ازهر ، با زندگی نوین و تمدن جدید مبارزه کند . زیرا این مبارزه بیفایده و محکوم بشکست است . آنچه شایسته و لازم است، اینست که ازهر بتمدن جدید خوش بین باشد و دشواریها را از سر راه آن بردارد و آنرا با دستورات الهی هم آهنگ سازد.

١ - معمولا افرادی که تازه وارد دانشگاه ازهر شده و با خواندن قرآن و حدیث تحصیلات خود را آغاز میکنند ، در شمار دانشجویان آند دانشگاه میآیند.

افتخار جعلی !

حکایت کنند : یکی از رؤساء یونان بر
 غلام حکیمی افتخار نمود . غلام گفت :
 اگر موجب مفاخرت تو بر من این جامه های
 نیکوست ، که خودیشتن بدان بیاراسته ای ؟
 حسن وزینت در جامه است نه در تو !
 و اگر موجب فضل تو این اسب است ،
 که برو برنشسته ای ؟ چابکی و فراغت
 (چالاکى) در اسب است نه در تو !
 و اگر موجب فضل پدران تست ؟ صاحب
 فضل ایشان بوده اند ، نه تو !

و چون از این فضائل هیچکدام حق تو
 نیست ، پس تو که باشی ؟؟

* * *

افلاطون بارسطو میگفت :

۱ - معبود خویش را بشناس و او را
 ستایش کن !

۲ - همیشه سرگرم تعلیم و یا تعلم باش !

۳ - دوست دار همه کس باش تا دوستدار
 تو باشند .

۴ - اگر حکیمی ، پندار و گفتار و کردار
 خود را یکسان بنادار !

۵ - پیوسته نیکو کار باش ، که رنج
 نیکو کاری نماند ولی فعل نیک میماند .

الفخر المکذوب !

یحدثنا التاريخ : ان زعيما من زعماء
 يونان افتخر على خادم مثقف . فقال الخادم :
 ان كنت تفتخر علىَّ بهذه الملابس الفاخرة
 التى زينت بها نفسك ؟ فان الجمال والزينة
 فى الملابس لا فيك !

وان كان سبب الفخر هذا الحصان الذى
 ركبته ، فان الجلد و سرعة الجرى ، فيه
 لا فيك !

وان كان السبب فى ذلك ، آباءوك ؟ فانهم
 كانوا زوى الفضيلة ، دونك انت .

اذاً من انت ؟ وما شأنك ؟ بعد ان
 لم يكن يخصك اى فضيلة من هذه الفضائل .

* * *

كان أفلاطون يقول لأرسطو طاليس :

اعرف معبودك و اعبده !

واشتغل بالعلم دائما و كن اما معلما
 او متعلما !

أحب الناس جميعا كى يحبوك .

ان كنت حكيما فساو بين تفكيرك ،
 قولك وعملك .

أحسن (الى الناس) دائما . لان العمل
 الصالح يبقى ومشقته تزول .

داستانهای ملی ما

قصصنا القومية

هذه سلسلة من قصصنا القومية ،
ترجمناها من الفارسية و احيانا يوجد
فيها بعضُ القصص الشرقية ، ترجمناها
من الانجليزية لطلاب فروع اللغة و
الاداب العربية ، في هذه الكلية و في
معهد الألسنة الاجنبية بكلية اللغة و الاداب ،
استهداها الى أن يتمكنوا اجراء محادثات
طويلة ، في شتى المواضيع و مختلف
الشؤون الاجتماعية .

حسين الخراساني

۱ - الضوضاء الكاذبة

كان هناك رجل يُدعى (ملا نصر الدين) وكانت له لطايف و قصص (۱) فمنها :
إنه كان نائماً ذات ليلة مع زوجته على السطح ، فسمع ضوضاء في الشارع. فقام من فراشه ولفّ لحافه حوله و نزل من السطح وخرج من البيت وذهب نحو الضوضاء .
وكان هناك جماعة من الاشرار يتعاركون . فلما رأوا (ملا) جاءوا نحوه واخذوا منه اللحاف وشردوا . رجع (ملا) الى البيت . فسألته زوجته : « على أى شئى كانت الضوضاء ؟ » فاجاب فى برودة :
« كانت الضوضاء لاجل لحافى . ولما أخذوا منى اللحاف انتهت الضوضاء ! »

* * *

داستانهایی که در این بخش میخوانید و یا آنچه قبل از این خواندهاید بدقت مطالعه کنید، که در درجه اول بتوانید بسؤالاتی که طرح میشود، پاسخ دهید و در درجه دوم، خود بتوانید سؤالاتی طرح کنید و بآنها پاسخ لازم بدهید. و اینک دقت کنید، بسؤالاتی که در باره داستان بالا یعنی (هیاهوی دروغی)، طرح میشود، جواب صحیح بدهید :

کانت القصة بعنوان...

ماذا كان عنوان القصة؟

كيف بدأنا القصة؟ وماذا كان اسم بطلها؟ فهل كانت له لطايف وقصص؟

۱- در برخی کتب ادبی، ملانصرالدین بنام (ججی) خوانده شده. ولی ما اورا همه جا بنام خودش نامیده ایم. زیرا اینطور بنظر میرسد، که اوهم، مانند رسم اسفندیار و... شخصیت افسانه ای دارد. و در هر صورت، در شمار قهرمانان داستانهای ملی ما آمده. بنابراین، چه دلیل دارد، که اورا با يك نام بیگانه بنامیم؟

أين كان (ملا) نائماً؟ مع من كان نائماً؟ ما ذا سمع من الشارع؟

متى سمع الضوضاء؟ ما ذا لفَّ حوله؟ الى أين نزل؟

عند ما نزل من السطح ما ذا صنع؟ وعند ما خرج من البيت ماذا؟ من كان في الشارع؟ ما ذا كان الأشرار يصنعون؟ عند ما رأوا (ملا) ما ذا صنعوا؟ ثم عند ما وصلوا اليه ماذا؟ وعند ما اخذوا اللحاف، ماذا؟ هل رجع (ملا) الى البيت بعد ذلك؟ ما ذا سألته زوجته؟ ما ذا أجاب (ملا)؟ كيف أجاب؟ فهل كانت الضوضاء كاذبة؟ لأجل أي شيء كانت الضوضاء؟ عند ما اخذوا منه اللحاف، ماذا صنعوا؟ فهل انتهت الضوضاء بعد ذلك؟

ماذا استفدت من هذه القصة؟ وما ذا كان يستهدف (ملا) من عمله هذا؟

٢ - الصبيان و العصفور

فارسی این داستان را در صفحه ۳۷ آوردم و سپس سؤال و جوابهایی در این باره طرح کردیم. آنگاه آن را با گذاردن کلیشه‌ای در صفحه ۴۱ ترجمه نمودیم. بدقت آن را مطالعه کنید، که خود بتوانید سؤالاتی در این باره طرح و پاسخهای لازم بآنها بدهید.

٢ - الراعی الکاذب

كان هناك راعٍ، كلما يذهب الى الصحراء مع قطيعه، ينادي أهل القرية بأعلى صوته و يقول: «جاء الذئب! جاء الذئب!» فكان أهل القرية يهرعون الى إنقاذه و إنقاذ القطيع. فعند ما يصلون اليه، كان الراعي يضحك و يستهزأ بشأنهم. فمرة، جاء الذئب و دخل القطيع و أخذ يفترس الاغنام. فكما نادى الراعي أهل القرية، لم يهرعوا اليه لانقاذه، ظناً منهم: انه يكذب كالمرات السابقة.

رجع الراعى الى القرية وأخذ يلومهم : « لماذا لم تهرعوا الى إنقاذى وإنقاذ القطيع؟ فقد جاء الذئب و افترس ما افترس من الأغنام . » فأجابوا : « انك كذبت مرات عديدة ، فنحن ظننا أنك تكذب هذه المرة كالمرات السابقة . فكانت النتيجة ، أن ذهب بعض الأغنام ضحية كذب الراعى . »

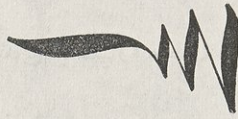
* * *

الى أين كان يذهب الراعى كل صباح؟ ولماذا يذهب؟ هل كان يأخذ الأغنام معه؟ وكم واحدا يبلغ عددها؟ وماذا كانت ألوانها؟ عندما يبعد عن القرية ماذا كان يصنع؟ ولماذا كان ينادى اهل القرية؟ وكيف ينادى؟ ماذا كان ينادى؟ عندما يسمع أهل القرية صوته ، ماذا كانوا يصنعون؟ ولماذا كانوا يهرعون اليه؟ فهل ألقنوه مرة من شرّ الذئب؟ وكيف كان الراعى يواجههم؟ ولماذا يضحك ويستهزأ بشأنهم؟ فهل جاء الذئب مرة و افترس الأغنام؟ لماذا لم يهرع اهل القرية فى هذه المرة؟ كيف استطاع الراعى أن يُنقذ نفسه من افتراس الذئب ولم يستطع أن ينقذ الأغنام؟ عند مراجع الراعى الى القرية ، كيف لام أهلها؟ وكيف كانوا يدافعون اتهامه؟ فهل اتهموا الراعى؟ ولماذا؟ ماذا كانت نتيجة كذب الراعى؟ كم ضحية ذهب في سبيله؟ ماذا استفدت من هذه القصة؟ فهل تكذب بعد ذلك؟

٤ - كسرى انوشروان والبستاني

قسمتى ازاين داستان را ، در صفحه ٥٦ ترجمه نموديم. واينك بقيه آن :
 فقال الشيخ : يا ايها الملك ! ان فسيلي هذا قد أثمر مرتين فى يوم واحد ،
 والحال ، أن الأشجار الكبيرة لا تثمر فى عام الامرة واحدة . فقال انوشروان :
 أحسنت ، أحسنت فأعطاه الأمين ثلاثا الف درهم .

- كيف كان انوشروان يعامل رعيته؟
من كان معه ، عند ما خرج الى الصيد؟
من رأى في تلك القرية المنعزلة؟
ماذا كان يغرس ، عند ما اجتاز الملك هناك؟
في كم عام تؤتى ثمرة الجوز؟ ولماذا؟
لماذا سُرَّ الملك من كلام البستاني؟
كم ليرة أعطاه الامين؟ ولماذا؟
وكيف شرح البستاني ، بعد أن سأله الملك بقوله : (و كيف ذلك؟)
ماذا قال الشيخ في المرة الثالثة؟
الى اين ذهب الملك بعد ذلك؟
الى أين خرج ذات يوم؟
عند ما كان يجتاز الصحراء الى اين وصل؟
كم سنة يبلغ عمر البستاني؟
لماذا تعجب الملك من غرسه؟
ماذا سأل الملك؟ وماذا اجاب الشيخ؟
ثم ماذا امر امين الصندوق؟
فماذا قال الشيخ ، عندما استلم الليرات؟
كم ليرة (درهما) أعطاه الملك كُلاً؟
هل تستحسن معاملة الملك العادل هذه؟



للحفظ والاستظهار

الأدب العربي التاريخ الأدبي وثيق الصلة بالتاريخ السياسي والاجتماعي في كل أمة وبلد مقدم
و عليهما . فكل ثورة سياسية او نهضة اجتماعية، تسبقها ثورة فكرية ، تبو
عصوره
اولا على السنة الشعراء وأقلام جهابذة العلم ، لقوة الإحساس والشعور
فيهم . ثم يتاثر الناس من أفكارهم وآراءهم. وقد قسموا عصور الأدب ، حسب ما نال الأمم العربية
والإسلامية من التحول الديني، السياسي وغيره طيلة حياتهم . واليك ما يأتي :

- ١ - العصر الجاهلي . يتبدى باستقلال العدنانيين عن اليمنيين عام ٥٥٠ الميلادي
- ٢ - عصر صدر الاسلام والدولة الاموية. يتبدى هذا العصر مع الاسلام عام ٦٢٢ الميلادي
ومن أدرك هذين العصرين يقال له (المخضرم) .
- ٣ - العصر العباسي . يتبدى بقيام دولتهم عام ١٣٢ الهجري ويمكن تقسيم هذا العصر
ايضا الى أربعة عصور ، يختلف الأدب العربي فيها :

- الف - من نهضة ابي مسلم الخراساني الى خلافة المتوكل . عام ١٣٢ الى عام ٢٣٢
 - ب - من خلافة المتوكل الى استقرار الدولة البويهية ٢٣٢ - ٣٣٤
 - ج - من استقرار الدولة البويهية الى احتلال السلاجقة بغداد ٣٣٤ - ٤٤٧
 - د - من احتلالهم الى سقوطها في يد زعيم التتار هولاكو ٤٤٧ - ٦٥٦
 - ٤ - العصر التتركي . يتبدى بسقوط بغداد في يد التتار عام ٦٥٦ الهجري
 - ٥ - العصر الحديث . يتبدى باستيلاء محمد علي باشا على مصر عام ١٢٢٠ الهجري
- نحن نحاول أن نقدم للقراء نموذجاً من أدب كل عصر، خلال الفصول القادمة .



اقرأ هذه القطعة و ترجمها !
ميز أقسام الكلمة في السطر الاخير !
عرب خمسة سطور من اول القطعة !
استظهر توار يخ عصور الادب العربي بالامام !

۵ - الشاب المثقف

این داستان را ، در صفحه ۶۸ ترجمه کردیم . و اینک سؤالاتی در این باره طرح

میکنیم :

من ای کتاب ترجمنا هذه القصة ؟ لماذا انتخبنا هذا الكتاب ؟

من أين ترجمنا هذه الحكاية ؟ بماذا كان يتصف الشاب المثقف ؟

الى أين كان يحضر الشاب دائماً ؟ ولماذا كان يحضر في الحفلات العلمية ؟

ف عندما يذهب هناك ، فهل يتكلم ؟ لماذا لم يكن ينطق بشيء ؟

ماذا قال له ابوه ذات يوم ؟ وماذا أجابه الشاب ؟

لماذا كان الشاب يخاف أن يسأله ؟ فهل تستحسن جواب الشاب ؟

۶ - فراسه مملوك ایران

کتبنا هذه الحكاية في صفحة ۸۲ وجعلناها تمارين في صفحة ۸۹ راجع هناك و

هات جوابا صحيحا لكل سؤال .

۷ - سقراط في آخر مر احل حياته

ترجمنا هذه الحكاية (۱) في صفحة ۸۳ . وآلان نلقى اليك ايها القارى الكريم !

اسئلة بهذا الشأن . فطالعتها بالمام وهات لها أجوبة صحيحة :

لماذا حُكِم على سقراط الفيلسوف الشهير بالاعدام ؟ والى أين ذهبوا به ليقتلوه ؟

فماذا اقترح له قضاة مدينة (آتن) ؟ فهل قبل اقتراحهم ليعبد الأصنام ، حسب ما يقول

الامير كيكائوس ؟ ماذا أجاب سقراط ؟ ومن كان في صحبته ، عند ما يذهبون به ؟ وماذا كانت

۱ - آنچه امير كيكائوس در آغاز این داستان بقضات آتن نسبت میدهد، از نظر تاریخ

صحيح نیست . ويرا از اينجهت، كه يك سوفسطائى است و افكار جوانانرا خراب ميكند،

محكوم باعدام کردند .

كانت العادة الجارية حينذاك ؟
فماذا سألوه ، أثناء الطريق ؟ ماذا أجابهم سقراط ؟ وكيف ؟ ماذا يقصد بقوله : إن
وجد تمونى بعد هذا الحادث ؟

هل كان سقراط يعتقد بخلود النفس ؟ او بفناءها ؟

وماهى عقيدتنا فى هذا الشأن ؟

٨ - النجاة فى الصدق

كان هناك رجل ، حكى انه لم يكن كذب منذ شبابه . مات ابوه وخلف له دارا و
ثروة خطيرة . عزم الرجل الى أن يذهب الى زيارة بيت الله الحرام ، فاشترى جملاً
لر كوبه وأخذ الف ليرة من ثروته ، لمصارفه أثناء الطريق وجعلها فى حقيبتة . غادر الرجل
وطنه منفردا ، فصارفه فى الطريق عربى و قال . « كم ليرة عندك ايها الحاج ! »

- الف ليرة

- هات الليرات ! أين هى ؟

نزل الحاج من جملة وفتح حقيبتة وقال : « هاهى » فلما عدّها العربى و جدها
الف ليرة فقط ، بلا زيادة ولا نقصية . فردّها الى محلها فى الحقيبة وقال له :

« اركب جملك و اذهب بسلامة » . فسأل الرجل « ماذا تقصد ؟ ايها العربى ! »

قال : إنك رجل صادق أمين و انا قاطع الطريق ، قضيت حياتى فى الغارات و قطع
الطرق ولكن حبك قد غمرنى ، فلا أسمح لنفسى ان أؤذيك او آخذ من ثروتك شيئاً .
اذهب بسلامة ! فقال الرجل : لقد صدق رسول الله حيث قال « النجاة فى الصدق » .

ماذا كان عنوان القصة الثامنة هذه ؟ ولمن كان هذا الحديث ؟

من هو بطل هذه القصة ؟ ماذا حكى عن هذا الرجل الدينى ؟

لماذا عزم أن يذهب الى زيارة بيت الله الحرام ؟ ماذا اشترى الحاج لسفره ؟
 وكم ليرة اخذ لمصارفه أثناء الطريق ؟ واين جعل هذه الليرات ؟
 كيف غادر الحاج وطنه ؟ من صادفه في الطريق ؟ ولماذا ؟
 ماذا كانت محادثاتهما ؟ ماذا قال له العربي اخيراً ؟
 وبماذا تمثل الحاج ، عند ما نجى من شر العربي قاطع الطريق ؟
 فهل كان الحاج مرتاحاً من اعتياده على الصدق ؟ ولماذا ؟
 ماذا استنتجت من هذه الحكاية ؟ وهل عزمتم ان تصدق دائماً ؟

من مجاني الادب مع تصرف .

٩ - القضاة العادلة أمام ملك الوحوش !

كان هناك أسد ، ثعلب و ذئب . اصطحبوا يوماً جميعاً للصيد فصادوا حماراً وأرنبا
 و ظبياً . فخاطب الأسد الذئب وقال له : « قسّم بيننا هذه الثلاثة ! »
 فقال الذئب بلا تأمل : « الامر سهل بين . ان الحمار للأسد و الأرنب للثعلب
 والظبي لى » فلم يكف الذئب يتم كلامه الا ان وثب عليه الاسد فأطاح رأسه . عند ذلك ،
 أقبل على الثعلب وقال :

« ما كان أجهل زميلك ! كأنه لم يدرس أسلوب القسمة طوال حياته ! » ثم خاطبه :
 « هات انت ! فأرى ، كيف تقسّم هذه الثلاثة بيننا ؟ »

فقام الثعلب الماكر ووقف أمام الأسد متأدّباً وأجاب : ان الامر واضح ، يا ابا الحارث !
 فالحمار لغدائك والظبي لعشاءك و تخلّل بالأرنب فيما بين ذلك . فقال له الأسد :
 ما أقضاك ! من علمك هذا الفقه ؟ فأطرق رأسه ، احتراما لملك الوحوش وقال في برودة :

رأس الذئب الطائر من جثته !

طالع القصة التاسعة هذه بالممام !
ثم هات لكل سؤال جوابا مناسبا !
فهل تجد خطأ فيها ؟

اعتن بان يكون اسلوب السؤال و الجواب صحيحا



للحفظ والاستظهار

العربي قد تطور تطور الأمة العربية و قطع معها مراحل الحياة الإنسانية
الشعر حسب تطور الكائن الحي فهو :

- في الجاهلية أنغام صبي وحماسة فتوة وعواطف أسرة .
وفي الاسلام أناشيد جهاد وثوران عصبية وأطماع حياة .
وفي صدرالدولة العباسية ، اكتمل شبابه ، فظهر عبث شباب وأغاني طرب و
مظاهر ترف ، كما نرى في شعراي نواس و بشار بن برد وأضرابهما .
وفي أواسطها ، اكتمل وعش على نواجذ الحلم ، فبدأ دروس تجربة ونتائج حكمة
وخواطر فلسفة ، كما في شعرا بن الرومي ، ابي تمام ، المتنبى وأمثالهم .
وفي أواخرها ، أدركه الهرم و ظهر خرف شيخوخة ومنازل سلوك و تصوف و
معالجة روح .

اما ولادته وطفولته فلم يدر كهما التاريخ ولم يدخل في علمه .

الادب الاسلامي

يعتبر القرآن الكريم في الدرجة الاولى ثم أحاديث الرسول الاكرم (ص) . فانها
وان كانت فيض الخاطر عفوا لبدية غير انه يبدو عليها أثر الالهام وسمة العبقرية وطابع البلاغة
والقدرة العجيبة على التشبيه والتمثيل وارسال الحكمة . واليك نموذجا منها :

- ١ - اياكم وخضراء الدمن : المرأة الحسناء في المنبت السوء .
- ٢ - الناس كلهم سواسية كأسنان المشط (ان اكرمكم عند الله اتقاكم) .
- ٣ - مثل المؤمن كالنملة : لا يأكل الا طيبا ولا يطعم الا طيبا .
- ٤ - انكم (ايها المسلمون !) لن تسعوا الناس بأموالكم فسعواهم بأخلاقكم .
- ٥ - ان قوما ركبوا سفينة ، فاقسموا فصار لكل منهم موضع . فنقر رجل منهم موضعه بفأس . فقالوا له : مات صنع ؟ قال هو مكاني أصنع فيه ما أشاء : فان أخذوا على يده نجا ونجوا وان تركوه هلك وهلكوا .

من تاريخ الادب العربي مع تصرف .

١٠- ماذا نصنع ؟

كان (ملائنصر الدين) كل يوم ير كب حماره و يذهب مع ولده الى حديقته ، التي كانت فى ضواحي المدينة .فَذات يوم ، بينما كان (ملا) را كبا على حماره و ولده ير كض وراه ، اذ صادفه جماعة من الناس ، فقالوا : انظر الى هذا الشيخ الظالم ، كيف ركب الحمار و ولده ير كض وراه ؟ فنزل (ملا) من الحمار و ركبه ابنه و هو ير كض وراه . مراً بطائفة آخرين ، فقالوا : انظر الى هذا الولد الجسور كيف ركب الحمار و ابوه ير كض وراه ؟

فراى (ملا) أنه من الاحسن أن ير كب مع ابنه مترادفين . وبينما كانا را كبين ، اذ وصلا بطائفة ، اجتمعوا امام مقهى . فلمّا رأوا (ملا) وابنه على هذه الحالة ، قالوا انظر الى هذين ، كيف ركبا هذا الحمار الضعيف ؟ فنزلا من الحمار وأخذا يمشيان معا و الحمار يمشى وحده . اجتازا من مقهى آخر و كان هناك عدة من الشباب جلسوا ، حول طاولة يتحادثون . فلم يكّد يقع نظرهم على (ملا) و حماره ، الا ان قالوا : لماذا يمشى هذا الحمار وحده ؟ وهما يمشيان وراه ؟ ولماذا لا ير كبان عليه ؟

فقال (ملا) لولده ، بقى لنا طريق واحد و هو ان نحمل الحمار على اكتافنا : فلما حملوه هكذا اخذ الناس يضحكون ويستهزءون بشأنهما ، قائلين : ان هذين أحقق من ابن هبثقه . حيث أنهما يحملان الحمار على اكتافهما و هذا امر لم يسبقهما احد . عند ذلك ، وضع الحمار على الارض وقال (ملا) لابنه : ماذا نصنع ؟ هل نستطيع ان نأخذ أفواه الناس ؟ كلاً ، ثم كلاً . لقد صدق المثل السائر حيث يقول . «انه من السهل اليسير سد باب المدينة» ولكن من الصعب الممتنع سد افواه الناس .

طالع هذه القصة انت وزميلك بالممام ! ثم اسمح له بان يسألك عن تفاصيلها واحدا

بعد آخر . وانت هات جوابا صحيحا لكل واحد من أسئلته .

١١- القناص والعصافير

كتبنا هذه القصة فى صفحة ١١٤ راجع هناك وطالعتها بالمام .

ثم هات لكل واحد من هذه الأسئلة جوابا صحيحاً :

متى كان القناص يصيد العصافير ؟ أفى الصيف ام فى الشتاء ؟

لماذا كانت دموعه تسيل ؟ فهل أصابته مصيبة ؟

باى شأن كان عصفوران يتحادثان ؟ ولماذا ؟

فهل كان القناص مؤمنا (كان ايمانه ثابتا لايترازل وراسخا لايتزعزع) ؟

ماذا كانت يدا القناص تصنعان ؟ ولماذا يذبح العصافير ؟

فهل أن القول أقوى دلالة على حقيقة ذات الشخص ؟ او العمل ؟

اى العصفورين كان أشد ذكاء وأقوى فطنة ؟

هل كان القناص يخسر بثمان الحبوب التى ينثرها ؟

بينما كانا يتحادثان بشأن القناص ، ماذا رأيا ؟

لماذا وقعت عصفورة على الارض ؟ ولماذا جرى الدم من ذيلها ؟

١٢ - الملك والفيلسوف

ترجمنا هذه الحكاية من كتاب الشاعر الشيرازى سعدى فى صفحة ١١٦ فعليك

ايتها الطالب ! أن تراجع هناك وتطالعتها بالمام . ثم انظر هل فى مقدرتك أن تلقى على زميلك

أسئلة بشأنها وتراقب أجوبته ؟ فان لم يأت باجوبة صحيحة فماذا تصنع ؟ ؟

١٣- التاجر والامين !

كتبنا هذه الحكاية في صفحة ١٨٧ وترجمنا بعضها من الفارسية الى العربية وبعضها الاخر من العربية الى الفارسية . والان نلقى اليك اسئلة بهذا الشأن .

فهاث جوابا لكل واحد منها :

ماذا قال (كليلة) عندما واجه (دمنة) ؟

ماذا أجاب (دمنة) ؟ وهل ذهبت هذه مثلا ؟ لماذا أودع التاجر حديده عند الامين ؟

كم منّا (كيلوغراما) كان وزن الحديد ؟

ماذا صنع التاجر مع الحديد ؟ ولماذا باع الوديعه ؟ ولماذا استتفق ثمنها ؟

كيف اعتذر الامين ، عندما واجه التاجر ؟ فهل قبل اعتذاره ؟

كيف انتقم التاجر عن الامين ؟ ولماذا ؟

هل أخذت البزاة ابنه اوسرقه التاجر ؟ ولماذا ؟ هل تأكل الفيران الحديد ؟ وهل

تستطيع أن تأكله ؟

فان لم تستطع أن تأكله ، فلماذا قال الامين هكذا ؟ عندما قبل التاجر كلام الامين ، فهل

فرح هو ؟

ماذا نصحننا الشاعر الشيرازي سعدى ؟ ترجم هذا البيت الى العربية !

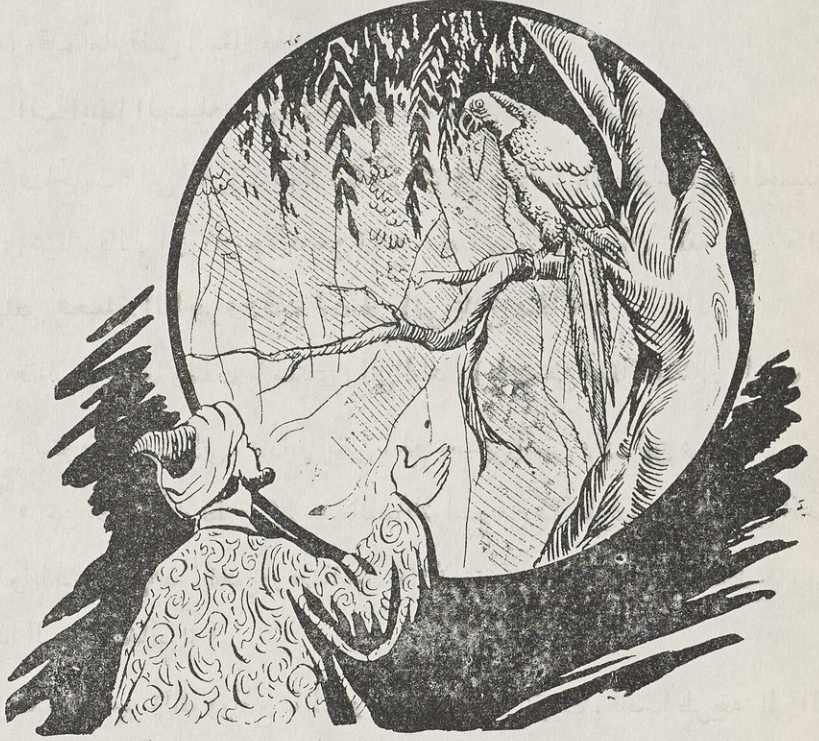
براي قسمت اخير داستان ، خود سؤال وجواب طرح كنيد !

١٤- التاجر و البيغاء

كان هناك تاجر ايراني جميل الهيئة ، كريم النفس ، رقيق القلب ومحّب للطيور .

فكان يذهب كل عام الى الهند و يحمل الى أسواقها أنواعا من الامتعة الايرانية ويبيعها

هناك . ثم يشتري بثمانها اشياء أخرى و يحملها الى ايران و يبيعها هو بنفسه و يعيش على أرباحها .



فقال التاجر: من أين تعلمت إيتها الجميلة ! هذا الدرس ؟

فمرة ، لما فرغ التاجر من أشغاله في الهند، اشترى ببغاة جميلة لنفسه، كما اشترى لعائلته بعض التحف والهدايا . و البغاة تعيش عادة في البلاد الحارة . و قلما يتفق أن تطول حياتها في المناطق الباردة ، تلك التي تنخفض درجة البرودة في الشتاء حوالى الصفر . فأصبح الطائر أنيس التاجر، يحادثه ويسلّيه عن هموم الدنيا وغمومها ، عندما يرجع

التاجر الى البيت .

انتهى العام وباع التاجر أمتعته وأراد أن يذهب الى الهند . فسأل كل فرد من أفراد العائلة : ماذا تريد لاشترى لك من الهند؟ فاختار كل واحد منهم شيئاً كالملايس الفاخرة ، القلائد ، الاقراط الأساور وما شا كل ذلك . كتبها في مفكرته . ولما أراد أن يغادر البيت ، وقف أمام قفص البغاء وقال :

انت ايتها الجميلة ! ماذا تحبذين ، لاشترى لك من الهند ؟؟

فاجابت : انى لأريد شيئاً . فأصّر التاجر وقال : بالله عليك ايتها الجميلة ! اختارى شيئاً . قالت إن كان ولا بد من ذلك ، فعندى بلاغ ، اود أن تبلغه الى زميلاتى فى الهند . فحملق التاجر ووقف ليصغى الى بلاغ بغيائه .

فقال : عندما وصلت يا سيدى ! الى الهند وفرغت من أشغالك هناك ، اذهب الى غاباتها ! ستجد فيها زميلاتى . فاذا رأيتهن أبلغ تحياتى اليهن وقل لهن :

« أمن الوفاء؟ أن تطرن فى هذا الفضاء الواسع من كل طرف وتتمتعن من الحرية التامة وانا سجينه فى هذا القفص ورهينة أشبا كه؟؟ لا أتمتع من الحرية ولا أستطيع الفرار من هذا السجن الخالد !؟ »

فقبل التاجر ذلك ووادع عائلته و بغيائه و غادر البيت ، قاصدا طريقه الى الهند بواسطة السفن الشراعية . اذ لم تهتد عقول البشر حينذاك ، الى اختراع البخارة او الطائرة ليكون السفر مريحا او السفر بطريق الجوممكنا .

وصل التاجر الى الهند وعندما فرغ من أشغاله ، تذكّر بلاغ بغيائه . فذهب الى غابة ، كانت على مقربة من المدينة ورأى هناك سربا من الببغاوات على بعض الاشجار . فوقف أمامهن وقال :

« ان زميلة من زميلاتك قد أرسلت تحياتها اليك وقالت : كيت وكيت » فلم يكده التاجر يتم البلاغ ، الا أن رأى فجأة : أن بغيائه ارتعدت فرائصها

وسقطت من الشجرة ووقعت على الارض . فظن أنها ماتت .

أسف التاجر وتأثر كثير من عمله هذا واخذ يلوم نفسه كما وصف العارف الرومي جلال الدين في كتابه (مثنوى) :

شد پشیمان خواجه از گفتم خبر گفت : رفتم در هلاک جانور
این چرا کردم؟ چرا دادم پیام؟ سوختم بیچاره را زین گفت خام!

« لقد أسف الخواجه من ابلاغ النبأ . فقال : انى أهلكت الحيوان .

لماذا صنعت؟ ولماذا أبلغت هذا النبأ؟ انى أحرقت الطائر المسكين بهذا البلاغ .
ولكن الامر قد انتهى . ماتت الببغاء ولما ينفعه الندم .

رجع التاجر الى ايران . فاعطى زوجته وبناته وأبنائه ما اشترى لهن ولهم من التحف
والهدايا من الهند ولكنه لم يقدم للببغاء شيئاً وحتى لم يحادثها ابداً ، الى أن نفذ صبرها
فنادت :

سیدی ! هل ذهبت الى غابات الهند؟ وهل أبلغت تحياتى وبلاغى الى زميلاتى هناك؟
وهل حكيت حالى لهن؟ وموقفى بينكم سجينه فى هذا القفص؟ فأجابت التاجر :
نعم ايتها الجميلة ! ولكنى لا استطيع أن أبين لك ما رأيت . فاصرت الببغاء أن يشرح لها
كلما رآه هناك .

فقال التاجر : عندما بلغت اليهن تحياتك وشرحت لهن حالك ، رأيت وضعاً مؤسفاً!
رأيت أن ببغاء اغتمت على أثر هذا البلاغ وفجأة ارتعدت فرائصها على الشجرة ووقعت
على الارض ميتة .

لم يكديتم حكاية الببغاء إلا أن رأى بان ببغاء هكذا ، ارتعدت فرائصها ووقعت
فى القفص ، فظن أنها ماتت ايضا !

انقلبت حالة التاجر وظهرت آثار الكآبة على وجهه واخذت الهموم والغموم
تهاجم الى قلبه . وقفمتحيراً لا يدري ماذا يفعل؟ فكاد أن يغمى عليه . فاخذ يلوم نفسه

كثيرا ولكن الامر قد وقع . وراى أن الندم لا ينفع .

فتح التاجر باب القفص ليخرجها منه ويضعها أمامه، ليرثيها ويبكي عليها . ربما تطفئ دموعه حرقه قلبه المجروح . فما كاد التاجر يخرجها من القفص، الا ان رأى البغاء طارت نحو شجرة ، كانت على مقربة منهو جلست على غصن منها . فتعجب من ذكائها و فطنتها وسألها :

من أين تعلمت ايتها الجميلة! هذا الدرس؟ قالت : تعلمت هذا الدرس من عمل زميلتي في الهند. و علمت انك تستلذّ محادثتي كثيرا . و لاجل ذلك حبستني في هذا القفص . و مادام موقفي معك هكذا ، يجب ان أكون سجينه فيه . لذلك ، أوقعت نفسي ميتة بلا حراك . فظننتني ميتة حقيقة . خرجتني من القفص لتفحصني ، فاعتنمت فرصة الفرار .

واخيراً طارت البغاء وفي عزمها أن تلحق بزميلاتها في الهند . فوادعت سيدها وجميع افراد العائلة، قائلة : والى اللقاء!

هات لكل سؤال جوابا :

- كيف كانت نفسيّة التاجر ؟ والى أين كان يذهب كل عام ؟ ولماذا ؟
هل كان يحمل كان أمتعة إيرانية الى الهند ؟ وماهى كانت انواعها ؟
عندما اشترى البغاء اين جعلها ؟ ولماذا جعلها في قفص ؟
كيف كانت البغاء تُعامل سيدها التاجر ؟ و لماذا تعامل هكذا ؟
عندما اراد أن يذهب الى الهند ، ماذا سأل عن البغاء ؟
ماذا أجابت هي ؟ فهل اصر التاجر حينذاك ؟ ولماذا ؟
ماذا كان بلاغها ؟ والى من كان هذا البلاغ ؟ ولماذا ابلغت ؟

فهل قبل التاجر : ان يبلغ بلاغها الى زميلاتها ؟ ولماذا ؟
هل سافر الى الهند بطريق الجو ؟ وهل كان ذلك ممكنا حينذاك ؟

* * *

متى تذكر التاجر بلاغ بغاءه ؟ واين ذهب عندما تذكر بلاغها ؟
عندما رأى البغاوات ، ماذا قال لهن ؟ وماذا حدث ؟
هل رأى التاجر عند ذلك وضعا مؤسفا ؟ ولماذا ؟
هل استظهرت اشعار العارف الشهير جلال الدين الرومي ؟
اقرأ هذه الأشعار بصوت عال ! ثم ترجمها الى اللغة العربية !
عندما رجع التاجر الى ايران ، كيف واجه زوجته وبناته ؟
وكيف واجه بغاءه ؟ لماذا لم يحدثها ؟ وهل نفذ صبرها ؟
عند ذلك ، ماذا سألت البغاء عن سيدها ؟ وماذا اجاب هو ؟
عند ما شرح التاجر حكاية البغاء في الغاية ، ماذا رأى ؟
كيف انقلبت حالة التاجر ؟ وماذا ظهر على وجهه ؟

* * *

نحن لم نقدّم أسئلة بشأن القسم الأخير من هذه القصة .
وقد أردنا أن يكون عب هذا العمل على عاتق القراء .
من يستطيع أن يقوم بهذا الواجب ؟
ومن يستعدّ أن يراقب أسئلته ؟
فمن كان على استعداد فليتقدّم .

* * *

الى هنا تنتهى ابحاث هذا الكتاب .
و سنوافيك ايها القارى الكريم ! فى الجزء الثانى .
والحمد لله اولا وآخرا .

تشکر و قدردانی

این کتاب ، قبل از موقع انتظار ، انتشار مییابد و علت سرعت چاپ این بود ، که متصدیان مربوطه یعنی آقایان علی اکبر گرامی ، سرابی ، هیبتی ، رضا بصیری و محمدیان ، بمجرد اینکه اطلاع یافتند که اینجانب عازم انگلستان هستم ، سرعت کار و فعالیت خود افزودند . و در نتیجه ، در کمتر از دو ماه چنین کتابی در دسترس همگان قرار می گیرد . اینجانب بنوبه خود از زحمات و مساعی آقایان و کارگران محترم ، صمیمانه تشکر و سپاسگزاری میکنم و سعادت و موفقیتشانرا مسئلت دارم .

مؤلف

فهرست مطالب

مقدمه

- ۱- اهداء کتاب بعاشقان زبان عربی.
- ۲- سوره مبارکه (الحمد) و ترجمه آن.
- ۳- قطعه از بوستان سعدی (بنام خداوند...)
- ۴- ترجمه این قطعه بعربی.
- ۵- سر آغاز بقلم مؤلف .
- ۶- دانشجویان عزیز!
- ۷- رموز و مشکلات زبان
- ۸- طرز آموزش مکالمات روزمره - ششم
- ۹- طرز آموزش لغات هفتم
- ۱۰- طرز آموزش رسم الخط عربی «
- ۱۱- طرز آموزش دیکته هشتم
- ۱۲- طرز یادگونی دیکته دهم
- ۱۳- اصلاح تکالیف پنجم دوازدهم
- ۱۴- نمرات قراردادی «

- ۱۵- انشاء و مقاله نویسی سیزدهم
- ۱۶- طرز آموزش ترجمه چهاردهم
- ۱۷ « » گرامر پانزدهم
- ۱۸- روش استعمال افعال نوزدهم
- نمونه‌ای از استعمال غلط افعال «
- ۱۹- متعلقات فعل بیستم
- افعالیکه در زبان عربی متعدی و در فارسی لازم اند،
 مؤنث ، فعل با فاعل مذکر ، با مفعول
 « » لازم « متعدی اند
 « » در هر دو زبان لازم اند .
 « » اگر واسطه عوض شود...
- ۲۰- اشتقاق فعل از اسم بیست و سوم
- افعال ویژه زبان فارسی بیست و دوم
- ۲۱- مذکر و مؤنث هفدهم
- فعل که پس از فاعل مذکر بیاید ، حالت
 فعل با فاعل مؤنث ، تطبیق صفت با موصوف ،
 صرف افعال
- ۲۲- مقدمه عربی بقلم مؤلف بیست و پنجم
- ده ریخت مفرد و جمع هجدهم
- « »
 « » ریختهای تشبیه

درسها :

درس یکم : ۱-۱۲

شش ریخت فعل ماضی ، معرفه و نکره ، طرز جمله سازی .

شش یاد آوری مهم ، جملات تمرینی .

درس دوم : ۱۳-۲۷

ده ریخت فعل ماضی ، واژه‌های ورزشی ، منظرهای از میدان امجدیه ، ضمائر

فاعلی ، ماضی منفی ، مذکر و مؤنث ، شش ریخت فعل مضارع ، الفبای زبان عربی ، تمرین
 و تکالیف .

درس سوم : ۲۸-۴۳

نامهای فامیل ، علامت زمان و آینده ، حروف مختصهٔ عربی ، طرز تعریب حروف

مختصهٔ بفارسی، حروف شمسی و قمری، حرکات و اعراب، روش مستقیم برای تقویت بیان،
تمرین و تکالیف.

درس چهارم : ۴۴-۵۹

وسائل تجمل زندگی، ضمایر متصل منصوب و مجرور، نون وقایه، رنگها،
طرز استعمال عدد با معدود، اعداد اصلی و ترتیبی، ده ریخت فعل مضارع، ترجمه و
روشهای آن، جملات نمونه‌ای، ادوات استفهام، تمرین و تکالیف.

درس پنجم : ۶۰-۷۰

واژه‌های مربوط به میهن و پرچم، اوزان اصلی و فرعی، ابواب اصول و فروع،
قرارداد دربارهٔ شناختن این ابواب، زمان حال حقیقی (اسم فاعل)، سه یاد آوری،
پرسشهای تمرینی.

درس ششم : ۷۱-۸۵

صبحانه، قاعده برای (ة) وحدت، اسم مفعول، زمان حال حقیقی و عادی، جملات
تمرینی برای این دوزمان، مضارع منفی، فعل رباعی مجرد، نهار و شام، اقسام کلمه
در زبان عربی، فعل امر، نون تأکید خفیفه و ثقیله، تمرین و تکالیف.

درس هفتم : ۸۶-۱۰۱

وسائل زندگی و تجمل، ضوابط : شد، مد، وصل و قطع، ادوات استفهام بامرادف
انگلیسی آنها، نامه نگاری و اقسام آن، واژه‌های مربوط با ادارهٔ پست، روش توصیفی،
لغات مربوط به منظرهٔ خیابان، تمرین و تکالیف.

درس هشتم : ۱۰۲-۱۱۸

میوه‌جات، اقسام صحیح و معتدل، فصول چهارگانه، افعال (جحد، نهی، نفی و
استفهام)، دستور برای دو حرف ساکن، جدول صحیح و معتدل، افعال ثلاثی مزید،
تمرین و تکالیف.

درس نهم : ۱۱۹-۱۳۱

واژه‌های مربوط بمنظرهٔ خیابان، منظرهٔ یکی از خیابانهای متری، ۱۲ باب از

ابواب ثلاثی مزید ، تشخیص مزید از مجرد ، تمرین و تکالیف (چند شعرا از ایلیا ابوماضی).

درس دهم : ۱۴۲-۱۴۶

واژه‌های مربوط بدستگاه‌های دولتی ، القاب گوناگون ، ابواب رباعی مزید ، بازدید استنادار از فرمانداری زاهدان ، جملات فعلیه واسمیه ، ریختهای کامل صحیح و معتدل ، تمرین و تکالیف .

درس یازدهم : ۱۴۷-۱۶۰

واژه‌های سیاسی و اداری ، صرف ریختهای باب افعال ، همزه قطع و وصل ، اقسام صحیح (مهموز ، مضاعف و سالم) ، اقسام جمله ، اقسام شش گانه مرکب ، فعل و فاعل ، مبتداء و خبر ، فعل اصلی و کمکی ، تمرین تکالیف .

درس دوازدهم : ۱۶۱-۱۷۴

واژه‌های لشگری ، دستور برای استعمال (قد) ، فرق میان (هر - همه) در زبان عربی ، استعمال عدد از ۱۱-۹۹ ، از صد بیلا ، چند یادآوری ، تصرف کشور مصر توسط دول خارجی ، تمرین و تکالیف .

درس سیزدهم : ۱۷۵-۱۸۹

واژه‌های مربوط به پوشاک ، نام اعضای انسان ، مذکر و مؤنث ، علامتهای تأنیث ، اقسام مؤنث ، مؤنث حقیقی و مجازی ، حروف ناصبه و حالات فعل مضارع ، ناهای آلات موسیقی ، ایران سرزمین هنرمندان ، تمرین و تکالیف .

درس چهاردهم : ۱۹۰-۲۰۷

حیوانات ، طیور ، درندگان ، مفرد ،ثنیه و جمع علامتهای ثنیه و جمع ، اقسام جمع ، اقسام چهار گانه جمع قلت ، فعل متعدی و لازم . اصطلاحات و واژه‌های مربوط بد استان تاجر و طوطی ، افعال مقاربه ، ماههای خورشیدی عربی ، مفعول صریح و غیر صریح (بواسطه و بی واسطه) ، اقسام فعل لازم ، پرسشهای تمرینی مربوط بمنظره خیابان ، تمرین و تکالیف .

قراٹھا:

- قراٹت یکم : خواندن روزنامه ومجلات ، امور مربوط بمدرسه ، اخطار ۲۵
- دوم : داستان شکارچی و گنجشک . ۴۱-۴۲
- سوم : جملات تمرینی درباره رنگها .
- چهارم: دوازدہ جملہ درباره امور گوناگون .
- پنجم : پادشاہ وتاجر خائن (تیزهوشی پادشاہان ایران) ۸۲
- ششم : دہ عبارت گوناگون از زندگی روزمرہ ۹۷
- ہفتم : شکار گنجشک در زمستان (شکارچی و گنجشکها) ۱۱۴
- ہشتم : دہ عبارت گوناگون از گفتگوهای روزانہ ۱۲۷
- نہم : درباره میوه جات - فارغ التحصیل دانشگاه ۱۴۵
- دہم : میهن دوستی - زلزله شدید - کمک شیر و خورشید سرخ ۱۵۷
- یازدہم: وضع سیاسی ایران ۱۷۱
- دوازدہم: نمونه ای از نثر قدیم ، از سخنان پیامبر ﷺ ، زیر چشمی ... ۱۸۶
- « دانشکده علوم معقول ومنقول ورشته های آن ... »

مکالمات روزمرہ:

- ۱- گفتگوهای خودمانی صفحه ۱۲
- ۲- « « ۲۶
- ۳- اصطلاحات کثیر الاستعمال « ۲۷-۴۳-۵۹
- ۴- گفتگو درباره موزہ « ۳۱

۳۲	صفحه	۵	گفتگوهای دوستانه
۳۸	«	۶	گفتگو در باره داستان گنجشک و شکارچی
۴۰	«	۷	« میان دو پسر همقطار
	«	۸	« دو دختر همقطار
۷۰	«	۹	« در باغ ملی
۸۵	«	۱۰	« درباره هتل
۱۰۱-۱۰۰	«	۱۱	« دیدنی کردن
۱۱۸	«	۱۲	« صبحانه در کافه
۱۲۴	«	۱۳	« دانشگاه و غیره
۱۳۰-۱۲۸	«	۱۴	« منظره خیابان
۱۳۱	«	۱۵	« در مهمانخانه
۱۴۶	«	۱۶	« درباره ابونمان روزنامه و مجله
	«		« با نانا
۱۵۳	«	۱۷	« درباره نامه و جواب آن
۱۶۰	«	۱۸	« در شرکت هواپیمائی - در ایستگاه راه آهن
۱۶۷	«	۱۹	« در کلاس درس و توصیف وضع آن ،
۱۷۴	«	۲۰	« نزد کتابفروشی - با بقال

ترجمه‌ها (فارسی بعربی) :

۵۶	صفحه	(از سیاستنامه)	۱	داستان انوشیروان و باغبان
۶۸	«	(از گلستان)	۲	جوان خردمند - دوبیت از بوستان

- ۳- سقراط در آخرین مراحل زندگیش (از قابوسنامه) صفحه ۸۳
 « « چند شعر از بوستان سعدی
- ۴- فرهنگ ایرانی (از مقدمه احادیث مثنوی) ۹۸ «
 ۵- پادشاه و حکیم (از گلستان سعدی) ۱۱۶ «
 يك بيت شعر (از بوستان «)
 ۶- تمدن (از ایام محبس) ۱۵۸
 ۷- آزادی (از اسلام در پرتو تشیع و اسلام علی ضوء التشیع) « ۱۷۲
 ۸- داستان تاجر و درستکار! (از کلیله و دمنه) ۱۸۷
 ۹- افتخار جعلی! ...

ترجمه‌ها (عربی بفارسی):

- ۱- ایران و اتحاد اسلامی (از درس اللغة) صفحه ۵۷
 ۲- ای ماه درخشان! (از منفلوطی) « ۶۹
 اشعاری از امرؤ القیس
- ۳- عصر عباسی (از تاریخ الأدب العربی) « ۸۴
 ۴- دوستی دو طرفه (از جرجی زیدان) « ۹۹
 ۵- روابط فرهنگی (از دکتر طه حسین) « ۱۱۷
 دوبیت شعر (از ایلیا ابوماضی)
- ۶- شرق‌دیم (گفته امرؤ القیس، بدیع الزمان همدانی، خراسان) « ۵۹
 ۷- عشق يك امر مادی است (از الحیة والحب) « ۱۷۳
 ۸- دنباله داستان تاجر و درستکار! (از کلیله و دمنه) « ۱۸۸

نامه‌ها :

- | | | |
|-----|------|---------------------------|
| ۹۱ | صفحه | ۱ - دعوت بچای |
| ۹۲ | « | ۲ - قبول دعوت |
| ۱۳۶ | « | ۳ - نامه دوستانه |
| ۱۳۷ | « | ۴ - پاسخ آن و دعوت بیبلاق |
| ۱۹۵ | « | ۵ - خطاب عاشقانه |

کلیشه‌ها :

- | | | |
|-----|------|--|
| ۱۶ | صفحه | ۱ - میدان امجدیه منظره فوتبال |
| ۴۱ | « | ۲ - گنجشک و شکارچی |
| ۸۶ | « | ۳ - اطاق پذیرائی |
| ۱۰۲ | « | ۴ - میوه فروشی |
| ۱۱۴ | « | ۵ - شکارچی در حال شکار |
| ۱۱۵ | « | ۶ - دو گنجشک در حال گفتگو |
| ۱۲۱ | « | ۷ - منظره یکی از خیابانهای لندن (کیتزیکتن) |
| ۲۲۱ | « | ۸ - منظره تاجر و طوطی |

ضرب المثلها و کلمات قصار :

- | | | |
|-----|------|--------------------------------------|
| ۹۳ | صفحه | ۱ - نمونه‌هایی چند ، از افکار بزرگان |
| ۱۶۳ | « | ۲ - « « « ضرب المثل‌های عرب |

- ۱۸۱ « - ۳ - دوبیت درباره نگهداری زبان
- ۱۸۹ « - ۴ - حمایت و دفاع از میهن
- ۱۹۰ « - ۵ - برای خاطرات گذشته
- ۲۱۷ « - ۶ - کلمات قصار پیامبر اکرم ﷺ

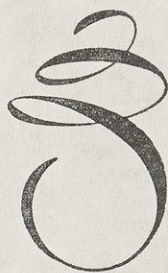
ادبیات عرب:

- صفحه ۲۱۲ - ۱ - تاریخ ادبیات عرب
- « « - ۲ - ادبیات عرب در عصور پنجگانه
- ۲۱۷ « - ۳ - شعر در عصور مختلفه
- « « - ۴ - عناصر اولیه ادبیات اسلامی

داستانهای ملی ما:

- صفحه ۲۰۸ (لحاف ملا) - ۱ - داستان هیاهوی دروغی
- ۲۰۹ « - ۲ - « شکارچی و گنجشک
- « « - ۳ - « چوپان دروغگو
- ۲۱۰ « - ۴ - « انوشیروان و باغبان
- ۲۱۳ « - ۵ - « جوان خردمند
- « « - ۶ - « تیزهوشی پادشاهان ایران
- « « - ۷ - « سکران در آخرین مراحل زندگیش
- ۲۱۴ « - ۸ - « النجاة فی الصدق
- ۲۱۵ « - ۹ - « قضاوت عادلانه!

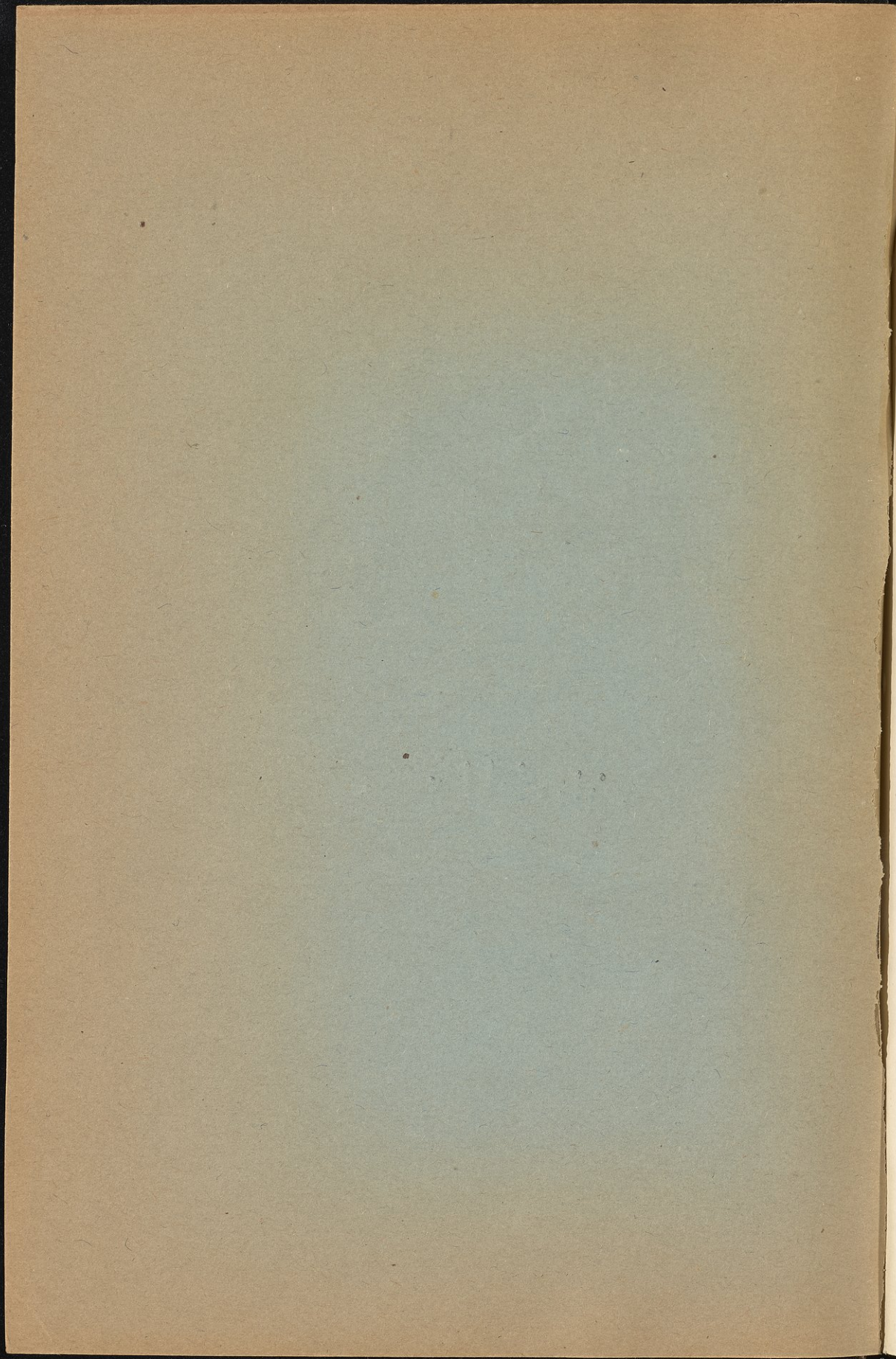
- ۱۰ - « چه بکنیم که مورد انتقاد قرار نگیریم؟ » ۲۱۸
- ۱۱ - « شکارچی و گنجشکها » ۲۱۹
- ۱۲ - « پادشاه و حکیم » « ۲۲۰
- ۱۳ - « تاجر و درستکار! » ۲۲۰
- ۱۴ - « تاجر و طوطی » ۲۲۱



۱۰۰-	در بیان...	۱۱۱
۱۱۰-	در بیان...	۱۱۲
۱۲۰-	در بیان...	۱۱۳
۱۳۰-	در بیان...	۱۱۴
۱۴۰-	در بیان...	۱۱۵

۱۱۱





المنهج المبتدئ
المجلد ١٦

لتعليم اللغة العربية وآدابها

حسين الخراساني

Direct Method

For

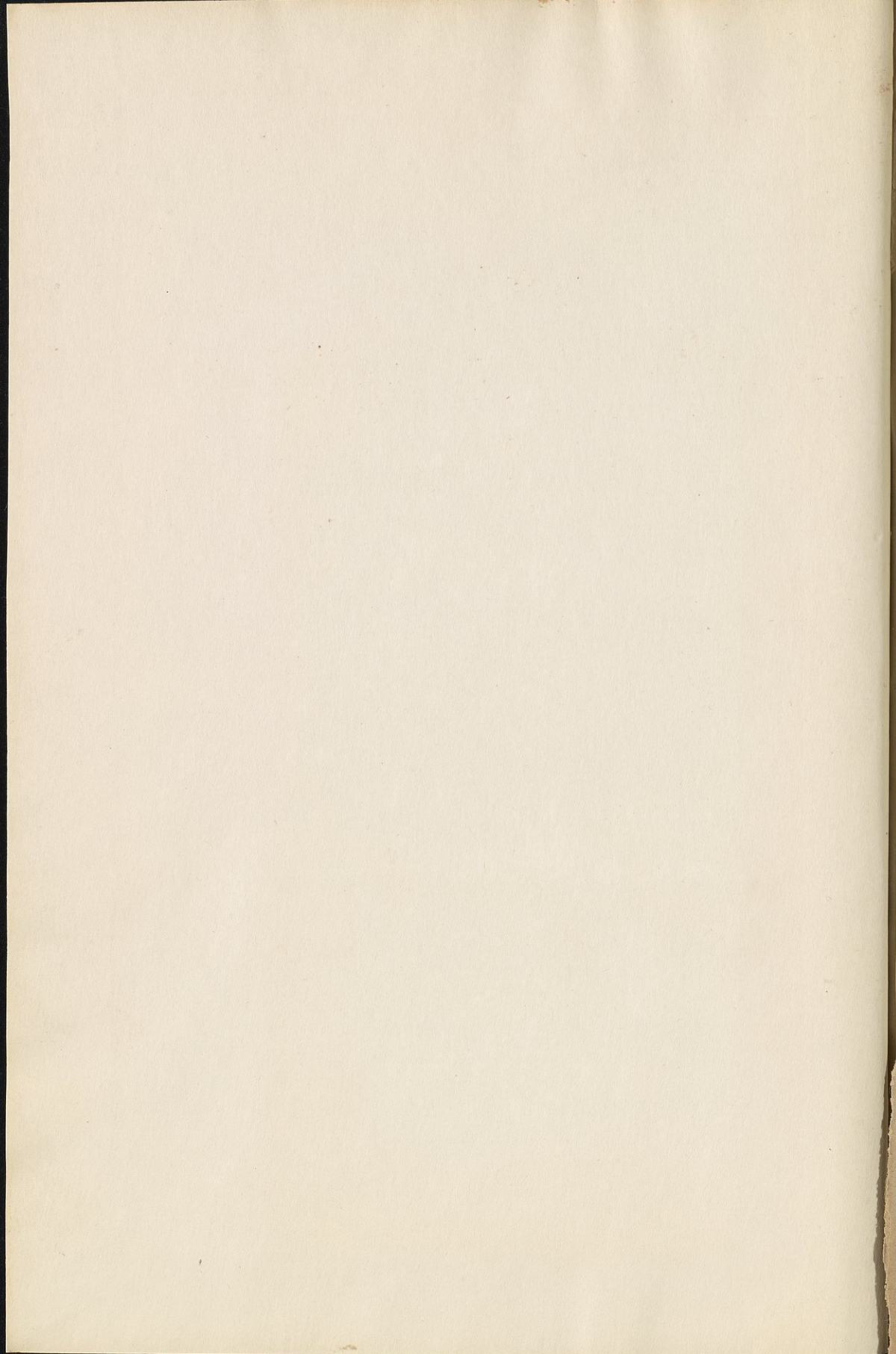
Arabic Language & Literature.

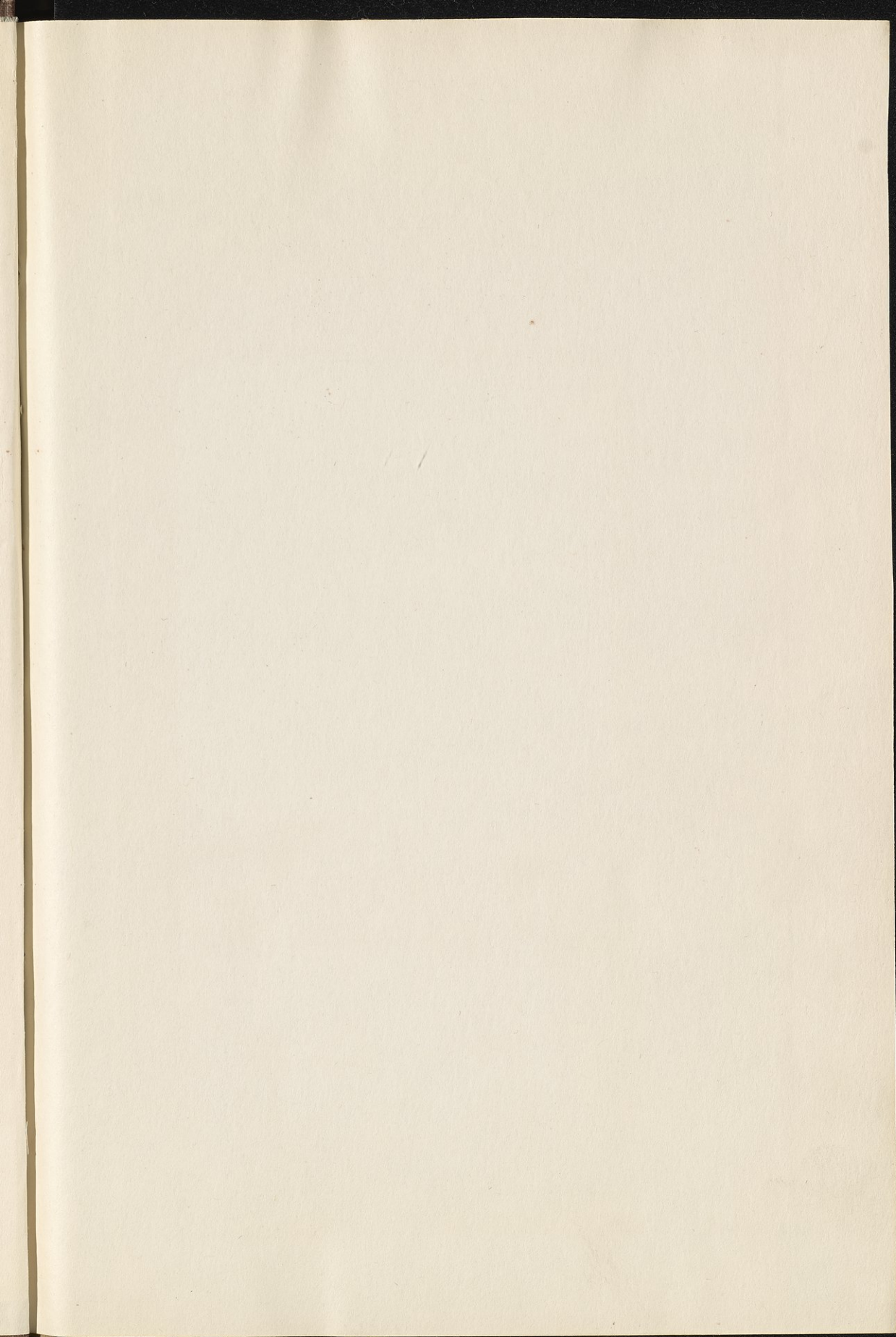
By

HOSSAIN KHORASSANI

B.A. In Education, Th. D., B.A. In Islamics, Ph.D.

Ass. Professor of philosophy, Islamic Law & Arabic.





893.742
K529

JAN 2 1963

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE



CU58884319

893.742 K529

Ravish-i mustaqim-i